

محلح ۱۷۵

پرونده‌ی ویژه
شکاف طبقاتی

ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال شانزدهم، آذر ۱۴۰۴



گفتگو با

اردشیر گراوند

مشاور تحقیقاتی قائم مقام وزیر کشور
در امور اجتماعی و فرهنگی



گفتگو با

علیرضا رحیمی

استاد دانشگاه در حوزه‌ی علوم تربیتی

ماهانامه‌ی حقوقی-اجتماعی خط صلح
صاحب امتیاز: مجموعه فعالان حقوق بشر در ایران

سر دبیر: سیمین روزگرد
دبیر ویراستاری: علی کلانی
دبیر حقوقی: مرضیه محبی
دبیر زنان: الهه امانی
ویراستار: نفیسه شرف‌الدینی و مریم امشاسپند
صفحه‌آرایی: نسترن توکل
طراح جلد: ایمان نوری

همکاران این شماره: سینا یوسفی، مجید شیعه‌علی، امین قضایی، علیرضا گودرزی، فرشته گلی، نیک آهنگ کوثر، مریم حسینی، نعیمه دوستدار، امیر آقایی، کوروش ضیغمی، مینا جوانی، پردیس پارسا، حسین یزدی، رضا هریسی، مطهره جعفری و پدram تحسینی.



اطلاعات تماس با ما:

Address:
12210 Fairfax Towne Center, Unit 911
Fairfax VA 22033
United State

Phone: +1 (571) 223 54 06
Fax: +1 (571) 298 82 17
E-mail: editor@peace-mark.org
Web: www.peace-mark.org

ماهانامه خط صلح حق ویرایش و تلخیص مطالب را برای خود محفوظ می‌دارد.
استفاده از مطلب خط صلح با ذکر منبع بلامانع است.

ISBN: 978-1-7332858-1-0

فهرست

- « شما چه گفته‌اید / ۳
« کارتون ماه: در رئای «احمدی بالدی» / مطهره جعفری / ۳
« برگزیده‌ی اخبار نقض حقوق بشر در آبان ماه / ۴
« نظام کیفری یا نظام اعتقادی؟ / سینا یوسفی / ۶
« وضعیت بحرانی آب: آفتاب آمد دلیل آفتاب / نیک آهنگ کوثر / ۸
« زن‌کشی در ایران: قانون نابرابر، ساختار خشونت و چرخه‌ی مصونیت / مریم حسینی / ۱۲
« پرونده‌ی ویژه: «شکاف طبقاتی» / ۱۷
« تعمیق شکاف طبقاتی با نابرابری در استطاعت و دسترسی / امین قضایی / ۱۸
« ارائه‌ی اینترنت طبقاتی در دانشگاه تهران: اشانتیون پکیج آموزش عالی برای ثروتمندان / امیر آقایی / ۲۱
« اردشیر گراوند: دولت بزرگ‌ترین مخرب در حوزه‌ی سازمان اجتماعی است / علی کلانی / ۲۴
« آموزش و پرورش در محاصره‌ی مثلث نابرابری / رضا هریسی / ۳۰
« مد و بازنمایی تمایز: از سلیقه‌ی فردی تا نظام طبقاتی / نعیمه دوستدار / ۳۴
- « تحلیلی انتقادی از نقش سیاست‌گذاری‌ها و نابرابری اقتصادی در ناامنی غذایی ایران / مینا جوانی / ۳۷
« خوشبختی فروشی در شبکه‌های اجتماعی / پردیس پارسا / ۴۲
« «نفرین منابع» در جنوب ایران / کوروش ضیغمی / ۴۵
« کودکان کار در ایران، فریاد خاموش عدالت اجتماعی / حسین یزدی / ۴۹
« در صورت یک هوشیاری تاریخی در برابر موج ویرانگر نوکیسگی / مرضیه محبی / ۵۲
« شکاف تحصیلی یا سقوط مشروعیت نظام آموزشی؟ در گفتگو با علیرضا رحیمی / پدram تحسینی / ۵۵
« شکاف طبقاتی، فرسایش رفاه عمومی و ناکارآمدی ساختاری / فرشته گلی / ۶۱
« فقر زنان در کانون درهم‌تنیدگی شکاف‌های جنسیتی و طبقاتی / الهه امانی / ۶۵
« هدررفت یک دستاورد؛ وقتی پیش‌شرط‌های دموکراسی کافی نیستند / مجید شیعه‌علی / ۷۰
« اختلاف طبقاتی حتی در آرایشگاه / علیرضا گودرزی / ۷۴

□ شما چه گفته‌اید...

حق به تصویر و سیاست بازنمایی / مینا جوانی

همت شریفی: مسئله این جاست که در فضای بین‌المللی، نفس روایت از اقلیت‌ها و اقشار تحت ستم در سوی کشورهای خاورمیانه‌ای ارزشی محسوب نمی‌شود. چون از نگاه غالب، این رنج‌ها در خاورمیانه، بخشی از واقعیت خاورمیانه و طبیعت آن است. یعنی همانی که زمانی مسئول سیاست خارجی اتحادیه اروپا گفت که اروپا باغ است و الباقی کشورهای دنیا جنگل. در واقع این اهمیت‌دهی از سوی آن‌ها را شاید بتوان بیشتر از نگاه سیاسی ارزیابی کرد تا نگاهی هنری.

علی موسوی: اتفاقی که در این سینمای زیرزمینی ایرانی افتاده این است که سوژه بر فرم و هنر غلبه پیدا کرده است. یعنی مسئله‌ی اصلی سوژه است. پرداخت و فرم، گویی اهمیتی ندارند. آثاری که اخیراً در جشنواره‌ها به عنوان نمایندگان این سینمای زیرزمینی به نمایش در می‌آیند، غالباً سوژه‌هایی جنجالی دارند و اما در پرداخت و وجه هنری خود، مسیر بسیاری را در پیش دارند. به نظرم اصلاً حتی قابل قیاس با نسل قبلی فیلم‌های جشنواره‌ای ایرانی و آثار کسانی چون کیارستمی نیستند.

صالح
ماهانامه حقوقی اجتماعی
سال شانزدهم، آذر ۱۴۰۴
شماره ۱۷۵



حسن صادقی: دولت بزرگ‌ترین بدهکار تأمین اجتماعی است / پدرام تحسینی

ژینا مصدق: مشکل امثال آقای حسن صادقی این است که خود از جمله نیروهای اصلی نهادی هستند که خودش را سال‌هاست به عنوان نماینده‌ی کارگران جا زده و در تصمیم‌گیری‌ها و تصمیم‌سازی‌های منجر به این وضعیت، مسئولیت داشته است. به نظر باید از آقای صادقی پرسیده می‌شد که سهم‌خانه‌ی کارگر در این وضعیت چیست و عملکرد این نهاد چه بوده که کار به این‌جا کشیده است؟ به هر حال باید پاسخگو باشد.

گلاره بهادری: دولت بزرگ‌ترین بدهکار تأمین اجتماعی است و آقای صادقی هم به این امر اذعان دارند. چه روندی طی شده که کار به این‌جا رسیده؟ متأسفانه نقدهای امثال آقای صادقی، نقدهایی به سطح ماجرا هستند. کسی به عمق امر و بلایی که بر سر اقتصاد ایران آمده، نمی‌پردازد. آقای صادقی می‌گوید که دولت به تعهداتش عمل نمی‌کند. آیا دولت‌های موجود و دولت روحانی، به لحاظ سیاسی به خانه‌ی کارگر، تشکل متبوع آقای صادقی نزدیک نبوده‌اند؟ آن حمایت و این نقد چطور فهم می‌شوند؟

صالح



کارتون ماه

در رئای «احمد
بالدی»، دانشجوی ۲۰
ساله‌ی اهوازی که در
واکنش به تخریب
دکه‌ی اغذیه‌فروشی
خانوادگیش توسط
شهرداری خودسوزی
کرد و جان باخت.

کاری از مظهره جعفری

□ برگزیده‌ی اخبار

را به دلیل آن‌چه «سرو مشروبات الکلی، رقص و پایکوبی» عنوان شده، پلمب کردند.

● چند واحد صنفی کافه در گرگان به دلیل آن‌چه «رفتارهای هنجارشکنانه و خلاف شئون» عنوان شده، پلمب شدند.

● رئیس پلیس نظارت بر اماکن عمومی استان لرستان از پلمب سه واحد صنفی در خرم‌آباد شامل دو رستوران سنتی و یک مرکز خدمات خالکوبی به دلیل آن‌چه «پیشگیری از بروز ناهنجاری‌های اجتماعی» عنوان کرده، خبر داد.

● معاون فرهنگی و اجتماعی فرماندهی انتظامی استان مرکزی، از پلمب شش واحد کافی‌شاپ و سفره‌خانه در این استان خبر داد.

● دادستان عمومی و انقلاب بردسکن از پلمب یک آتلیه‌ی فیلم‌برداری در این شهرستان به دلیل اقدام به فیلم‌برداری از مراسم عروسی در «ایام فاطمیه»، خبر داد.

● رویداد فرهنگی-هنری هفته‌ی دیزاین تهران در دانشگاه تهران، به دلیل آن‌چه «انتشار ویدئوی مبتذل و موسیقی با محتوای سیاسی و حضور افراد بدون حجاب» عنوان شده، متوقف شد.

● مطب یک پزشک متخصص زنان در یزد، به دلیل انجام فعالیت‌های مرتبط با «سقط جنین» پلمب شد.

● ماموران امنیتی در برگزاری مراسم سالگرد «کیانوش سنجر» فعال سیاسی، اعمال محدودیت کرده و مانع برگزاری کامل مراسم شدند.

● «زینب موسوی»، کمدین ایرانی، به دلیل انتشار ویدئویی در فضای مجازی که حاوی اظهاراتی درباره‌ی فردوسی بود، توسط مرجع قضایی به شش ماه حبس تعزیری و نگارش یک رساله‌ی پژوهشی زیر نظر بنیاد فردوسی محکوم شد.

● «فروغ خسروی»، معلم مقطع ابتدایی ساکن بهبهان، از سوی شعبه‌ی اول دادگاه انقلاب این شهرستان، به ۱۵ سال حبس محکوم شد.

● رسانه‌های نزدیک به نهادهای امنیتی از بازداشت یک هکتیویست توسط ماموران اطلاعات سپاه و پخش اعترافات تلویزیونی او خبر داده‌اند.

● دو فرد با پوشش نظامی که در متروی تهران پرچم «شیر و خورشید» را برافراشته بودند، پس از این اقدام اعتراضی بازداشت شدند.

صاحب
ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال شانزدهم، آذر ۱۴۰۴
شماره ۱۷۵

● حکم اعدام «شریفه محمدی» در پی دستور رئیس قوه‌ی قضاییه با یک درجه تخفیف به ۳۰ سال حبس تغییر کرد.

● حکم اعدام «رزگار بیگزاده بابامیری»، «پژمان سلطانی»، «علی (سوران) قاسمی»، «کاوه صالحی» و «تیغور سلیمی بابامیری»، از بازداشت‌شدگان اعتراضات سراسری ۱۴۰۱، در دیوان عالی کشور نقض شد.

● حکم اعدام «ناصر بکرزاده»، زندانی امنیتی محبوس در زندان ارومیه برای دومین مرتبه در دیوان عالی کشور نقض شد.

● «علیرضا کفایی»، یکی از متهمین پرونده‌ی «شهرک اکباتان»، با تودیع وثیقه از زندان قزلحصار کرج آزاد شد.

● معاون قضایی قوه‌ی قضاییه اعلام کرد که بیش از ۱۶۰ محکوم امنیتی مشمول عفو معیاری یا تخفیف مجازات شده‌اند.

● مدیرکل حفاظت محیط زیست استان لرستان از حکم جایگزین حبس چهار متخلف زیست‌محیطی در شهرستان پلدختر تحت عنوان انجام خدمات اجتماعی و تهیه‌ی ملزومات آموزشی برای دانش‌آموزان مناطق عشایری خبر داد.

● معاون ابتدایی آموزش و پرورش استان زنجان از شناسایی دستکم هزار و ۲۵ دانش‌آموز بازمانده از تحصیل طی سال گذشته در این استان خبر داد.

● مدیرکل آموزش و پرورش استان لرستان از شناسایی دو هزار و ۴۱۱ دانش‌آموز بازمانده از تحصیل در این استان خبر داد.

● معاون اجرایی رئیس‌جمهور اعلام کرد که ۱۸ هزار و ۸۱۱ دانش‌آموز در استان کردستان از تحصیل بازمانده‌اند.

● نماینده‌ی مردم شرق هرمزگان در مجلس اعلام کرد که ۲۷ هزار و ۵۲۶ دانش‌آموز در این استان از تحصیل بازمانده‌اند.

● معاون درمان دانشگاه علوم پزشکی جندی‌شاپور اهواز از ثبت مرگ هزار و ۶۲۴ نفر بر اثر آلودگی هوا طی سال گذشته در استان خوزستان خبر داد.

● معاون بهداشت وزارت بهداشت اعلام کرد که در سال گذشته، ۵۸ هزار و ۹۷۵ نفر در کشور به‌دلیل آلودگی هوا جان خود را از دست دادند.

● ماموران نیروی انتظامی تهران یک کافه واقع در میدان هروی

● یک دختر ۱۶ ساله که قربانی کودک-همسری بود، در عجب‌شیر توسط همسر خود به قتل رسید.

● یک کودک‌کار ۱۳ ساله‌ی شاغل در یک مغازه‌ی خشکبارفروشی در خیابان جی اصفهان، هنگام استفاده از بالابر غیرایمن دچار سانحه شد و جان خود را از دست داد.

● یک محیط‌بان در لرستان به نام «محمدصادق شاکرمی» در پی درگیری با شکارچیان غیرمجاز در منطقه‌ی شکار و صید ممنوع گرین، بر اثر شلیک گلوله از ناحیه پای راست مجروح شد.

● تیراندازی نیروهای نظامی در مناطق مرزی شهرستان بانه، به کشته‌شدن یک کولبر به نام «ابراهیم پیران‌زاد» منجر شد.

● تیراندازی بی‌ضابطه‌ی نیروهای نظامی در شهرستان میناب، به واژگونی یک خودروی سوختبر و کشته‌شدن راننده (هویت نامعلوم) منجر شد.

● تیراندازی بی‌ضابطه‌ی نیروهای نظامی در شهرستان نهبندان، به واژگونی یک خودروی سوختبر و کشته‌شدن سوختبری به نام «امید اربابی» انجامید.

● تیراندازی بی‌ضابطه‌ی نیروهای نظامی در بندرعباس، به واژگونی یک خودروی سوختبر و کشته‌شدن سوختبری به نام «مصطفی دهمرده» انجامید.

● تیراندازی بی‌ضابطه‌ی نیروهای نظامی در شهرستان قائنات، به واژگونی یک خودروی سوختبر و کشته‌شدن سوختبری به نام «موسی باجیزی» انجامید.

● تیراندازی بی‌ضابطه‌ی نیروهای نظامی در شهرستان میناب، به واژگونی یک خودروی سوختبر و کشته‌شدن سوختبری به نام «موسی فلکنازی» انجامید.

● یک شهروند به نام «هاشم عیدانی» در جریان عملیات نیروهای امنیتی در منطقه‌ی خبینه علیا از توابع شهرستان اهواز کشته شد.

● تیراندازی بی‌ضابطه‌ی نیروهای نظامی در شهرستان ایرانشهر به سوی خودروی یک شهروند به نام «حمید دهمرده»، موجب کشته شدن او شد.

● در پی تیراندازی بی‌ضابطه‌ی نیروهای نظامی در ورودی ایست بازرسی شهرستان تکاب، شهروندی به نام «میلاد کرمی» کشته شد.

● در پی تیراندازی بی‌ضابطه‌ی نیروهای نظامی در شهرستان

کوه‌دشت یک جوان ۲۷ ساله به نام «رضا آدینوند» کشته شد.

● دو برادر به نام‌های «خالص پرویزی» و «یوسف پرویزی» در پی تیراندازی بی‌ضابطه‌ی نیروهای نظامی در شهرستان خوی کشته شدند.

● «کورش خیری»، راننده‌ی ترابری اداری آموزش و پرورش لرستان، پس از اخراج از محل کار خود اقدام به خودسوزی کرد و جان باخت.

● «احمد بالدی»، دانشجوی ۲۰ ساله‌ی اهوازی در واکنش به تخریب دهکده‌ی اغذیه‌فروشی خانوادگی‌اش توسط شهرداری خودسوزی کرد و جان باخت.

● یک زندانی عادی در زندان همدان به نام «سید مولا خدیاری» دست به خودکشی زد و در پی این اقدام به بیمارستان منتقل شد.

● یک زندانی عادی به نام «مهراد احمدی‌نژاد» در ندامتگاه مرکزی کرج دست به خودکشی زد و جان خود را از دست داد.

● یک زندانی عادی به نام «ابوالفضل حسینی» در زندان ملایر دست به خودکشی زد و جان خود را از دست داد.

● یک زندانی عادی محکوم به اعدام به نام «هادی رضایی» در زندان قزلحصار اقدام به خودکشی کرد و جان خود را از دست داد.

● پنج متهم به جرائم مالی با حکم دادگاه در کنار سایر مجازات‌ها مجموعاً به ۳۶۸ ضربه شلاق محکوم شدند.

● حکم ۳۸ ضربه شلاق «آتش (زهره) شاکرمی»، خاله‌ی نیکا شاکرمی، از جانب‌باختگان اعتراضات سراسری ۱۴۰۱ به اجرا در آمد.

● حکم اعدام و «رضا عبدالی»، زندانی سیاسی محبوس در زندان شبیان اهواز، به اتهام «محاربه» توسط عالی‌ترین مرجع قضایی کشور تأیید شد.

● احکام اعدام «مسعود جامعی»، «علیرضا مرداسی» و «فرشاد اعتمادی‌فر»، زندانیان سیاسی محبوس در زندان شبیان اهواز به اتهام «افساد فی‌الارض» توسط دیوان عالی کشور تأیید شد.

● «زهره‌شهباز طبری»، زندانی سیاسی ۶۷ ساله، توسط شعبه اول دادگاه انقلاب رشت به اتهام «همکاری با گروه‌های مخالف نظام» به اعدام محکوم شد.



حقوقی

□ نظام کیفری یا نظام اعتقادی؟

توبه و نقش فقه در قوانین دادرسی مدرن

صلح
ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال شانزدهم، آذر ۱۴۰۴
شماره ۱۷۵

سینا یوسفی
وکیل دادگستری



نقش مؤثری یافته است. فقه اسلامی، با پیوند زدن عرصه‌ی اخلاق دینی با حوزه‌ی مجازات، نهادی را شکل داده است که

توبه در نظام فقهی اسلامی از دیرباز به‌عنوان مفهومی اخلاقی و عبادی مطرح بوده و به‌تدریج در فرایند دادرسی کیفری نیز

در آن تحول درونی فرد می‌تواند موجب سقوط یا تخفیف مجازات گردد. این درهم‌تنیدگی میان دین و قانون سبب شده است که توبه، به‌رغم ماهیت فردی و غیرقابل سنجش خود، در جایگاهی قرار گیرد که پیامدهای حقوقی مستقیم ایجاد کند. در چنین ساختاری، مرز میان اخلاق و مسئولیت کیفری دچار تداخل شده است و این امر موجب گردیده که معیارهای عینی دادرسی تحت تأثیر معیارهای درونی و ذهنی قرار گیرد. اتکای ساختار کیفری به مفهومی هم‌چون توبه که به‌طور ماهوی درونی و فاقد معیارهای تجربی است، زمینه‌ی بروز چالش‌های جدی در تضمین عدالت قضایی را موجب شده است. قاضی ناگزیر است براساس نشانه‌های بیرونی یا ادعای متهم، به «صدق یا عدم صدق» توبه حکم دهد و همین امر زمینه‌ی اعمال سلیقه و نقض اصل پیش‌بینی‌پذیری در دادرسی را ایجاد می‌کند. در برخی پرونده‌های اخیر، از جمله لغو احکام اعدام برخی متهمان مشهور، نقش توبه به‌گونه‌ای ظاهر شده است که امکان بهره‌برداری سیاسی و رسانه‌ای از آن فراهم شده است و این امر اعتماد عمومی به بی‌طرفی نظام قضایی را مخدوش کرده است. بنابراین، اتکای نظام کیفری به نهادی که فاقد معیارهای روشن و حقوقی است، نه تنها عدالت کیفری را آسیب‌پذیر کرده است بلکه موجب ایجاد تبعیض میان متهمان و سست شدن بنیان اصل برابری در مقابل قانون شده است.

نقد توبه در سطحی عمیق‌تر، نقد ساختاری تسلط فقه سنتی بر نظام قانون‌گذاری کیفری را ضروری ساخته است. همان‌گونه که توبه به‌عنوان معیار کیفری بر پایه‌ی مبانی الهیاتی و نه حقوقی استوار است، بسیاری از عناوین کیفری فقهی، از جمله ارتداد، محاربه، افساد فی الارض، بغی، سب‌النبی و افعال مشابه، بر مبنای باور، بیان یا گرایش فکری افراد جرم‌انگاری شده‌اند و این امر با اصول آزادی عقیده و بیان در تعارض آشکار قرار دارد. در نتیجه، ساختاری شکل گرفته است که رفتار مادی و زیان‌بار را معیار جرم نمی‌داند بلکه عقیده و بیان فرد را به‌عنوان کانون مسئولیت کیفری معرفی می‌کند. استمرار چنین نگرشی، امکان تطبیق نظام کیفری با اصول دادرسی منصفانه و معیارهای بین‌المللی حقوق بشر را مختل کرده و نشان داده است که مسئله‌ی توبه، صرفاً نمودی از یک مشکل ریشه‌ای‌تر در ساختار قانون‌گذاری کیفری ایران است. غلبه‌ی مبانی فقهی در قانون‌گذاری کیفری، منجر شده است که مجازات‌هایی هم‌چون شلاق، اعدام، قطع عضو و سایر کیفرهای بدنی هم‌چنان در قانون حفظ شوند، زیرا مشروعیت این مجازات‌ها از منابع فقهی اخذ می‌شود و فاقد تحلیل‌های جرم‌شناختی، اصول کرامت انسانی یا استانداردهای جهانی منع شکنجه است. این مجازات‌ها، که در بسیاری از نظام‌های حقوقی مدرن منسوخ شده‌اند، نه تنها فاقد اثر بازدارندگی

مصلح

ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال شانزدهم، آذر ۱۴۰۴
شماره ۱۷۵

پایدار بوده‌اند، بلکه آسیب‌های اخلاقی، روانی و اجتماعی گسترده‌ای ایجاد کرده‌اند. استمرار آن‌ها نشان داده است که نظام کیفری، به‌جای حرکت به‌سوی الگوی حقوقی مبتنی بر عقلانیت، تناسب و رعایت حقوق بشر، هم‌چنان تابع ساختاری است که اولویت را به حفظ سنت‌های جزایی فقهی می‌دهد و اصلاحات بنیادین را با مانع جدی مواجه کرده است.

تحقق عدالت کیفری در معنای مدرن آن مستلزم آن است که میان حوزه‌ی اخلاق دینی و نظام حقوقی تفکیک نهادی ایجاد شود و قانون کیفری بر اصولی هم‌چون تناسب جرم و مجازات، ضرورت عقلانی‌بودن سیاست جنایی، شفافیت در تقنین و رعایت کرامت انسان استوار گردد. اتکای صرف به منابع فقهی، که ذاتاً انعطاف‌ناپذیر و مبتنی بر جهان‌بینی خاص تاریخی هستند، امکان تحقق این اصول را محدود کرده است. پالایش نظام کیفری از مبانی فقهی، به معنای حذف نقش دین در جامعه نیست بلکه به معنای قرار دادن قانون در جایگاه ابزاری مبتنی بر عقل عمومی، علم جرم‌شناسی و ارزش‌های جهان‌شمول حقوق بشر است. چنین پالایشی، پیش‌شرط ضروری برای ایجاد نظام کیفری است که توان پاسخگویی به نیازهای جامعه‌ی متکثر و پیچیده امروز را داشته باشد.

گذار به نظام کیفری مدرن مستلزم آن است که قانون نه بازتاب مستقیم احکام فقهی و نظام ارزش‌گذاری سنتی، بلکه محصول اراده‌ی آزاد مردم، سازوکارهای دموکراتیک و اصول جهان‌شمول حقوق بشر تلقی شود. اصولی که مشروعیت خود را نه از حوزه‌ی الهیات، بلکه از عقل جمعی و تجربه‌ی تاریخی جوامع انسانی کسب می‌کنند. حقوق مدرن با تأکید بر تقدم کرامت ذاتی انسان، برابری شهروندان در برابر قانون، منع مطلق شکنجه و رفتارهای ظالمانه یا تحقیری و ضرورت رعایت دقیق تشریفات عادلانه‌ی دادرسی، الگوی متفاوتی از عدالت کیفری ارائه داده است. الگویی که در آن هدف قانون، پاسداری از آزادی و امنیت فردی و اجتماعی است. تحقق این اصول زمانی ممکن می‌شود که ساختار کیفری از اتکا به معیارهای غیر حقوقی هم‌چون توبه، که ماهیتی ذهنی و غیرقابل سنجش دارد، و نیز از وابستگی به مجازات‌های خشن مبتنی بر فقه، که با معیارهای جهانی کرامت انسانی در تعارض قرار دارند، رها گردد. استقرار حاکمیت قانون در معنای دقیق و مدرن آن، نیازمند بستری تقنینی است که بر تحلیل علمی و جرم‌شناختی رفتارهای زیان‌بار، بر بهره‌گیری از تجربه‌ی بشری در اصلاح سیاست جنایی و بر احترام بی‌قید و شرط به آزادی‌های بنیادین انسان استوار باشد. تنها از رهگذر چنین گذار ساختاری و بنیادینی است که می‌توان نظام قضایی را به سمت عدالت پایدار، مسئولیت‌پذیری نهادی و تحقق واقعی برابری شهروندان سوق داد و آن را با معیارهای دنیای معاصر و الزامات جامعه‌ی مدرن هماهنگ ساخت.



عکس از ایرنا

حقوق بشر

□ وضعیت بحرانی آب: آفتاب آمد دلیل آفتابه

صیقل
ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال شانزدهم، آذر ۱۴۰۴
شماره ۱۷۵

نیک آهنگ کوثر
تحلیل‌گر حوزه‌ی آب و محیط زیست



این‌که سابقه‌ی تاریخی آفتابه دقیقاً به دوران کدام پادشاه برمی‌گردد روشن نیست، اما همین که نامش

شاید هیچ ابزاری بهتر از «آفتابه» نتواند نحوه‌ی حکمرانی و مدیریت آب در ایران را به‌نمایش بگذارد.

می‌آید، برای بسیاری بی‌اختیار تصویر آیت‌الله روح‌الله خمینی زنده می‌شود؛ عکسی که ماه‌ها پیش از بازگشت او به ایران گرفته شد.

آفتابه در فرهنگ و ادبیات عامیانه‌ی ایرانی، طیفی از معناها را در خود جمع کرده است؛ از یک وسیله‌ی بهداشتی تا نشانه‌ای از طبقه‌ی اجتماعی. آن‌ها که آفتابه و لگن مسی و برنجی داشتند، به کسانی که نداشتند فخر می‌فروختند. آن‌هایی که آفتابه و لگن پر زرق و برق داشتند اما در خانه‌شان شام و ناهاری پیدا نمی‌شد، نماد تجمل‌گرایی بی‌چیز و بی‌محتوا بودند. «آفتابه‌دزد» را به دام دستگاه قضا می‌انداختند، اما «تاج‌دزد» را بر سر می‌گذاشتند. از منظری دیگر، آفتابه تا وقتی سوراخ نشده متاعی مفید است، اما چسبیدن به آفتابه‌ای سوراخ و ترک‌خورده نشانه‌ی عقلانیت نیست.

آفتابه، چه مسی، چه طلایی و چه پلاستیکی، در نهایت ظرفی توخالی است؛ اگر آب نباشد، خودش به هیچ کار نمی‌آید. «مدیریت آفتابه‌ای» در زمانی که آبی در بساط نیست، حیات ایرانیان را به خطر انداخته است. اما چگونه کار به جایی رسید که آفتابه‌ی حکمرانان ایرانی به این روز افتاد، و در عین حال حواس بخش بزرگی از نخبگان و صاحبان اندیشه به جای دیگری معطوف ماند؟

تناقض‌های بیش از حد در دوران جمهوری اسلامی، ریشه در نفی دانش و نادیده گرفتن واقعیت‌ها دارد. حاکمان ثابت کرده‌اند که عقل‌شان در چشمان کم‌سوی‌شان است و به آینده‌ی سرزمین بی‌توجه بوده و هستند. زمانی که در سال ۱۳۶۷ به دولت موسوی هشدار داده شد که وضعیت آبی دهه‌های بعد ما را به چه سرنوشتی دچار خواهد کرد، نه سفره‌های آب زیرزمینی خالی شده بود و نه کسی تصویری از سدهای بی‌آب و آب‌رسانی با تانکر به شهرها و روستاها داشت. چون دستی در ترجمه‌ی متنی که در آبان ۶۷ به هیأت دولت رفت داشتیم، می‌دانم که گزارش مرتبط با امنیت آبی نوشته شده جویس ستار و دنیل ستول در همان سال باعث شد تعدادی از وزرا به فکر بیافتند، اما همان‌ها سال بعد چنان با بی‌فکری حامی ایده‌های سدسازی و انتقال آب و خودکفایی کشاورزی شدند که حدی بر بی‌عقلی‌شان متصور نیست. شاید به خاطر ماندگاری در دولت و حفظ موقعیت در دولت جدید آن زمان، یعنی کابینه‌ی سازندگی، زیر بار این ایده رفتند که حکمرانی و مدیریت آب باید بر پایه‌ی «ماموریت هیدرولیک» باشد. بر پای دیدگاه صاحبان این نگاه، آب را باید به هر قیمتی مهار و مدیریت کرد و گور پدر

محیط زیست. راه حل این جماعت از کانال سدسازی و ایجاد تونل‌های انتقال آب بین حوضه‌ای می‌گذرد. اینان به تصمیم‌سازی از بالا همراه با تبلیغات یک‌طرفه اعتقاد دارند و توسعه از منظر آنان، باید به هر قیمتی انجام گیرد، بی‌آن‌که مردم متوجه هزینه‌های تخریب رودخانه‌ها و دریاچه‌ها و آبخوان‌ها و خاک سرزمین بشوند.

از مهر سال پیش که بارش‌ها کاهشی قابل توجه یافت، نگرانی کارشناسان بیش‌تر شد. در حالی که می‌شد با صرفه‌جویی در بخش‌های مختلف و برنامه‌ریزی از فشار فزاینده بر منابع آبی کاست، فشار آب درون لوله‌ها کاسته نشد و توهم فراوانی آب در ذهن بسیاری از شهروندان، آنان را متوجه واقعیت‌های حساب پس انداز آبی شهرهای بزرگ نکرد، یعنی آبخوان‌ها، نکرد، و وجود اندکی آب در حساب جاری، یعنی در سدها، آن‌ها را به این نتیجه نرساند که باید برای دوران کم‌آبی آماده‌تر شوند. اما چرا عقل جمعی، ما را به سمتی نبرد که باید و شاید؟

ساختار تربیتی و پرورشی ایران در سال‌های بعد از جنگ جهانی به سویی رفته که به واقعیت‌هایی بی‌توجه است و نسبت به دردهایی بی‌حس شده است. اگر خانوارها زمانی برای به‌دست آوردن آب به زحمت می‌افتادند، اما الان، اکثر ایرانیان دیگر نیازی به پیمودن فرسنگ‌ها راه برای تأمین آب ندارند و آب بهداشتی در اختیارشان است. همین آب بهداشتی که می‌تواند بهتر مصرف شود و مدت زمان بیش‌تری و به عدالت در اختیار همگان باشد، اما بسیاری قدرش را نمی‌دانند و خیال می‌کنند چون پولش را می‌دهند، می‌توان هر بلایی بر سرش آورد.

همه‌ی جوامع بشری اما این‌چنین نیستند. وقتی دو سال پیش برای شرکت در کنفرانسی به کیپ تاون آفریقای جنوبی رفته بودم، با درخواستی کتبی در اتاق هتل روبه‌رو شدم که نوشته بود «لطفاً مدت استحمام را زیر دو دقیقه نگاه دارید» (Please limit your shower to ۲ minutes. Water is scarce – thank you for saving it) و «اگر لازم نیست، از سیفون استفاده نکنید».

بعداً متوجه شدم که حمام دو دقیقه‌ای مسئله‌ای فراگیر در کیپ‌تاون بوده است.

کیپ‌تاون در سال‌های ۱۳۹۴ تا ۱۳۹۷، خشکسالی سختی را پشت سر گذاشت و تنها با همیاری مردم و اعتماد شهروندان به دولت محلی و مسئولان شهری و مدیران آب توانست نجات پیدا کند. بسیاری از مردم

سفره‌های آب زیرزمینی را با شهرسازی نامناسب و از بین بردن نفوذپذیری سطح زمین و عدم ایجاد سیستم‌های آبخوانداری شهری، فراموش کرده‌اند. وقتی در آبان‌ماه، مسعود پزشکیان هشدار داد که اگر باران در زمان مناسب نیاید، تأمین آب شرایط را به سمتی خواهد کشاند که بسیاری باید از پایتخت بروند، برخی آن‌را شوخی گرفتند و عده‌ی بسیاری هم نگران شدند. اما مدیریت بد، بی‌اعتمادی و نداشتن ایده‌ای برای خروج از بحران تنها بر اضطراب شهروندان افزود. با این حال، سوال بزرگ‌تر این است: اگر باران به کوهستان بیارد، مشکل مردم تهران حل خواهد شد؟

هم‌چنین، فقدان سیستم‌های مناسب بازچرخانی فاضلاب باعث شده منابع بسیار با ارزشی به هدر برود. با در نظر گرفتن این نکته که تصفیه‌ی برنامه‌ریزی شده‌ی فاضلاب در برخی کشورها، نیاز به انتقال آب بین حوضه‌ای را کاهش داده، این پرسش مطرح می‌شود که چرا نهادهای حکومتی که خود را دل‌نگران سلامت مردم می‌پندارند، به جای توجه به این مهم، این همه بودجه را برای پروژه‌هایی هزینه می‌کنند که در سال‌های آینده با احتمال بسیار بالا به خاطر تغییر نظام بارش باران و برف، قابلیت بهره‌برداری مناسبی نخواهند داشت اما می‌توانند با تخصیص بودجه به طرح‌های بزرگ بازچرخانی، هم بخش بزرگی از نیاز آبی را تأمین کنند و هم حق برخورداری از بهداشت را برای شهروندان قائل شوند.

صیقل
ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال شانزدهم، آذر ۱۴۰۴
شماره ۱۷۵

جهان به خاطر شرایط سخت آن روزهای کیپ تاون با اصطلاح «روز صفر» آشنا شدند، یعنی روزی که قرار بود همه‌ی لوله‌های آب شهری از آب خالی باشد و از شیر آب، هوا بیرون بیاید.

در فوریه ۲۰۱۸ وقتی خطر از دست رفتن آب بسیار جدی شد، مردم کیپ‌تاون می‌دانستند که مصرف آب هر شهروند نباید از ۵۰ لیتر در روز فراتر برود.

اما نکته‌ی مهم این بود که اکثر شهروندان به دولت محلی و کارشناسان و مدیران اعتماد داشتند و می‌دانستند اگر مسئله‌ی آب حل نشود، چاره‌ای جز رفتن نیست.

وقتی در آبان‌ماه، مسعود پزشکیان هشدار داد که اگر باران در زمان مناسب نیاید، تأمین آب شرایط را به سمتی خواهد کشاند که بسیاری باید از پایتخت بروند، برخی آن‌را شوخی گرفتند و عده‌ی بسیاری هم نگران شدند. اما مدیریت بد، بی‌اعتمادی و نداشتن ایده‌ای برای خروج از بحران تنها بر اضطراب شهروندان افزود. با این حال، سوال بزرگ‌تر این است: اگر باران به کوهستان بیارد، مشکل مردم تهران حل خواهد شد؟

با توجه به آن‌چه که بر سر منابع آبی زیرزمینی تهران آمده، پاسخ منفی است. آب‌های زیرزمینی محدوده‌ی پایتخت، تأمین کننده‌ی بیش از ۶۰ درصد نیاز تهران است و آب‌های سطحی، کم‌تر از ۴۰ درصد. با این حال، سرمایه‌گذاری روی تأمین و نگهداری آب سطحی بسیار بیش‌تر بوده و مسئولان برنامه‌ی تغذیه‌ی



حکمرانی آب در جمهوری اسلامی نمادی از کل ساختار حکمرانی این سرزمین است، نگاه از بالا، و فرمان حکومتی بر اساس احساس حاکمان بی‌توجه به نیاز واقعی و در عین حال برای خوشحال کردن بخشی از نیروی سرکوب.

سوال یک میلیون دلاری: «مشکل آب را چه کسی می‌تواند حل کند؟»

مسعود پزشکیان در ابتدای تابستان گفته بود که به کسی که مشکل آب ایران را حل کند ۱۰۰ میلیارد جایزه می‌دهد. فرض کنیم منظورش ۱۰۰ میلیارد تومان بوده باشد و با قیمت روز، منظورش ۱ میلیون دلار آمریکا بوده.

حل مشکل آب از یک نفر بر نخواهد آمد. مسئله‌ی آب،

امری است که بازیگران و سناریوهای متفاوتی دارد و به قول کسانی که در حوزه‌ی نظریه‌ی بازی‌ها به بررسی مسائل می‌پردازند، با توجه به تغییر مدام شرایط، باید در چارچوب سیستم‌های پیچیده، مسئله‌ی آب را نگرست و بررسی کرد.

سوال بزرگ‌تر این است که آیا تنها یک کشور توان حل مشکلات آبی ایران را دارد؟ یعنی اگر همه‌ی اختیار آبی ایران را به اسرائیل بسپارند، مشکل حل خواهد شد؟ خیر!

من همیشه برای دوستانم حرف‌های شیمون تال، عالی‌ترین مقام بخش آب اسرائیل بین سال‌های ۲۰۰۰ تا ۲۰۰۶، را تکرار می‌کنم؛ او می‌گفت نباید روش‌های اسرائیل را «کپی‌پیست» کرد، بلکه باید منطق آبی و شیوه‌ی فکر کردن کارشناسان این کشور را فهمید. به جای تقلید، باید دید آن‌ها با چه تحلیلی از نیازها

و کمبودها، به چه راه‌حلی رسیده‌اند. به اعتقاد تال — که سابقه‌ی همکاری با بانک جهانی را هم دارد — مدیران آب در اسرائیل با رصد خطاها و کمبودهای خود، هر پنج سال یک‌بار برنامه جامع آب کشور را بازبینی و اصلاح می‌کنند.

اگر برنامه‌ای واقعاً بی‌خطا باشد، نیازی به اصلاح و به‌روزرسانی ندارد؛ پس حتی اگر ما امروز بخواهیم

یکی از طرح‌های نوین اسرائیل را عیناً کپی کنیم، از کجا معلوم چند سال بعد خود آن‌ها متوجه خطاهای بزرگ‌تری نشوند؟ همان خطاهایی که امروز دره رود اردن را به فقر آبی کشانده، بحرالْمیت را رو به سوی نابودی برده و هزاران فروچاله در اطراف این دریاچه پدید آورده است.

مسئله‌ی مهم‌تر این است که برخی کارشناسان آب در اسرائیل خواهان حل مشکلات آبی فلسطینی‌ها هستند، اما به هزار و یک دلیل، تقریباً هیچ‌وقت صدای آن‌ها در رسانه‌ها شنیده نمی‌شود. در عوض، ما بیش‌تر صدای سیاستمداران اسرائیلی را می‌شنویم که اساساً حق دخالت در مدیریت آب را ندارند. این یعنی تناقض. من حرف شیمون تال و امثال او را بیش‌تر می‌پسندم.

اما بدون تمرکز زدایی از حکمرانی و مدیریت آب نمی‌توان مشکلات را حل کرد.

نمی‌توان بدون ارزیابی اثرات محیط

زیستی هر پروژه‌ای را به مرحله‌ی

اجرا برد. نمی‌توان آبخوان‌های

ایران‌زمین را نادیده گرفت و به

اسم توسعه، آب‌شیرین‌کن به ایران

تحمیل نمود و آبخوانداری را تعطیل

کرد. نمی‌توان کشاورزی بی‌منطق

را ادامه داد و البته نباید کشاورزان

را از کار بیکار کرد. نادیده گرفتن

تأمین‌کنندگان نان مردم، نابخردانه

است و گاز گرفتن دست ولی‌نعمت.

نمی‌توان فقط به تأمین آب اندیشید

و مدیریت صرفه‌جویانه و ریاضتی را

اعمال نکرد. بخشی از مدیریت آب،

تمرین مصرف بهینه است!

نباید به اسم ایجاد فضای سبز و

مصرف احمقانه‌ی آب در مناطق

خشک چمن و گونه‌های مهاجم

پرمصرف کاشت و پاسخگو هم نبود

نمی‌توان لوله‌کشی شکسته و پر از

سوراخ شبکه‌ی آب‌رسانی را تعمیر نکرد و فقط از مردم

خواست که مصرف را پایین بیاورند.

نمی‌توان صنایع پرمصرف و آب‌بر را در مناطق کم

آب مثل یزد و مشهد و شیراز و اصفهان توسعه داد و

طبکارانه از مردم خواست که کمبود آب را آن‌ها جدی

بگیرند.

باید نگاهی جامع داشت.

صیقل
ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال شانزدهم، آذر ۱۴۰۴
شماره ۱۷۵

SURF  EMPORIUM

 **SHOWERS
TURN
OFF**
EFFECTIVE 01 FEBRUARY 2018
every drop counts

Despite our valiant efforts and reduced water consumption, the Western Cape's drought has now escalated from a threat to an imminent crisis. The City of Cape Town will be implementing level 6B water restrictions from 1 February 2018 and we will be turning off our showers in order to meet the 50 litre per person per day limit. Please also utilize the waterless hand sanitizer provided.

#CAPETOWNWATERCRISIS



عکس از شبکه‌های اجتماعی

زنان

□ زن‌کشی در ایران:

قانون نابرابر، ساختار خشونت و چرخه‌ی مصونیت

صیقل
ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال شانزدهم، آذر ۱۴۰۴
شماره ۱۷۵

مریم حسینی
کارشناس ارشد حقوق بین‌الملل



جنسیتی عمیق، خلأهای قانونی و فرهنگ سلطه‌جوی مردانه است. افزایش آمار قتل زنان، در کنار فقدان یک

زن‌کشی (femicide) در ایران یک پدیده‌ی بحران‌ساز است که منعکس‌کننده‌ی نابرابری‌های

چارچوب قانونی قوی که به طور خاص به قتل زنان بر مبنای جنسیت پردازد، این نگرانی را به وجود آورده است که برخی از این قتل‌ها به شکل سیستماتیک ناشی از مالکیت مردانه، کنترل جنسیتی یا توجیه «ناموس» باشد. در این مقاله، ابتدا مفهوم زن‌کشی را در زمینه‌ی ایران تبیین می‌کنیم، سپس چارچوب حقوقی موجود در قوانین ایران و کاستی‌های آن را تحلیل می‌کنیم، به موانع اجتماعی و نهادی می‌پردازیم و در نهایت پیشنهاداتی سیاستی-حقوقی برای تغییر وضعیت ارائه می‌دهیم.

مفهوم زن‌کشی در بستر ایرانی

۱- تعریف و اهمیت مفهومی

زن‌کشی، به قتل زنان به دلایل جنسیتی (مانند مالکیت، کنترل، خشم مردانه، «آبرو»، اعتراض به نافرمانی زنانه) اشاره دارد. (۱) این تعریف فراتر از قتل عمومی است و انگیزه‌ی جنسیتی را به مرکز تحلیل می‌آورد. در ایران، قتل زنان غالباً در چارچوب روابط خانوادگی (پدر، برادر، همسر) رخ می‌دهد یا با مفاهیمی مثل «ناموس»، «آبرو»، یا ادعای خیانت زنانه توجیه می‌شود. این امر نشان می‌دهد که بسیاری از قتل‌ها ریشه در ساختارهای جنسیتی دارند، نه صرفاً نزاع فردی. (۲) گزارش‌های مدنی (فعالان حقوق زنان، سازمان‌های غیردولتی) این نگرش را تأیید می‌کنند.

۲- ویژگی‌های زن‌کشی در ایران

- قتل ناموسی: یکی از شکل‌های رایج زن‌کشی در ایران است، وقتی که یک مرد (پدر، برادر، همسر) معتقد است زن رفتاری مغایر «آبرو» داشته است. رسانه‌ها و گزارش‌کنندگان حقوق بشر بارها به مواردی اشاره کرده‌اند که قتل زنان به این بهانه اتفاق افتاده است.

- کنترل در روابط زناشویی: بسیاری از قتل‌ها با الگوی خشونت در روابط زوجی همراهند، جایی که کنترل مردانه بر زن ابزاری برای توجیه رفتار شدید خشونت‌آمیز است.

- فرهنگ مصونیت: برخی قوانین یا تفاسیر قانونی ممکن است زمینه‌ی کاهش مجازات قاتلان را فراهم کنند که منجر به احساس «امتیاز قانونی» در برخی قتل‌ها می‌شود.

چارچوب حقوقی در ایران

برای درک زن‌کشی در ایران، لازم است قوانین ایران را بررسی کنیم و نشان دهیم کجای نظام حقوقی با اصول عدالت جنسیتی تعارض دارد یا ناکافی است.

۱- مجازات قتل در قانون مجازات اسلامی

در قانون مجازات اسلامی، قتل عمد معمولاً قابل قصاص است. اما برخی استثنائات وجود دارد. مثلاً قانون‌گذار ایرانی به قاتلانی که مقتولشان جرمی شرعی مرتکب شده باشد، امکان تخفیف می‌دهد. طبق گزارش‌ها، ماده‌ی ۳۰۲ قانون مجازات اسلامی یکی از مواد مشکل‌زا است: اگر مقتول جرم قابل حد انجام داده باشد، ممکن است مجازات قاتل کم‌تر شود. به طور خاص، ماده‌ی ۶۳۰ قانون مجازات اسلامی، یکی از مناقشه‌برانگیزترین مواد است. این ماده به مرد اجازه می‌دهد که همسرش را در حال ارتکاب «زنا» بکشد، البته تحت شرایط معینی (مانند اثبات «تمکین» زن). هم‌چنین ماده‌ی ۳۰۱ قانون مجازات اسلامی است که معافیت‌هایی برای پدران یا پدربزرگانی که دختر یا نوه‌شان را می‌کشند، پیش‌بینی می‌کند. (۳) طبق این ماده، قتل فرزند توسط پدر یا پدربزرگ ممکن است از قصاص معاف شود، به جای آن، پرداخت دیه یا مجازات زندان تعیین شود.

۲- قوانین حمایتی و محدودیت‌ها

ایران تاکنون قانون جامعی مانند «قانون خشونت علیه زنان» (به سبک کنوانسیون استانبول) نداشته است. بسیاری از کنشگران حقوق زنان تأکید می‌کنند که قوانین حمایتی موجود کافی نیستند. در آوریل ۲۰۲۳، قانونی با عنوان «صیانت، کرامت و تأمین امنیت بانوان در برابر رفتارهای ناپسند» تصویب شد. طبق گزارش‌ها، این قانون در برخی قسمت‌ها به جرم‌انگاری زن‌کشی پرداخته و برای «قتل عمد زن» مجازات ۵ تا ۱۵ سال زندان در نظر گرفته است. اما نقد شده است که این قانون «تناقضاتی جدی» دارد، مثلاً هنوز امکان بهره‌برداری از مفاد قانونی برای کاهش شدید مجازات وجود دارد و قانون با ساختار کلی مجازات قتل در ایران ناسازگار است. علاوه بر این، نهادهای مسئول (پلیس، قوه‌ی قضاییه) در شناسایی انگیزه‌های جنسیتی موارد قتل، ناتوان‌اند یا تمایلی به این کار ندارند، که یکی از موانع مهم

اجرای مؤثر قوانین عنوان می‌شود.

۳- حقوق مدنی و اجتماعی زنان در قانون مدنی

قوانین مدنی ایران در برخی موارد کنترلی را به مردان خانواده می‌دهد که می‌تواند وضعیت زنان را آسیب‌پذیرتر کند. برای مثال، حقوق مدنی در برخی موارد به مرد ریاست خانواده را اختصاص داده است که در عمل می‌تواند به معنای تسلط بر زنان باشد. همچنین، گفته شده است که زنان برای ترک خانه‌ی زناشویی، با موانعی جدی مواجه‌اند. (۴) طبق برخی گزارش‌ها و طبق قانون (مثلاً ماده‌هایی از قانون مدنی) زن برای ترک خانه باید ثابت کند در معرض خطر است و گاهی حتی ترک خانه با از دست دادن حمایت مالی همراه است

چالش‌های ساختاری و اجتماعی در ایران

در کنار نقص‌های قانونی، ساختار اجتماعی و فرهنگی در ایران نقش بسیار مهمی در استمرار و تشدید زن‌کشی دارد.

۱- فرهنگ مردسالار و مالکیت بر زنان

بسیاری از قتل‌های ناموسی ریشه در باور به مالکیت مردانه بر آبرو و بدن زن دارد. برخی مردان (یا اعضای خانواده) احساس می‌کنند «اختیار» زن را دارند و هر «خطای» (واقعی یا فرضی) زنانه، لکه‌ای بر آبرو است که باید «پاک شود». این باور در قوانین نیز بازتاب دارد، معافیت‌های قانونی، توضیحاتی که «ناموس» را به عنوان یک ارزش خانوادگی یا اجتماعی برجسته می‌کنند و فقدان مجازات سنگین‌تر برای قتل زنان در برخی موارد، همگی نشان از هم‌دستی قانون با ساختار فرهنگی دارد. (۵) تحلیل‌گران حقوقی معتقدند که قانون‌گذار به جای بازدارندگی واقعی، در برخی موارد تسهیل‌کننده بوده است.

۲- نقص در سیستم حمایتی و قضایی

بسیاری از قربانیان یا کسانی که پیش‌بینی خشونت را دارند، دسترسی کافی به حمایت (پناهگاه امن، کمک حقوقی، پلیس) ندارند. گزارش‌ها نشان می‌دهد که نیروهای انتظامی ممکن است خشونت خانگی را «امر خصوصی خانوادگی» بنگرند و به شکایات زنان، به‌طور جدی پاسخ ندهند. آماری شفاف و جامع در مورد قتل زنان وجود ندارد، دولت

به‌طور منظم آمار قتل‌های مبتنی بر جنسیت را منتشر نمی‌کند (۶) و این خلأ داده‌ای، موجب مشکل در سیاست‌گذاری و پاسخ‌گویی شده است. سازمان‌های مدنی مانند «Stop Femicide Iran» گزارش می‌دهند که آموزش قضایی، پلیس و پزشکی قانونی برای شناسایی انگیزه‌ی جنسیتی بسیار محدود است

۳- سکوت رسانه‌ای و نرمال‌سازی خشونت

قتل زنان در برخی موارد توسط جامعه عادی‌سازی شده است و گزارش رسانه‌ای کافی از این موارد صورت نمی‌گیرد. برخی قتل‌ها به عنوان «درگیری خانوادگی» یا «مسایل ناموسی» پوشش داده می‌شوند بدون آن‌که به عمق جنسیتی مسئله پرداخته شود. خانواده‌های قاتل یا حتی جامعه‌ی محلی ممکن است قتل را به عنوان «اصلاح آبرو» توجیه کنند یا آن‌را ستایش کنند، که این امر پالس نگران‌کننده‌ای برای دیگران ارسال می‌کند: خشونت علیه زنان می‌تواند به عنوان راهی برای به‌دست آوردن کنترل یا حل نزاع دیده شود

زن‌کشی به مثابه «قانون» در ایران (تحلیل انتقادی)

در این بخش می‌خواهم نشان دهم چگونه زن‌کشی در ایران تا حدی به وسیله‌ی قانون مشروعیت یافته یا حداقل با ناتوانی قانونی مواجه است و چگونه این وضعیت به نفع تداوم این پدیده است.

۱- قانون به عنوان ابزار تسهیل خشونت

وقتی قانون، ماده‌ای مثل ۶۳۰ را دارد، این به معنای اعطای بخشی از «حق زندگی» زن به مرد است، در شرایط مشخص تعریف شده توسط قانون. بسیاری از تحلیل‌گران این را نشانه‌ی عمیق تبعیض جنسیتی می‌دانند که قانون از یک‌سو کنترل مرد بر زن را تقویت می‌کند و از سوی دیگر امکان مجازات قاتل را محدود می‌سازد. معافیت قصاص برای پدر یا پدربزرگ در ماده‌ی ۳۰۱ نیز نشانه‌ای از سلسله‌مراتب خشونت است. برخی قتل‌ها به عنوان «تجاوز به حقوق پدری» دیده می‌شوند که نباید با قصاص کامل پاسخ داده شوند بلکه با دیه یا مجازات سبک‌تر مدیریت شوند. این چارچوب قانونی پیام نگران‌کننده‌ای به مرتکبان ارسال می‌کند و ممکن است برخی قتل‌ها را تشویق کند یا لاقول مصونیت

نسبی برای آن‌ها ایجاد کند. (۷)

۲- کاستی‌های «قانون حمایتی» جدید

قانون «صیانت، کرامت و تأمین امنیت بانوان» که در ۲۰۲۳ تصویب شده، اولین گام قانونی مهم در جهت جرم‌انگاری خشونت شدید علیه زنان است، اما به گفته‌ی فعالان مدنی، این قانون ناقص است. علی‌رغم تعیین زندان برای قتل عمد زنان، شدت مجازات نسبت به شدت جرم جای پرسش دارد و امکان اعمال تخفیف یا بهره‌برداری از بندهای قانونی وجود دارد. هم‌چنین، عدم تعریف روشن زن‌کشی به‌عنوان جرم مستقل، مثلاً قتل ناشی از جنسیت (femicide) باعث می‌شود انگیزه‌ی جنسیتی قتل‌ها به‌طور کامل در محاکم لحاظ نشود و فرصت‌های پیشگیری و آمار دقیق از دست برود.

۳- مسئولیت نهادی محدود

نهادهای محافظت از حقوق زنان در ایران چندان قوی نیستند، یا امکان مداخله‌ی جدی در خطرات قبل از وقوع قتل را ندارند. علاوه بر این، فقدان خانه‌های امن به تعداد کافی و منابع مالی محدود، از مداخلات جدی پیشگیرانه جلوگیری می‌کند. سیستم قضایی نیز به‌نظر نمی‌رسد که انگیزه‌ی جنسیتی قتل‌ها را به‌عنوان عامل تشدیدکننده‌ی جدی ببیند، یا به اندازه‌ی کافی روش‌شناسی و پروتکل برای بررسی انگیزه‌های جنسیتی دارد.

پیشنهادهای سیاستی و قانونی

برای مقابله‌ی مؤثر با زن‌کشی در ایران، تغییرات چندسطحی لازم است، از اصلاح قانونی و ایجاد نظام ثبت گرفته تا مداخلات اجتماعی و نهادی.

۱- اصلاح ساختاری قانون

- جرم‌انگاری صریح زن‌کشی (femicide):
قانون‌گذاران باید یک جرم مستقل یا وصف تشدیدکننده‌ی قانونی برای قتل زنان با انگیزه‌ی جنسیتی (ناموسی، کنترل جنسیتی، مالکیت، خشم مردانه و غیره) تعریف کنند. این تعریف باید شامل شواهد زمینه‌ای (مانند سابقه‌ی خشونت، تهدیدات، کنترل اقتصادی، سابقه‌ی شکایت) باشد. (۸)

- لغو یا اصلاح ماده‌ی ۶۳۰: بازنگری در این ماده به‌منظور حذف یا محدودکردن استثنائاتی که به مرد اجازه‌ی قتل همسر در برخی شرایط را می‌دهد،

ضروری است.

- لغو معافیت قصاص برای پدر/پدربزرگ: ماده‌ی ۳۰۱ باید بازبینی شود تا جلوگیری از معافیت غیرمنصفانه در قتل زنان (دختر، نوه) صورت گیرد.

۲- تقویت قانون حمایتی

قانون «صیانت، کرامت و تأمین امنیت بانوان» باید تقویت شود، به‌طوری که موانع بهره‌برداری از آن کاهش یابد و ضمانت‌نامه‌های اجرای آن افزایش یابد (بودجه، نظارت، آموزش قضایی). ایجاد پروتکل قضایی برای تشخیص انگیزه‌ی جنسیتی در تحقیقات قتل. دادگستری، پزشکی قانونی و پلیس باید رویه‌نامه‌هایی برای شناسایی قتل با انگیزه‌ی جنسیتی داشته باشند و از کارشناسان جنسیتی بهره ببرند.

۳- سامانه‌ی ثبت و آمار

ایجاد یک سامانه‌ی ثبت ملی قتل زنان که تفکیک انگیزه (ناموسی، خانوادگی، شریک عاطفی، کنترل) را امکان‌پذیر کند. (۶) این آمار باید به‌صورت عمومی گزارش شود و در سیاست‌گذاری به‌کار گرفته شود. حمایت از سازمان‌های مدنی و سازمان‌های مردم‌نهاد (NGO) برای جمع‌آوری داده‌ی مستقل و گزارش‌دهی که بتواند به فشار برای اصلاح حقوقی کمک کند.

۴- حمایت و مداخلات پیشگیرانه

- تأسیس یا گسترش پناهگاه‌های امن برای زنان در معرض خشونت یا تهدید قتل، با بودجه‌ی دولتی و نظارت مستقل.

- برنامه‌های آموزشی جنسیتی در مدارس و دانشگاه‌ها برای تغییر نگرش مردسالارانه: کار با پسران و مردان برای ترویج برابری و احترام به حقوق زنان.

- آموزش پلیس، قاضیان، دادستان‌ها و پزشکی قانونی در زمینه‌ی خشونت جنسیتی و انگیزه‌های زن‌کشی، به‌منظور ارتقای حساسیت نهادی و پاسخ مؤثر. (۲)

۵- نظارت بین‌المللی و فشار مدنی

- همکاری با نهادهای بین‌المللی حقوق بشر برای گزارش‌دهی دوره‌ای و ارزیابی وضعیت زن‌کشی در ایران.

- تشویق سازمان‌های زنان ایرانی و بین‌المللی به مطالبه‌ی شفافیت قانونی، اجرای عدالت و تأمین حمایت برای قربانیان و بازماندگان.

موخره

زن‌کشی در ایران یک مسئله‌ی حقوقی، اجتماعی و ساختاری است که نمی‌توان آن را صرفاً به یک «جرم خانوادگی» تنزل داد. قوانینی در ایران وجود دارند که عملاً برخی قتل‌های زنان را تسهیل یا به حداقل مجازات کاهش می‌دهند و در مقابل، حمایت قانونی و نهادی به قربانیان و بازماندگان بسیار محدود است. برای تغییر بنیادین وضعیت، نیاز به اصلاحات قانونی عمیق، ایجاد چارچوب جرم‌شناسی مستقل برای قتل زنان (femicide) و تقویت نهادهای حمایتی وجود دارد. هم‌زمان، تغییر نگرش اجتماعی نسبت به مالکیت و کنترل بر زنان، از طریق آموزش و مداخلات جامعه‌محور، ضروری است. چنین تغییراتی نه تنها به کاهش قتل زنان کمک خواهد کرد، بلکه بخشی از

مبارزه‌ی بزرگ‌تر برای برابری جنسیتی، حقوق بشر و عدالت اجتماعی در ایران است.

پانوش‌ها:

1- UN Women. (2023). Gender-related killings of women and girls: Global estimates 2022.

2- World Health Organization. (2021, March 9).

Violence against women: Key facts.

۳- اردبیلی، محمدعلی. حقوق جزای عمومی، جلد ۱ و ۲، نشر میزان و متن قانون مجازات اسلامی ۱۳۹۲

۴- قانون مدنی ایران (به‌طور خاص مواد مربوط به ریاست خانواده (ماده‌ی ۱۱۰۵) و تکالیف زوجین (تمکین)).

5- Committee on the Elimination of Discrimination against Women. (1992). General recommendation No. 19: Violence against women. United Nations.

6- United Nations Office on Drugs and Crime. (2022). Global study on gender-related killings of women and girls 2022. UNODC.

۷- گلدوزیان، ایرج. حقوق جزای اختصاصی، جلد ۱، انتشارات سمت.

8- Committee on the Elimination of Discrimination against Women. (2017). General recommendation No. 35 on gender-based violence against women, updating general recommendation No. 19. United Nations.

صیقل

ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال شانزدهم، آذر ۱۴۰۴
شماره ۱۷۵

عکس ماه

«تیدا» یکی از باهوش‌ترین سگ‌های ژرمن‌شپرد ایران که در مأموریت‌های امدادی بسیاری منجمله فاجعه‌ی پلاسکو شرکت کرده بود، به علت کهولت سن درگذشت.



عکس از رکنا

محیط

پرونده‌ی ویژه
شکاف طبقاتی





عکس از باشگاه خبرنگاران جوان

اجتماعی

■ تعمیق شکاف طبقاتی با نابرابری در استطاعت و دسترسی

صیقل
ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال شانزدهم، آذر ۱۴۰۴
شماره ۱۷۵

امین قضایی
نظریه پرداز



از آن جایی که حداقل دستمزد طبقه‌ی کارگر همواره
با حداقل لازم برای بازتولید نیروی کار کارگران

تعمیق شکاف طبقاتی به لحاظ ساختاری مستقیماً از
چرخه‌ی تولید در نظام سرمایه‌داری نشأت می‌گیرد.

تعیین می‌شود، اما در مقابل، ثروت سرمایه‌داران در چرخه‌های سرمایه‌گذاری و تولید انباشت می‌شود، پس شکاف طبقاتی همواره تعمیق می‌یابد. نتیجه‌ی امر به صورت آن‌چه اثر ماتیو (Matthew Effect) نامیده می‌شود، در می‌آید: فقیر فقیرتر می‌شود و ثروتمند ثروتمندتر؛ یک نابرابری اولیه در ثروت و منابع به مرور افزایش و تعمیق می‌یابد. وجود یک نظام استبدادی مانند رژیم حاکم بر ایران، با انحصار و مافیاء، فساد نظام‌مند و گسترده، فقدان حقوق اقتصادی، محرومیت کارگران از حقوق صنفی و مدنی خود و تحمیل تورم گسترده، شکاف طبقاتی را چندبرابر می‌کند. اما این تمام داستان نیست؛ شکاف طبقاتی را نباید صرفاً به صورت اختلاف در درآمد یا ثروت یا صرفاً از جنبه‌ی اقتصادی درک کرد. تحقیقات مختلف جامعه‌شناختی به خوبی روشن ساخته که فقر یک چرخه‌ی معیوب ایجاد می‌کند. فقر محیط را تغییر می‌دهد و در مقابل این محیط فقر را بازتولید کرده به نحوی که فقر از یک نسل به نسل دیگر تداوم می‌یابد. فقر، فرهنگ فقر ایجاد می‌کند؛ برای مثال، محلات فقیرنشین و مدارس بدون کیفیت آموزشی لازم، فرهنگی ایجاد می‌کند که باعث کاهش دسترسی به فرصت‌ها برای نسل جدید خانواده‌های فقیر می‌شود.

در این مقاله، از میان جوانب مختلف فقر، به یک جنبه‌ی کم‌تر دیده شده از بازتولید فقر و نابرابری در ایران یعنی نابرابری در استطاعت (affordability) و دسترسی می‌پردازیم.

به لحاظ اقتصادی، در اثر یک اقتصاد مافیایی و تورم بیش از حد، قیمت اقلام اساسی هر ساله افزایش می‌یابد و دستمزدهای واقعی کم‌تر می‌شود. پس سبب خرید و استطاعت بخش اعظم مردم به خرید اقلام اساسی محدود می‌ماند. به این ترتیب، مشاغلی که خدمات و کالاهایی خارج از این سبب خرید کوچک ارائه می‌دهند (از صنایع دستی، وسایل تزئینی و آثار هنری گرفته تا خدمات و محصولات صنایع سرگرمی) در خطر قرار می‌گیرند. پس کارآفرینی و بنگاه‌های اقتصادی کوچک در خطر ورشکستگی قرار می‌گیرند و به این ترتیب فرصت‌های شغلی کم‌تری نیز به طبقه‌ی کارگر ارائه می‌دهند. در اثر این

صیقل
ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال شانزدهم، آذر ۱۴۰۴
شماره ۱۷۵

بازار مصرفی کشور از یک سو به تأمین اقلام اساسی برای توده‌ی مردم و از سوی دیگر تأمین کالاهای تجملی برای طبقه‌ی مرفهی که مافیای اقتصادی رژیم تولید کرده محدود می‌شود. جدا از نابرابری در مصرف، این وضعیت بسیاری از مشاغل را نابود می‌کند یا تنزل می‌دهد. به عنوان چند نمونه‌ی کوچک، فرصت‌های شغلی برای مردم از مغازه‌داری به دستفروشی، از پلتفرم‌های تجاری آنلاین به خرده‌فروشی آنلاین در شبکه‌های اجتماعی، از تورسیم به مشاوره‌ی مهاجرت و غیره تنزل می‌یابد.

چرخه‌ی معیوب، بسیاری از مشاغل از بین می‌روند و بسیاری از کارآفرینان، کاسبکاران، پیشه‌وران و طبقه‌ی متوسط شهری پرولتریزه می‌شوند؛ یعنی به جریه‌ی کارگران مزدبگیر می‌پیوندند، یا این که محدود باقی مانده و فرصت‌های شغلی چندانی در اختیار نسل جدید کارگران قرار نمی‌دهند. به این ترتیب، طبقه‌ی متوسط کوچک و کوچک‌تر می‌شود. بر این اساس، بازار مصرفی کشور از یک سو به تأمین اقلام اساسی برای توده‌ی مردم و از سوی دیگر تأمین کالاهای تجملی برای طبقه‌ی مرفهی که مافیای اقتصادی رژیم تولید کرده محدود می‌شود. جدا از نابرابری در مصرف، این وضعیت بسیاری از مشاغل را نابود می‌کند یا تنزل می‌دهد. به عنوان چند نمونه‌ی کوچک، فرصت‌های شغلی برای مردم از مغازه‌داری به دستفروشی، از پلتفرم‌های تجاری آنلاین به خرده‌فروشی آنلاین در شبکه‌های اجتماعی، از تورسیم به مشاوره‌ی مهاجرت و غیره تنزل می‌یابد. به بیان ساده، تقلیل استطاعت مردم به اقلام اساسی (اگر اصلاً بتوانند از عهده‌ی آن نیز برآیند)، فرصت‌های شغلی را نیز نابود می‌کند که نتیجه‌ی آن فقیرتر شدن مردم است.

این مافیای اقتصادی رژیم و طبقه‌ی مرفه همراه با آن، فرصت‌های شغلی هرچه کم‌تری نیز تولید می‌کنند، زیرا کالاهای تجملی مورد نیاز آن‌ها اغلب وارداتی است و ادارات دولتی و بنگاه‌های اقتصادی تابع ایشان نیز فرصت‌های شغلی را در انحصار خود نگاه می‌دارند. مضاف بر این که آن‌ها بخش اعظمی از سرمایه‌ها را به صورت قانونی یا غیرقانونی از کشور خارج می‌کنند.

در صنعت مالی نیز دولت با کنترل ارز و طبقه‌ی مرفه مافیایی آن با در دست داشتن بخش اعظم ارزها، قیمت ارز را کنترل می‌کنند و به این ترتیب با جمع‌آوری و سپس تزریق ناگهانی ارزها در بازار و در نتیجه با کنترل قیمت، پول فراوانی از بازار کسب می‌کنند. شوک‌های اقتصادی حاصل از این اقدامات، به ریسکی‌تر شدن و کاهش سرمایه‌گذاری در تولید و افزایش قیمت‌ها می‌انجامد.

این نابرابری فوق‌العاده در استطاعت (تقلیل قدرت خرید به اقلام اساسی در مقابل قدرت

خرید فوق‌العاده‌ی طبقه مرفه رژیم) همراه است با نابرابری در دسترسی به امکانات و منابع در شهر. اقتصاد غیرمولد مسکن نیز کاملاً در کنترل طبقه‌ی مرفه باقی می‌ماند. افزایش عجیب قیمت مسکن در تهران، نه صرفاً استطاعت خرید مسکن در این شهر، بلکه اجاره‌ی واحدهای مسکونی و تجاری را از مردم گرفته است. از این رو، ایشان از تهران به سوی شهرک‌های اقماری در استان تهران و البرز رانده می‌شوند. این شهرک‌های اقماری تقریباً هیچ‌گونه امکاناتی در اختیار ساکنین آن‌ها قرار نمی‌دهند و طبقه‌ی کارگر از آن‌ها صرفاً به عنوان خوابگاه استفاده می‌کند (کما این که افزایش امکانات رفاهی باعث افزایش متعاقب مسکن و رانده شدن دوباره‌ی ایشان می‌شود). با رانده شدن به سوی این شهرک‌های دور افتاده، دسترسی به امکانات، فرصت‌های شغلی و کارآفرینی برای آنان از بین می‌رود. این فاصله‌ی زیاد بین مکان کار و منزل، وقت و انرژی این کارگران را می‌زداید و در نتیجه توانمندی و فرصتی برای ایجاد تغییر و بهبود

صالح
ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال شانزدهم، آذر ۱۴۰۴
شماره ۱۷۵

شرایط خود نخواهند داشت. برخی از این شهرک‌ها چنان دوردست هستند که رفت‌وآمدهای دوستی و خویشاوندی ایشان کاهش می‌یابد که متعاقباً روی سرمایه‌ی اجتماعی ساکنین تأثیر منفی می‌گذارد. به طور خلاصه، کاهش دسترسی، کیفیت زندگی طبقه‌ی کارگر ایران را به بقای محض تنزل داده است. همه‌ی آن‌چه گفته شد، تنها دریچه‌ی کوچکی از نابرابری در استطاعت و دسترسی را نشان می‌دهد. به جرأت می‌توان گفت که کلمه‌ی «نابرابری» برای رساندن اعماق این شکاف نارسا است. رژیم ایران و طبقه‌ی ممتاز وی از طریق انحصار بر تجارت و مسکن، افزایش اجاره‌بهای واحدهای تجاری، تبعیض در صدور مجوزها و اعمال محدودیت بر «غیرخودی‌ها»، کنترل صنعت مالی، کاهش دسترسی به امکانات حتی آب و انرژی، هزینه‌ی بسیاری از فعالیت اقتصادی را بالا و به لحاظ مالی غیرقابل توجیه ساخته است. بنابراین، اکثریت عظیم مردم مزدبگیرانی باقی می‌مانند که هر سال توسط ابرتورم غارت می‌شوند.



عکس از باشگاه خبرنگاران جوان



عکس از خط صلح

اجتماعی

■ ارائه‌ی اینترنت طبقاتی در دانشگاه تهران؛ اشانتیون پکیج آموزش عالی برای ثروتمندان

صلح
ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال شانزدهم، آذر ۱۴۰۴
شماره ۱۷۵

امیر آقایی
روزنامه‌نگار



معنای دقیق آن پیدا نخواهید کرد. حاکمان جمهوری اسلامی اما با اجرای این پروژه در طی حدود ۲۰ سال

کتاب‌های فرهنگ اصطلاحات تخصصی هر حوزه‌ای را که ورق بزنید، اثری از اصطلاح «اینترنت طبقاتی» و

اصلاح طلبان جا پای احمدی نژاد می گذارند

اصلاح طلبان به عنوان جدی ترین منتقدان دولت احمدی نژاد، به درستی دل خوشی از محدودیت اعمال شده بر اینترنت نداشتند. با شروع به کار دولت مورد حمایت آن‌ها در سال ۱۳۹۲، زمره‌هایی برای باز شدن نسبی فضای سیاسی و اجتماعی شنیده می‌شد. با وجود این که محدودیت ۱۲۸ کیلوبایت در سال‌های آخر منتهی به دولت حسن روحانی با سخت‌گیری کم‌تری اعمال می‌شد، اما در نهایت دولت در سال ۹۴ بود که این محدودیت را به صورت رسمی لغو کرد. حالا حدود ۲۰ سال از دوره‌ای که محدودیت تبعیض آمیز ۱۲۸ کیلوبایت اعمال شده می‌گذرد. در این فاصله اینترنت در ایران فراز و نشیب‌های زیادی را طی کرده و حالا به نوعی به همان نقطه‌ای رسیده است که سال ۸۵ بود. اصلاح طلبانی که در دوره‌ای احمدی نژاد را به خاطر محدودیت ۱۲۸ کیلوبایت مورد انتقاد قرار می‌دادند، حالا بعد از ۲۰ سال دولت مورد نظر خود را با همه‌ی چندپارگی‌هایش به پاستور برده‌اند و لباس جدیدی بر تن اینترنت طبقاتی کرده‌اند.

رفع فیلتر یوتیوب برای دانشگاه‌ها

محدودیت‌های اینترنت در ایران کار را به جایی رسانده که پیش از انتخابات اخیر ریاست جمهوری، هر دو طیف سیاسی شعارهایی برای بهبود وضعیت می‌داد. مسعود پزشکیان نیز رفع فیلتر شبکه‌های اجتماعی را در صدر وعده‌های خود در حوزه‌ی اینترنت قرار داد. حال با گذشت حدود یک سال و نیم از عمر دولت او، تنها پیام‌رسان واتساپ و فروشگاه گوگل پلی رفع فیلتر شده‌اند. این مسئله تأثیر قابل توجهی بر استفاده‌ی کاربران از فیلتر شکن نگذاشته است. طبق گزارش انجمن تجارت الکترونیک تهران که مردادماه ۱۴۰۳ منتشر شد، هنوز ۸۶ درصد کاربران اینترنت در ایران از فیلتر شکن استفاده می‌کنند. در شرایطی که خبری از رفع فیلتر پلتفرم‌های پرکاربر مانند تلگرام، اینستاگرام و یوتیوب شنیده نمی‌شود، دولت پزشکیان راهکار جایگزینی را برگزیده که تبعیض در دسترسی به اینترنت آزاد را عمیق‌تر می‌کند. رفع فیلتر یوتیوب در دانشگاه تهران تازه‌ترین مرحله‌ی اجرای پروژه‌ی تبعیض آمیز اینترنت طبقاتی است. اگر زمانی مدیران احمدی نژادی کافی نبودن پهنای باند اینترنت را بهانه‌ی محدودیت قرار می‌دادند، حالا مسئولان دولت مسعود پزشکیان، «نیازهای

صیقل

ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال شانزدهم، آذر ۱۴۰۴
شماره ۱۷۵

همان‌طور که گفته شد از زمانی که اصطلاح اینترنت طبقاتی رایج شد، نه وزرای دولت ابراهیم رئیسی و نه مسئولان دولت پزشکیان، بار این اصطلاح را نپذیرفتند، اما در عین حال یکی پس از دیگری بخش‌های جدید پروژه را به اطلاع رسانه رساندند. درست مانند قصابی که در هنگام ذبح کردن دام به دوربین زل بزند و تأکید کند که اعتقادی به رژیم گیاهی گوشت‌خواری ندارد.

اخیر، جامعه‌ی کاربران اینترنت در ایران را ناچار به گزینش اصطلاحی برای توصیف آن کرده‌اند. اینترنت طبقاتی، پروژه یا بهتر است بگوییم پروژه‌هایی را توصیف می‌کند که در مقاطع مختلف، دسترسی‌های ویژه به اینترنت برای گروه‌های اجتماعی گوناگون ایجاد کرده است و همواره ایجاد می‌کند. این دسترسی‌های ویژه می‌توانند به پهنای باند بالاتر، فیلترینگ محدودتر یا حتی قیمت‌های پایین‌تر اینترنت مربوط باشند. ذات اینترنت طبقاتی اما با هر کدام از این‌ها تغییر نمی‌کند. زمانی که حاکمان تشخیص می‌دهند گروهی برخلاف اکثریت جامعه می‌تواند به سایت‌های فیلترشده دسترسی داشته باشد یا گروهی نیاز به اینترنت ارزان یا رایگان دارد، اینترنت طبقاتی نمود پیدا می‌کند، حتی اگر مسئولان جمهوری اسلامی بار سنگین این اصطلاح را به گردن نگیرند.

محدودیت اینترنت ۱۲۸ کیلوبایت بر ثانیه و رانت دانشگاهیان

طبقاتی شدن دسترسی به اینترنت آزاد در ایران، سابقه‌ای تقریباً به اندازه‌ی ورود اینترنت پهن‌بند به کشور را دارد. آبان ماه سال ۱۳۸۵ بود که سازمان تنظیم مقررات و ارتباطات رادیویی، به شرکت‌های ارائه‌دهنده‌ی اینترنت ثابت پهن‌بند ابلاغ کرد که حق ندارند سرویسی با سرعت بیش‌تر از ۱۲۸ کیلوبایت بر ثانیه به مشترکان خانگی خود عرضه کنند. این سازمان در ابتدا هیچ دلیلی برای محدودیت اعمال‌شده ذکر نکرده بود، اما پس از فشار رسانه‌ها، حسام‌الدین عرب‌زاده، مدیر روابط عمومی وقت این سازمان، کمبود پهنای باند اینترنت را دلیل محدودیت ۱۲۸ کیلوبایت اعلام کرد. این در حالی بود که بنا به گفته‌ی مدیرعامل وقت شرکت مخابرات ایران که آن زمان هنوز اصطلاحاً «خصوصی» نشده بود، ظرفیت پهنای باند کشور هیچ مشکلی برای ارائه‌ی سرویس‌هایی با سرعت بالاتر از ۱۲۸ کیلوبایت بر ثانیه نداشت. از سویی سازمان تنظیم مقررات ارتباطات دولت احمدی نژاد گفته بود این محدودیت تا زمانی پابرجاست که پهنای باند «ساماندهی» شود. به تدریج اما این محدودیت برای دانشجویان و اعضای هیأت علمی دانشگاه‌ها برداشته شد و این افراد می‌توانستند با ارائه‌ی کارت دانشجویی و کارت عضویت هیأت علمی دانشگاه از سرویس‌هایی سریع‌تر از ۱۲۸ کیلوبایت بر ثانیه بهره‌مند شوند.

پژوهشی و آموزشی» دانشگاه‌ها را دلیل رفع فیلتر یوتیوب برای دانشجویان و اساتید عنوان می‌کنند. به سخنان فاطمه مهاجرانی، سخنگوی دولت، دقت کنید: «این دسترسی‌ها [رفع فیلتر برای دانشجویان] به جهت طولانی شدن فرایند رفع فیلتر و بر زمین ماندن نیازهای دانشگاه‌ها ایجاد شد و اگر نه دولت هیچ اعتقادی به اینترنت طبقاتی ندارد.» همان‌طور که گفته شد از زمانی که اصطلاح اینترنت طبقاتی رایج شد، نه وزرای دولت ابراهیم رئیسی و نه مسئولان دولت پزشکیان، بار این اصطلاح را نپذیرفتند، اما در عین حال یکی پس از دیگری بخش‌های جدید پروژه را به اطلاع رسانه رساندند. درست مانند قصابی که در هنگام ذبح کردن دام به دوربین زل بزند و تأکید کند که اعتقادی به رژیم گیاهی گوشت‌خواری ندارد.

طبقه با دو معنا

بخش «طبقاتی» در ترکیب اینترنت طبقاتی به طور مستقیم و دقیق، ارجاع به مفهوم طبقه به آن معنی که در میان متفکران چپ‌گرا رایج است ندارد. خبرنگاران یکی از گروه‌های بزرگی هستند که به راحتی به اینترنت بدون فیلتر دسترسی پیدا می‌کنند، اما عمده‌تاً در میان افشار کم‌درآمد قرار می‌گیرند و همیشه این‌طور نیست. در برخی موارد طبقاتی بودن اینترنت طبقاتی معنایی نزدیک به مفهوم رایج و تخصصی آن داشته است. به عنوان مثال ارائه‌ی اینترنت بدون فیلتر به کسب‌وکارهای فعال در حوزه‌ی اقتصاد دیجیتال یکی از آن موارد است. در این موارد سود بخشی از اقتصاد مستقیماً از محدودیت‌های اینترنت در خطر قرار گرفته بود و حاکمیت تصمیم‌گرفت برای احیای وضعیت این طبقه‌ی منتفع و بعضاً نزدیک به نهادهای انقلابی، اینترنت بدون فیلتر در اختیارشان قرار دهد. وضعیت آموزش عالی در ایران و طبقاتی‌شدن دسترسی داوطلبان ورود به دانشگاه و آکادمی، یکی از نمودهای دیگر این وضعیت است؛ وضعیتی که در آن افراد به‌واسطه‌ی ثروت‌شان در میان گروه‌های بهره‌مند از اینترنت آزاد قرار می‌گیرند.

دانشگاه برای ثروتمندان، فیلترینگ برای فقرا

فیلترینگ یوتیوب در ابتدا در دانشگاه تهران برداشته شد. اندکی پس از آن «شرق» گزارش داد که این اتفاق به دانشگاه‌های بهشتی، امیرکبیر، علامه، اصفهان،

علوم تحقیقات، شیراز و تبریز نیز تسری پیدا کرده است. در میان این لیست نام هفت دانشگاه دولتی و یک واحد دانشگاه آزاد که عموماً افشار ثروتمند از پس هزینه‌هایش برمی‌آیند دیده می‌شود. نگاهی به آمارها نشان می‌دهد که دسترسی به دانشگاه‌های دولتی که بخش عمده‌ی ظرفیت آن‌ها رایگان است نیز در سال‌های اخیر در انحصار طبقات برخوردار قرار گرفته است. ارزیابی‌های مرکز پژوهش‌های مجلس نشان می‌دهد که حدود ۳۷ درصد جمعیت دانشجویان به دهک‌های ۹ و ۱۰ یعنی دو دهک پردرآمد تعلق دارند، در حالی که تنها ۷ درصد دانشجویان از دهک‌های ۱ و ۲ یعنی کم‌درآمدترین‌ها می‌آیند. رئیس دانشگاه تهران نیز به تازگی اعلام کرده بود که بیش از نیمی از دانشجویان این دانشگاه از سه دهک پردرآمد جامعه هستند. نگاهی به رتبه‌های برتر کنکور در سال‌های اخیر نیز این وضعیت را تأیید می‌کند. بر اساس گزارش «خبرنامه‌ی دانشجویان ایران» حدود ۸۵ درصد دانش‌آموزان در مدارس دولتی تحصیل می‌کنند و تنها ۱۵ درصد به مدارس غیرانتفاعی می‌روند. با وجود این دانش‌آموزان مدارس دولتی فقط ۲.۵ درصد رتبه‌های برتر کنکور را کسب می‌کنند و ۹۷.۵ درصد باقی‌مانده به داوطلبانی می‌رسد که در مدارس غیردولتی تحصیل کرده‌اند. این گزارش ابعاد فاجعه‌بارتری از کالایی شدن آموزش در ایران را نیز نمایان می‌کند. طبق آمارهای اعلامی دهک اول تنها ۱.۳ درصد از ظرفیت رشته‌های پزشکی و دندانپزشکی در کنکور ۱۴۰۲ را اشغال کرده و ۸۶ درصد به سه دهک ثروتمند رسیده است. در رشته‌ی برق دانشگاه شریف اوضاع از این هم وخیم‌تر است. دهک‌های ۱، ۲ و ۳ هیچ سهمی از این رشته و دانشگاه نداشته‌اند، در حالی که ۶۰ درصد دانشجویان برق شریف به دهک دهم یعنی ثروتمندترین افراد جامعه تعلق دارند.

در این شرایط که دولت از حوزه‌هایی مانند آموزش پا پس کشیده و سعی می‌کند هر ساله سهم هزینه‌های خود در آن را کاهش دهد، آموزش عالی به کالایی منحصر به طبقات ثروتمند تعلق می‌گیرد. حال با رفع فیلتر یوتیوب برای دانشجویان عمده‌تاً مرفه، عملاً اینترنت آزاد نیز به عنوان اشانسیون پکیج کالای موسوم به آموزش عالی در اختیار طبقاتی قرار می‌گیرد که قدرت پرداخت بهای آن را دارند.

صیقل

ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال شانزدهم، آذر ۱۴۰۴
شماره ۱۷۵

فیلترینگ یوتیوب در ابتدا

در دانشگاه تهران برداشته شد. اندکی پس از آن «شرق» گزارش داد که این اتفاق به دانشگاه‌های بهشتی، امیرکبیر، علامه، اصفهان، علوم تحقیقات، شیراز و تبریز نیز تسری پیدا کرده است. در میان این لیست نام هفت دانشگاه دولتی و یک واحد دانشگاه آزاد که عموماً افشار ثروتمند از پس هزینه‌هایش برمی‌آیند دیده می‌شود. نگاهی به آمارها نشان می‌دهد که دسترسی به دانشگاه‌های دولتی که بخش عمده‌ی ظرفیت آن‌ها رایگان است نیز در سال‌های اخیر در انحصار طبقات برخوردار قرار گرفته است.



اجتماعی

■ اردشیر گراوند: دولت بزرگ‌ترین مخرب در حوزه‌ی سازمان اجتماعی است

صیقل
ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال شانزدهم، آذر ۱۴۰۴
شماره ۱۷۵

گفتگو از علی کلائی



اختلاف طبقاتی ابعاد جدیدی به خود گرفته و رویه‌هایی نو پیدا کرده است. پرسش این‌جاست که این شکاف‌ها چگونه

در ایران امروز، نابرابری دیگر تنها در فاصله‌ی درآمدها و یا سبک زندگی خلاصه نمی‌شود، بلکه این نابرابری و

شکل گرفته‌اند و جامعه‌ی ایران را به چه سمت و سویی می‌برند؟ آیا هنوز با الگوهای سنتی نابرابری مواجه‌ایم، یا با صورت‌بندی‌های تازه‌ای از طبقه‌بندی اجتماعی روبه‌رو شده‌ایم؟

این پرسش‌ها و چالش‌های دیگر در این حوزه، ماهنامه‌ی خط صلح را بر آن داشت تا با دکتر «اردشیر گراوند»، جامعه‌شناس و مشاور تحقیقاتی قائم‌مقام وزیر کشور در امور اجتماعی و فرهنگی، گفتگو کند. دکتر گراوند که پیش‌تر مدیریت مرکز رصد امور اجتماعی وزارت کشور را بر عهده داشته است، در این گفتگو به واکاوی ریشه‌های ساختاری نابرابری، نقش حکمرانی و رسانه‌ها، و چشم‌انداز آینده‌ی جامعه‌ی ایران می‌پردازد. این پژوهش‌گر اجتماعی که مشاور کمیسیون مسئولیت اجتماعی و حاکمیت شرکتی اتاق ایران نیز هست، با تکیه بر تجربیات میدانی خود تصویری صریح و نگران‌کننده از تحولات طبقاتی و اجتماعی کشور ترسیم می‌کند؛ تصویری که نه تنها واقعیت امروز را به چالش می‌کشد، بلکه هشدارهایی جدی درباره‌ی فردای این سرزمین در خود دارد. مشروح گفتگوی ماهنامه‌ی خط صلح با دکتر اردشیر گراوند را در ادامه می‌خوانید.

■ **چهره‌ی نابرابری طبقاتی در ایران امروز نسبت به دهه‌های گذشته چه تحولی پیدا کرده است؟ آیا با شکل جدیدی از طبقه‌بندی اجتماعی مواجه‌ایم یا با تداوم الگوهای قدیمی در قالبی تازه؟**

فکر می‌کنم که همان الگوی پیشینی که داشتیم، ادامه پیدا کرده و شاید تشدید هم شده است. نابرابری در ایران عموماً نابرابری سرزمینی بوده است. از زمان پهلوی در ایران، نابرابری سرزمینی وجود داشته است. این نابرابری سرزمینی به دلیل منابع پول نفتی بوده که آورده شده و در مناطقی از ایران تمرکز داده شده است. همین امر هم موجب شده که به آن مناطق از ایران، منابع عظیمی اختصاص داده شود. این نابرابری منطقه‌ای، خود پیش‌نیاز تولید آن نابرابری قشری شده است. یعنی این نابرابری منطقه‌ای و سرزمینی، خود نابرابری ایجاد کرده است. دلیل آن هم دسترسی حکومت و دولت‌ها به منابع پولی و مالی بوده است، یعنی این نابرابری سرزمینی منجر به نابرابری قشری، از قبل بوده و بیش‌تر هم به دلیل دسترسی حکومت مرکزی به منابع نفت بوده است.

■ **لطفاً این نابرابری سرزمینی را بیش‌تر توضیح دهید که به چه مفهوم است؟**

ما در بحث آمایش امری داریم که می‌گویید که شما باید تعادل سرزمینی را رعایت کنید. یعنی توزیع منابع و

مدیریت سرزمین باید به گونه‌ای باشد که آدم‌ها برای دسترسی به فرصت‌های بهتر، مجبور به جابه‌جایی از سرزمین مادری خود نشوند. برنامه‌ی آمایش قبل از انقلاب، در زمانی به این امر رسید که تعادلی ایجاد کند، ولی این مسئله با انقلاب مصادف شد و نتوانست این کار را بکند. وقتی هم که نتوانست، اساساً خودش بدل به نیروی محرکه‌ی انقلاب در ایران شد. یعنی نیروی محرکه‌ی انقلاب در ایران، همان نابرابری‌های منطقه‌ای بود که بدل به زاغه‌نشینی‌ها و حاشیه‌نشینی‌ها شده بود، اساساً انقلاب نیروی انسانی خودش را از همان مناطق و اقشار گرفت، چون این قدر جمعیت جابه‌جا شده و به حاشیه‌ی شهرها رفته بودند که اساساً نابرابری را به رو می‌کشیدند. این نابرابری منطقه‌ای یعنی این که قبل از انقلاب استان‌ها و مناطقی مانند لرستان، ایلام، کرمانشاه، سیستان و بلوچستان، بخشی از کهگیلویه و بویراحمد و کردستان، خارج از توجه بودند و بعد از انقلاب هم خارج از توجه هستند. مسئله این‌جا است که جمعیت این مناطق در طول شصت سال گذشته جابه‌جا شده به مناطق دیگر کشور مانند اصفهان، تهران، مشهد و دیگر مراکز استان‌ها رفته‌اند. یعنی ما در استان‌های خارج از توجه حکومت، یک سیستم تولید فقر، چه قبل و چه بعد از انقلاب، داشته‌ایم، سیستمی که مرتب در حال تولید فقر است، چون حجم این‌ها هم زیاد است، مرتب خود را تشدید می‌کنند.

از سوی دیگر منابع پولی و مالی وابسته به نفت، چه قبل و چه بعد از انقلاب، در اختیار قشری دو-سه درصدی بوده است. ما یک قشر خیلی برخوردار داریم که در مراکز قدرت مانند تهران هستند. همین قشر حاضر در مراکز قدرت، چون احساس ناامنی می‌کنند، به دنبال دسترسی به منابع بیش‌تر هستند. یعنی این نابرابری که پیش‌نیاز نابرابری سرزمینی است، وجود داشته و حال بدل به نابرابری قشری شده است. آن‌هایی هم که از شهرهای دیگر به مراکز استان از استان‌های دیگر به مناطقی مانند تهران می‌آیند، دسترسی به منابع بیش‌تر پیدا نمی‌کنند، بلکه تنها معیشت خود را تأمین می‌کنند. در طول سال‌های پس از ۱۳۹۵ شمسی تا کنون، حدود ۱۲ میلیون نفر جمعیت ایران جابه‌جا شده است. دلیلش چیست؟ دلیلش دسترسی به منابع معیشتی و زندگی است. مسئله این‌جا است که تا زمانی که حکومت‌ها آن پیش‌نیاز و مسئله‌ی اساسی که پیش‌تر گفته شد را حل و اصلاح نکنند، این شکاف قشری بیش‌تر و بیش‌تر خواهد شد. یعنی باید آن مناطقی که فقیر هستند و مهاجر می‌فرستند، اصلاح شوند تا با مهاجرت آن شهروندان، یک نابرابری مضاعف ایجاد نشود. یعنی مثلاً ممکن است فردی در استان لرستان با ۵ تا ۱۰ میلیون تومان بتواند زندگی کند، ولی همین فرد

خط صلح

ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال شانزدهم، آذر ۱۴۰۴
شماره ۱۷۵

نابرابری منطقه‌ای یعنی این که قبل از انقلاب استان‌ها و مناطقی مانند لرستان، ایلام، کرمانشاه، سیستان و بلوچستان، بخشی از کهگیلویه و بویراحمد و کردستان، خارج از توجه بودند و بعد از انقلاب هم خارج از توجه هستند. مسئله این‌جا است که جمعیت این مناطق در طول شصت سال گذشته جابه‌جا شده به مناطق دیگر کشور مانند اصفهان، تهران، مشهد و دیگر مراکز استان‌ها رفته‌اند.

در تهران با ۳۰ میلیون تومان هم نمی‌تواند زندگی کند. در چنین وضعیتی، آن فرد دچار یک نابرابری مضاعف می‌شود. درست است که دسترسی به منابعی پیدا کرده است، ولی از آدمی فقیر به آدمی محروم و عصیان‌گر بدل می‌گردد. من فکر می‌کنم که حکومت‌های پهلوی و جمهوری اسلامی، در اصلاح آن پیش‌نیازی که گفته شد، موفق نبوده‌اند، پس از انقلاب هم متأسفانه یادمان رفت که برای چه انقلاب کردیم.

■ به‌نظر شما نمادهای جدید این اختلاف طبقاتی و یا به تعبیر شما قشری در ایران چه هستند؟ مثلاً در گذشته شاید نوع خودرو و یا سفرها و یا اموری چون لباس و محل تفریح و مدرسه‌ی محل تحصیل و امثالهم، شاخص‌های روشنی از این تمایز طبقاتی و قشری نبودند، ولی امروز، خود این امور به نمادهایی جهت اختلاف طبقاتی و قشری بدل شده‌اند.

فکر می‌کنم که در وضعیت فعلی، رسانه در تبلیغ سبک زندگی خیلی موفق و قوی بوده است. این رسانه اعم از رادیو و تلویزیون و شبکه‌های اجتماعی است. اما در پاسخ به پرسش شما در خصوص آیکون‌ها و نمادها، به‌نظر من مسئله بیش‌تر بر استفاده از ابزارها و تسهیلات معیشت تمرکز دارد، یعنی از مبلمان و فرش در خانه‌ها بگیرد تا شکل لباس و مانند آن. هم‌چنین بخش عمده‌ای از این آیکون‌ها اساساً تظاهری است، یعنی ممکن است که برند باشد، ولی امکان دارد فیک هم باشد. در مقابل، آن قشر چند درصدی بالا به لحاظ مالی دیگر تظاهر هم نمی‌کنند، چون منابع آن‌ها خارج از تصورات من و شما و حتی مرزهای کشور است. در میان سیاسیون هم آیکون و نماد این شده که چقدر استقبال و بدرقه داشته باشند. شما در کم‌تر جای دنیا می‌بینید که بزرگان مملکت و وزرا و مسئولین، این‌قدر ولع جمعیت‌های پای منبر خود را داشته باشند. در مورد این شهروندان هم همین اتفاق می‌افتد. مسئله این‌جا است که چقدر من‌را نگاه می‌کنند، یعنی همه ولع دیده‌شدن دارند. این ولع را کسی با قرض تأمین می‌کند و کسی خود منابع مالی مورد نیاز این امر را دارد و آن‌را تأمین می‌کند و کسی هم با زور آن‌را تأمین می‌کند.

■ به شبکه‌های اجتماعی اشاره کردید. به باور شما، شبکه‌های اجتماعی چه نقشی در این روند دارند؟ آیا باعث نمایان‌تر شدن شکاف طبقاتی و نارضایتی بیش‌تر شده‌اند یا برعکس، نوعی «تخیل طبقاتی» جدید ایجاد کرده‌اند که مردم را موقتاً آرام می‌کند؟ ببینید، این رسانه‌ها مانند تعداد زیادی پنچری ریز در

لاستیک‌های یک خودرو هستند که نه قابل ترمیم‌اند و نه می‌توانید با آن‌ها راه بروید. به باور من، این پنچری‌های ریز آن انرژی اصلاح اجتماعی را از بین می‌برند، یعنی این شبکه‌ها مانند اینستاگرام، محل تظاهرها و فحش‌های ریز می‌شوند و بعد تخلیه اتفاق می‌افتد، تخلیه که اتفاق افتاد، فرد فکر می‌کند که دلش خنک شده است. این شبکه‌های اجتماعی مانند اینستاگرام، در عین حال این‌که در ظاهر موجب افزایش مشارکت اجتماعی برای اصلاح امور می‌شود، ولی در واقع آن مشارکت اجتماعی عمومی را تخریب می‌کنند.

■ دلیل شما برای این امر چیست؟

برای این‌که برای اصلاح چیزی، باید پتانسیل قوی وجود داشته باشد. فرض کنید که فردی را می‌بینند و می‌خواهند با مشت بر صورتش بکوبند، ولی به جایش، با چهار تا فحش به او در اینستاگرام، تخلیه‌ی فرد صورت می‌گیرد و می‌گوید که این فحش‌ها کافی است و طرف را رها می‌کند. در حوزه‌ی اقتصاد و سیاست هم همین است، فرد باید برود با مسئله درگیر شود و مشارکت کند، ولی کار با چهار تا فحش تمام می‌شود. به باور من شبکه‌های اجتماعی مانند اینستاگرام، ما را به ریزه‌خواری عادت داده است که از وعده‌های اصلی زندگی غافل شده‌ایم.

■ این همان تخیلی است که موجب آرام کردن مردم می‌شود و در پرسش بنده بود؟

دقیقاً همین است. یعنی این شبکه‌ها خود بدل به کمکی به فساد در دنیا شده‌اند. عده‌ای می‌گویند که این شبکه‌ها به بازنمایی فساد کمک می‌کند، ولی به باور من، این شبکه‌های اجتماعی موجب ایجاد ریزه‌خواری شده که به تنها تشفی ناتوانی‌های ما منجر می‌شود. ببینید همین الان در اینستاگرام بلاگرهای بسیاری هستند که فقط فحش می‌دهند، در حالی که این انرژی فحش‌دادن، می‌توانست در همان راستا در فعالیت سیاسی، اجتماعی و اقتصادی قرار بگیرد. این برای نظام اجتماعی موفق‌تر و تأثیرگذارتر هم بود. البته من تخصصی در رسانه ندارم و تنها درکم را عرض می‌کنم.

■ از منظر اقتصادی، کدام عوامل ساختاری (مثلاً سیاست‌های اقتصادی، تمرکز ثروت، تورم، مسکن و اشتغال) بیش‌ترین تأثیر را در تعمیق نابرابری داشته‌اند؟

به باور من، بزرگ‌ترین و اولین مقصر در این عرصه، نظام حکمرانی کشور است. ما تکلیف‌مان مشخص نیست که

حکومتی و دولتی داریم و یا حکومتی داریم که دولت در آن است. در هر کشوری پنج بازیگر در هر حوزه‌ای داریم که شامل دولت، بخش خصوصی، مردم، نهادهای بین‌المللی و تشکلات و نهادهای غیردولتی مانند خیریه‌ها هستند. یعنی در حوزه‌های مختلف، از اقتصاد تا محیط زیست تا حوزه‌های اجتماعی، بازیگرهای اصلی همین‌ها هستند. بالای سر این پنج بازیگر باید حکومتی وجود داشته باشد که فعالیت‌ها را بین این پنج بازیگر تقسیم کند. منظور از حکومت، سازمان‌هایی چون برنامه و بودجه، حفاظت محیط زیست، بانک مرکزی و سازمان اجتماعی کشور است. یعنی این چهار سازمان و سیستم حکمرانی باید مستقل از آن پنج بازیگر باشند. آنچه وجود دارد این است که در جمهوری اسلامی ایران، دولت تنها یک پیمانکار بزرگ است، این پیمانکار بزرگ هم تنها منافع خود و هم‌جناحی‌هایش را می‌بیند تا مردم. نماد آن چیست؟ نمادش این است که وقتی دولت عوض می‌شود، از آبدارچی مدرسه تا وزیر و بقیه‌ی ارکان هم عوض می‌شوند. در این وضعیت اگر حکمرانی جمهوری اسلامی آن چهار نهاد را به‌طور مستقل در اختیار داشت، دیگر فسادهایی چون فساد بانک آینده پیش نمی‌آمد. دیگر دولت نمی‌توانست به سازمان حفاظت محیط زیست بگوید که من هر جا بخواهم پتروشیمی می‌زنم و کاری از تو بر نمی‌آید. در حوزه‌ی اجتماعی هم سازمان اجتماعی در اختیار دولت است و خود دولت بزرگ‌ترین مخرب در این حوزه است. از سوی دیگر سازمان برنامه‌ای وجود دارد که باید برنامه‌ی آمایش ملی، استانی و شهرستان‌ها را تهیه کند و به آن پنج بازیگر بدهد و از آن‌ها بخواهد که آن‌را اجرا کند، ولی این سازمان برنامه، درون دولت است. مردم و بخش خصوصی هم در برابر آن دست بسته و دست دولت هستند و دولت هم آن‌ها را رقیب می‌بیند. همین می‌شود که کار فعالین تشکلات به زندان می‌کشد.

پس اگر بخواهم مسئله را ساده کنم، می‌توانم بگویم که باید یک حکمرانی وجود داشته باشد که این حکمرانی چهار نهاد را در اختیار داشته باشد. سازمان برنامه، بانک مرکزی، سازمان حفاظت محیط زیست و سازمان اجتماعی کشور. این حکمرانی باید به آن پنج بازیگر که دولت یکی از آن‌ها است، بگوید که بیا بید و تقسیم کار کنید و هر بازیگر کار مربوط به حوزه‌ی خود را انجام دهد. دولت، بخش خصوصی و بقیه‌ی بازیگرها هم بودجه‌ی خود را برای انجام کارشان بگیرند. ولی ما الان دولتی ایجاد کردیم که از مردم و حکومت و همه‌ی این بازیگرها بزرگ‌تر است؛ یعنی به‌عنوان مثال، ما سه و نیم میلیون شاغل در بخش کشاورزی داریم و ۳۰۰ تا ۳۵۰ هزار نفر کارمند وزارت جهاد کشاورزی، خب این چه جوکی است؟ خروجی این امر، این می‌شود که دولت

همه‌چیز در اختیارش است، در نتیجه فساد زاده می‌شود که با آن مواجهیم. به‌نظر من بزرگ‌ترین گیر این کشور، مدل حکمرانی آن است. یعنی باید «دولت» جمهوری اسلامی را از «حکومت» جمهوری اسلامی جدا کنیم. دولت جمهوری اسلامی پیمانکاری مانند بقیه‌ی پیمانکارها بشود که با توجه به بازیگر بزرگ‌تری بودن، نقش تنظیم‌گری داشته باشد. تا موقعی که آن چهار نهاد در داخل دولت هستند، در این کشور نمی‌شود به اصلاح چیزی امید داشت.

صالح
ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال شانزدهم، آذر ۱۴۰۴
شماره ۱۷۵

در خصوص آیکون‌ها و نمادها، به‌نظر من مسئله بیش‌تر بر استفاده از ابزارها و تسهیلات معیشت تمرکز دارد، یعنی از مبلمان و فرش در خانه‌ها بگیرید تا شکل لباس و مانند آن. هم‌چنین بخش عمده‌ای از این آیکون‌ها اساساً تظاهری است، یعنی ممکن است که برند باشد، ولی امکان دارد فیک هم باشد. در مقابل، آن قشر چند درصدی بالا به لحاظ مالی دیگر تظاهر هم نمی‌کنند، چون منابع آن‌ها خارج از تصورات من و شما و حتی مرزهای کشور است.

■ در چنین وضعیت حکمرانی که ترسیم کردید، با توجه به نقش دولت و عدم استقلال آن چهار نهاد، مسایلی مانند تورم مزمن و افزایش قیمت کالاهای ضروری پدیده آمده است. این امر بر الگوی مصرف طبقات و اقشار چه تأثیری گذاشته است؟ آیا می‌توان گفت نوع تغذیه به یک شاخص طبقاتی جدید تبدیل شده است؟ آن هم در وضعیتی که عده‌ای امکان مصرف گوشت و مرغ و ماهی را دارند و عده‌ای کلاً از آن‌ها محروم هستند.

ببینید، منابع ما وابسته به نفت است و در بقیه‌ی حوزه‌ها اصلاً توسعه‌ای نداده‌ایم. یعنی بخش‌هایی چون کشاورزی، صنعت و تجارت را توسعه نداده‌ایم. این نفت هم در اختیار دولت و دولتیان است، چه کسانی به این دسترسی دارند؟ کسانی که یا در دولت‌اند و یا رانت دولتی دارند و یا کارمند دولت‌اند. یعنی دست‌کم، کارمندان دولت در آخر ماه، یک حقوق و دستمزد ثابتی دارند که این‌گونه تأمین می‌شوند. کل این جمعیت، حدود چهار تا پنج میلیون نفر هستند، این چهار تا پنج میلیون نفر است که در آخر ماه، حتماً یک درآمندی دارند، بقیه‌ی مردم این نیستند. این که شما می‌بینید که در رستوران‌های بالای خیابان انقلاب و یا خیابان فاطمی در تهران، آدم‌ها می‌آیند و حضور پیدا می‌کنند و این رستوران‌ها پر از جمعیت هستند و این‌ها همان قشری هستند که گفتم؛ قشری که در تهران و دیگر نقاط کشور حضور دارند و پول دارند و دست‌شان به رانته می‌رسد. این قشر، ساکن همین مناطق برخوردار هم هستند و آن‌ها هستند که از این امکانات استفاده می‌کنند. از سوی دیگر، آن بیست و چهار و یا بیست و پنج میلیون خانوار دیگر، شغلی پایدار و قابل اعتماد ندارند، به‌خصوص کسانی که در حوزه‌ی کشاورزی هستند که با ریسک‌های عجیب و غریبی زندگی می‌کنند. به‌نظر من و با توجه به آن‌چه گفتم، حوزه‌ی خوراکی ما اساساً نابود شده و سفره‌های مردم واقعاً کوچک شده است. آن قشر کوچکی هم که امکان خوردن و دسترسی دارند، همان‌ها هستند که به منابع قشربندی در کشور دسترسی دارند.

■ با توجه به آن چه تا این جا گفتید، آیا هنوز می توان از موجودیتی به نام «طبقه ی متوسط» در ایران سخن گفت؟

به نظر من طبقه ی متوسط، بلای جان حکومت های سیاسی است، به خصوص حکومت هایی که دموکراتیک نیستند. اساساً حکومت ها به صلاح خود می بینند که این طبقه وجود نداشته باشد و میلی به بودن آن ندارند. این در حالی است که اگر حکومت دموکراتیک باشد، بودن این طبقه به نفعش است. اما وقتی حکومت دموکراتیک نباشد و رانت و فساد در آن وجود داشته باشد، وجود چنین طبقه ای به نفعشان نیست. در ایران پس از انقلاب، در دوران هاشمی و خاتمی، قشری توانست با باسواد شدن و تحصیل کردگی و دسترسی به منابع پولی و مالی دولتی، قشر و طبقه متوسطی را جان بدهد. اصلی ترین این قشر هم اصحاب دانشگاه و اساتید دانشگاه بودند، اما الان بالاترین دریافتی یک استاد دانشگاه، چیزی حدود صد میلیون تومان است که در رتبه های پایین تر مانند مربی، به سی، چهل و یا پنجاه میلیون تومان در ماه می رسد. این یعنی دریافتی بالاترین رتبه های اصحاب دانشگاه، چیزی کم تر از هزار دلار در ماه است. یعنی در وضعیت امروز و با مبانی بین المللی، حتی این ها هم دیگر قشر و طبقه ی متوسط حساب نمی شوند. یعنی در امروز ایران، ما قشر و طبقه ی متوسطی به لحاظ درآمدی — با توجه به شاخص های بین المللی — نداریم. نکته این جا است که با توجه به تورم و قیمت اجناس در ایران، هزینه ها با هزینه هایی که در اروپا و به یورو پرداخت می شود، برابری می کند. پس با توجه به آن چه گفته شد، ما دیگر طبقه و قشر متوسطی در ایران نداریم. در بهترین حالت هم می توان گفت که قشر و طبقه ی متوسط در ایران، به کف توانمندی خود رسیده است.

■ مراد شما از این طبقه ی متوسط، طبقه ی متوسط اقتصادی است؟ چون می توان طبقه ی متوسط فرهنگی را هم تعریف کرد.

مرحوم دکتر علی شریعتی می گفت که شما بگو از کجا می خوری تا من بگویم چطور می اندیشی. مسئله این جا است که مسئله ی اشتغال و درگیری مردم با معیشتان، پتانسیل اعتراضات در ایران را هم از بین برده است. ببینید، مغز باید کار بکند و کار کردن مغز هم در زمان فراغت است. کسی که از معیشت خود فارغ نشده است، اساساً نمی تواند فکر بکند. من فکر می کنم که ما دیگر طبقه ی متوسط فرهنگی هم نداریم. ما نمی توانیم کتاب بخیریم، نمی توانیم فیلم ببینیم، چون فرصتش فراهم نیست. استاد دانشگاه ما در ایران، به وقت غروب می رود و در اسنپ کار می کند و معلم ما در غروب دست فروشی می کند؛ این اقشار چه زمانی فرصت

می کند کتاب بخواند؟ شما الان از خود من که زندگی ام از همین راه می گذرد بپرسید که آخرین بار چه زمانی کتاب خواندی، یادم نمی آید. اگر بپرسید که آخرین بار چه زمانی با فراغت فیلم دیدی و یا چه زمانی به موزه ای رفتی، نمی دانم. ولی ده سال پیش، من می توانستم با قیمت آن روز، دو-سه میلیون تومان برای فرزندم از شهر کتاب، کتاب بخرم. آن دو-سه میلیون تومان در آن زمان الان به سی-چهل میلیون تومان رسیده است و من اصلاً پولش را ندارم که چنین کاری بکنم. خیلی از همین قشر فرهنگی هم امروز به دنبال این هستند که محتوای خود را به فضای مجازی مانند یوتیوب ببرند تا بتوانند دو ریال به معیشت شان اضافه کنند. به نظر من، همه ی لایه های قشر و طبقه ی متوسط پهنجر شده در حال فرونشست است و ترمیمش برای ایران، سال ها طول خواهد کشید.

■ بعضی معتقدند که جامعه ی امروز ایران شاهد شکل گیری طبقه ای نمایشی و نمادین است، طبقه ای که بیش تر از طریق نمایش مصرف (در فضای مجازی و واقعی) مشروعیت می گیرد. شما این برداشت را تا چه حد درست می دانید؟

ببینید، در سال های ۱۳۵۹، دهه ی ۶۰ و حتی دهه ی ۷۰، مشروعیت ما این بود که حتماً کتابی زیر بغلمان باشد. این کتاب زیر بغل نشان آدم حسابی بودن بود. الان هم وضعیت همین است، یعنی فرد خودش را می کشد که جنس فیک یک برند را بپوشد. به نظر من این بیش تر یک بیماری روانی است و باید درمان شود. این که می گویم بیماری روانی، حرف بی ربطی نیست. شما الان ببینید که مصرف داروهای آرام بخش و ضد افسردگی در ایران چقدر است، مصرف مسکن ها در ایران چقدر است و چه تعداد ما در ایران معتاد داریم. هم چنین میزان مراجعه به روان پزشکان و مشاورین چقدر است، چه تعداد خودکشی در ایران داریم. این وضعیت نشان می دهد که ما ملت بیچاره شده ی افسرده ای هستیم که آمار خودکشی مان هم بسیار بالا است. وضعیت این است که چون امکان نجات از ناداری و ناتوانی نیست، مردم فرار را انتخاب می کنند. ملت ایران پنهان کارترین و اهل اغماض ترین ملت دنیا هستند. این ضرب المثل با «سیلی صورت خود را سرخ نگاه داشتن»، در تاریخ و فرهنگ ما بوده و هست. می خواهم بگویم که این رفتارها، نتیجه ی بیماری اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و سیاسی ما است، و گرنه چه دلیلی دارد که کسی که پست معاونتی در جایی می گیرد، هر روز آن را در اینستاگرام، در چشم دیگران فرو کند؟ یا وقتی از دیگری می پرسیم که چرا مبل خریدی؟ پاسخ می دهد که چون همه دارند. وقتی از او می پرسیم که

صباح
ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال شانزدهم، آذر ۱۴۰۴
شماره ۱۷۵

خب چه ربطی دارد که همه دارند؟ می‌گویند که آدم خجالت می‌کشد، چنین نکند. بعد هم مشخص می‌شود که مبل را قسطی و دوبار قیمت نقد آن خریده است. به نظر من سیستم حکمرانی مریض است و آدم‌ها هم مریض شده‌اند.

■ با توجه به تصویری که ارائه دادید و گفتید که حکمرانی مریض است و آدم‌ها هم مریض شده‌اند و هم‌چنین با توجه به گسترش فقر و ناامنی اقتصادی، چه بر سر مفاهیمی چون عزت‌نفس و معنویت در میان طبقات پایین و اقشار فرودست آمده است؟

عزت‌نفس محصول چیست؟ محصول توانمندی و فرصت‌های فراهم شده‌ای است که ممکن است برای فرد وجود داشته باشد. برای مثال فردی در یک رسانه کار می‌کند، می‌گوید که اگر این رسانه نشد، ۱۰۰ رسانی دیگر هست که می‌توانم بروم و با آن‌ها کار کنم و حقوقم را بگیرم، ولی وقتی می‌بیند که بقیه‌ای وجود ندارد و نیاز به این درآمد هست، فرد مجبور است که با هرآن‌چه در آن رسانه رخ می‌دهد مدارا کند. عزت‌نفس زمانی است که بسترهای معیشت فراهم باشد و فرد به آن‌ها دلگرم باشد. وقتی این بستر فراهم نباشد که به آن دلگرم باشیم، دیگر نمی‌توانیم آن عزت‌نفس را داشته باشیم. همین است که می‌گویم که دلیل این همه افسردگی چیست. مسئله این‌جا است که جوانان ما چشم‌انداز ندارند. خود من سال ۱۳۶۸ به دانشگاه تهران آمدم و درس را شروع کردم. از آن سال تا امسال، ۳۶ سال گذشته است. خود من الان در تهران، امکان زندگی و نفس کشیدن را ندارم، هرچه هم به حکومت و دولت می‌گوییم که مهاجرت را جوری ساماندهی بکنید که این‌همه مهاجر به تهران نیایند، کسی گوش نمی‌کند و گوش‌ها انگار کیپ شده است، گوشش هم بشنود می‌گوید که ما کاری نمی‌توانیم بکنیم. الان رئیس‌جمهور می‌گوید که من کاری نمی‌توانم بکنم، خب، سوال این‌جا است که تو در آن مقام و جایگاه چه می‌کنی؟ خلاصه بگویم که «من خیلی امیدی به اصلاح نمی‌بینم».

■ در نهایت، اگر بخواهیم به آینده نگاه کنیم، در صورت تداوم این روند، جامعه‌ی ایران به سمت چه نوع نظام طبقاتی یا فرهنگی پیش می‌رود؟

هرچه تا الان گفتم را کناری بگذارید. آن‌چه می‌خواهم بگویم، محصول ۵۷ سال سن من است، به اضافه‌ی این که من هم در عشایر، هم روستاها، هم شهرهای درجه‌ی سه و دو و کلان‌شهر زندگی کرده‌ام. کار تحقیقاتی هم کرده‌ام، این گزاره را از بُن دندان می‌گویم. در میان مدیران و حکمرانان جمهوری اسلامی ایران، اساساً کسی را نداریم که بتواند

آستین بالازده و اصلاحی بکند. چون این‌ها متولدین دهه‌های ۲۰ و ۳۰ شمسی هستند و در آن زمان، ۷۵ درصد پدران و مادران این‌هایی که الان رئیس‌جمهور و وزیر و وکیل و یا در مقام‌های دیگری هستند، کشاورز و دامدار بودند، سرانه‌ی مالکیت زمین در آن زمان شش هکتار برای هر خانوار بوده است، یعنی این پدران، دنیا را محدود در کشاورزی و مرتع‌داری و دام‌داری می‌دیدند. کسی هم حق ورود و خروج از مرتع آن‌ها را نداشت. اساساً این‌ها خیر را محدود و در این می‌دیدند. به همین دلیل بوده که در آن زمان دزدی زیاد بوده است. یعنی مثلاً لره‌ای ما می‌گفتند که دختر به پسری بدهید که بتواند برود و گوساله را روی کولش بیاندازد و طوری فرار کند که سگ‌های آبادی هم نتوانند او را بگیرند، چون معیشت آن‌ها محدود به آن تکه زمین و آن مرتع بوده است. این‌ها، این چشم‌انداز را از پدرانشان نیاموخته‌اند که «خیر» قابل کشف است و می‌توان خیر جدیدی را کشف کرد. این‌ها همه‌چیز را در همان محدوده‌ی زمین و مرتع خود می‌بینند. این‌ها بچه‌ی معیشت محدود و تصور خیر محدوداند و توان کشف عالم جدید را ندارند، به همین دلیل است که فقط بلدند دزدی و اختلاس کنند.

ولی الان امید من به چه کسانی است؟ به متولدین دهه‌های ۸۰ و ۹۰ است. این‌ها فرزندان نسل ما هستند که تحصیل کرده‌ایم. این‌ها فرزندان فضای مجازی هستند که ارزش‌های جدیدی را خلق کرده است. این‌ها فرزندان عصر تکنولوژی هستند. با توسعه‌ی علم هم کار را به پیش می‌برند. پس تا زمانی که در جمهوری اسلامی، نسلی که بالای پنجاه سال هستند و فرزندان آن آدم‌های کم‌سواد و بی‌سواد کشاورز و دامدار بوده و هستند، منقرض نشوند، امیدی به اصلاح چیزی نداشته باشید.

من سال ۱۳۹۸ در جایی سخنرانی داشتم و گفتم که حجاب را باید آزاد کنید، وگرنه مردم آزادش می‌کنند. همه ناراحت شدند و ما تویخ شدیم. اما چه کسی این حجاب را آزاد کرد؟ همین دهه‌ی هفتاد و هشتادی‌ها. من چشم‌انداز را نزدیک می‌بینم، من اتفاقاً دوست ندارم که جمهوری اسلامی برود، من دوست دارم جمهوری اسلامی اصلاح بشود تا دنیا بفهمد که دانش و باسوادبودن و به گونه‌ای دیگر فکر کردن می‌تواند کشوری را نجات دهد. ضرورتاً پول ناجی نیست که اگر ناجی بود، درآمد نفت حدود ۷۰۰ میلیارد دلاری دوران احمدی‌نژاد ما را نجات می‌داد. معتقدم «تا زمانی که گروه سنی پنجاه سال به بالا در جمهوری اسلامی در کوچک‌ترین مسندی هستند، امیدی به اصلاح وجود ندارد».

■ با سپاس از وقتی که در اختیار ماهنامه‌ی خط صلح گذاشتید.

صالح
ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال شانزدهم، آذر ۱۴۰۴
شماره ۱۷۵

مسئله این‌جا است که مسئله‌ی اشتغال و درگیری مردم با معیشتان، پتانسیل اعتراضات در ایران را هم از بین برده است. ببینید، مغز باید کار بکند و کارکردن مغز هم در زمان فراغت است. کسی که از معیشت خود فارغ نشده است، اساساً نمی‌تواند فکر بکند. من فکر می‌کنم که ما دیگر طبقه‌ی متوسط فرهنگی هم نداریم. ما نمی‌توانیم کتاب بخیریم، نمی‌توانیم فیلم ببینیم، چون فرصتش فراهم نیست.



عکس از مشرق نیوز

اجتماعی

■ آموزش و پرورش در محاصره‌ی مثلث نابرابری

تحلیلی بر سازوکارهای نهادهای نابرابری آموزشی در ایران معاصر

صیقل
ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال شانزدهم، آذر ۱۴۰۴
شماره ۱۷۵

رضا هریسی
فعال مدنی



شایسته‌سالاری بازنمایی می‌شود. این نهاد مدرن، در افق آرمانی خود، موظف است با فراهم ساختن فرصت‌های

در گفتمان رسمی توسعه، نظام آموزشی همواره به‌عنوان موتور محرک تحرک اجتماعی و تجلی‌گاه اصل

برابر، فارغ از خاستگاه طبقاتی، قومی یا جغرافیایی، استعدادها را شکوفا سازد و توزیع عادلانه‌ی موقعیت‌ها را در جامعه ممکن کند. با این حال، شواهد انباشته‌شده در جامعه‌ی ایران، از داده‌های کلان تا تجارب زیسته، روایتی دیگر و نگران‌کننده را صورت‌بندی می‌کند که از گسستی عمیق میان این «وعده» و «واقعیت» حکایت دارد: نظام آموزشی، به‌جای ایفای نقش به‌عنوان نردبان ترقی برای طبقات فرودست جامعه، به ابزاری کارآمد برای بازتولید و مشروعیت‌بخشی به امتیازات فرادستان بدل شده است. حال پرسش اصلی این است که نظام آموزشی ایران از طریق کدام سازوکارهای ساختاری، نهادی و اقتصادی، دچار این باژگونگی کارکردی شده است؟ به‌عبارت دیگر، چگونه و چرا مدارس، که قرار بود عرصه‌ی رقابت بر سر شایستگی‌ها باشند، به میدان تثبیت امتیازات موروثی و طبقاتی تبدیل شده‌اند؟ پاسخ به این پرسش در کالبدشکافی یک «مثلت نابرابری» نهفته است که در ادامه به آن خواهیم پرداخت.

برای فهم عمق بحران کنونی، ردیابی تبارشناختی منطق طبقاتی‌سازی آموزش در ایران ضروری است. ساختار اجتماعی ایران، در ادوار تاریخی، همواره سرشتی سلسله‌مراتبی داشته و آموزش نیز به‌تبع آن، ابزاری برای تمایزگذاری و حفظ این سلسله‌مراتب بوده است. در گذشته‌های نه‌چندان دور و در دوران ساسانی، جامعه به چهار طبقه‌ی کاملاً بسته تقسیم می‌شد و آموزش عالی، به‌ویژه در حوزه‌های دیوان‌سالاری و دینی، در انحصار مطلق طبقات حاکم (اشراف و موبدان) قرار داشت. (۱)

این ساختار تغییرناپذیر، هرگونه امکان تحرک اجتماعی از طریق دانش را مسدود می‌کرد. با ورود اسلام، اگرچه ایدئولوژی برابری‌خواهانه‌ی آن می‌توانست این ساختارها را به چالش بکشد، اما منطق طبقاتی پیشین در قالبی جدید بازتولید شد. نظام رسمی طبقاتی، جای خود را به دوگانه‌ی «خواص و عوام» داد و مالکیت بر زمین به محور اصلی نابرابری تبدیل شد. (۲) نهادهای آموزشی نوین مانند نظامیه‌ها، اگرچه در ظاهر فراگیر به‌نظر می‌رسیدند، اما در عمل، دسترسی به آن‌ها و امکان تحصیل تمام‌وقت، به پایگاه اقتصادی و اجتماعی خانواده گره خورده بود. این مراکز، عمدتاً نخبگان دیوانی و دینی را بازتولید می‌کردند و هرگز به یک نهاد همگانی برای آموزش عموم مردم بدل نشدند. (۳) پارادوکس مدرنیزاسیون «مرکزگرا» در دوره‌ی پهلوی این منطق را وارد مرحله‌ی جدیدی کرد. ایده‌ی «آموزش همگانی» به‌عنوان یکی از ارکان دولت-ملت‌سازی مدرن مطرح شد، اما اجرای آن به‌شکلی نامتوازن صورت گرفت.

مجله
ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال شانزدهم، آذر ۱۴۰۴
شماره ۱۷۵

بهترین مدارس، معلمان و امکانات در پایتخت و شهرهای بزرگ متمرکز شدند و شکافی ساختاری میان مرکز و پیرامون شکل گرفت که میراث آن تا امروز پابرجا است. (۴) هم‌زمان، ظهور مدارس خصوصی ممتاز و اعزام فرزندان طبقات مرفه به خارج، بذر نابرابری آموزشی مدرن را کاشت. در این دوره، آموزش کارکردی دوگانه یافت، به این شکل که از یک سو، مسیر محدودی برای تحرک طبقه‌ی متوسط شهری فراهم کرد و از سوی دیگر، ابزاری مؤثر برای بازتولید امتیازات نخبگان سنتی و جدید بود. (۵) این پیشینه‌ی تاریخی نشان می‌دهد که طبقاتی‌بودن آموزش در ایران، پدیده‌ای نوظهور نیست، بلکه تداوم و بازتنظیم یک منطق تاریخی دیرپا است که در هر دوره، متناسب با ساختارهای اقتصادی-سیاسی، خود را بازتولید کرده است.

پس از انقلاب ۱۳۵۷ و علی‌رغم تأکید گفتمان رسمی بر عدالت، سازوکارهای نابرابری آموزشی نه تنها برچیده نشدند، بلکه در دهه‌های اخیر، به‌ویژه تحت تأثیر سیاست‌های تعدیل اقتصادی، پیچیده‌تر و کارآمدتر گشتند. امروزه، این نابرابری از طریق سه سازوکار به‌هم پیوسته عمل می‌کند که ما آن‌را «مثلت نابرابری» می‌نامیم:

ضلع اول: شکاف ساختاری مرکز-پیرامون و جغرافیای نابرابری

نخستین و ریشه‌دارترین وجه نابرابری، توزیع نامتوازن امکانات آموزشی در پهنه‌ی سرزمینی است. این شکاف تاریخی، امروز با شاخص‌های کمی و ملموس قابل ردیابی است. بر اساس آمارهای رسمی، میانگین سرانه‌ی فضای آموزشی در کشور حدود ۵.۲ متر مربع است، اما این میانگین، واقعیتی به‌شدت نابرابر را پنهان می‌کند. این شاخص در استان برخورداري چون یزد به بیش از ۷.۵ متر مربع می‌رسد، در حالی که در استان محروم سیستان و بلوچستان به ۳ متر مربع سقوط می‌کند. (۶)

این نابرابری تنها به فضا محدود نیست و در کیفیت تجهیزات، دسترسی به فناوری و مهم‌تر از همه، توزیع نیروی انسانی متخصص نیز بازتاب می‌یابد. گزارش‌های مرکز پژوهش‌های مجلس به کرات نشان داده‌اند که استان‌های مختلف کشور با کمبود شدید معلم متخصص مواجه‌اند. (۷) این وضعیت، به پیامدهای ویرانگری چون بالاترین نرخ ترک تحصیل و بازماندگی از تحصیل در کشور منجر شده است که به‌طور مداوم به استان سیستان و بلوچستان تعلق دارد. (۸) این آمارها نشان می‌دهند که «جغرافیای تولد» برای یک کودک ایرانی، به بزرگ‌ترین متغیر تعیین‌کننده در دسترسی به آموزش

باکیفیت و اولین حلقه از زنجیره‌ی بازتولید محرومیت تبدیل شده است.

ضلع دوم: کالایی‌سازی و صنعت آموزش موازی
هم‌زمان با تداوم شکاف منطقه‌ای، عقب‌نشینی دولت از وظایف حاکمیتی خود در حوزه‌ی خدمات عمومی، آموزش را به یک کالا تبدیل کرده است. تضعیف تدریجی مرجعیت و کیفیت مدارس دولتی، خلأی ایجاد نموده که به سرعت توسط یک «صنعت آموزش موازی» غول‌آسا پر شده است، صنعتی که امروزه با نام «مافیای کنکور» شناخته می‌شود و با گردش مالی بیش از هفتاد هزار میلیارد تومانی (۹) بر این اصل استوار است که آموزش دولتی برای موفقیت در ماراتن کنکور کافی نیست. کلاس‌های کنکور با مدیریت شارلاتان‌های آموزشی، آزمون‌های آزمایشی، کتاب‌های کمک‌آموزشی و مشاوره‌های تحصیلی، آموزش را از یک حق عمومی به یک کالای لوکس و گران‌قیمت تبدیل کرده‌اند. این فرآیند، رقابت آموزشی را به یک مسابقه‌ی لوکس مبتنی بر سرمایه‌ی اقتصادی تقلیل داده است که در آن، پیروزی نه با استعداد ذاتی، که با توانایی مالی خانواده‌ها رقم می‌خورد.

ضلع سوم: نابرابری سازمان‌یافته‌ی آموزشی
اگر شکاف جغرافیایی و کالایی‌سازی، دو ضلع بیرونی مثلث باشند، ضلع درونی و تکمیل‌کننده‌ی آن، سازوکار «جداسازی» است که توسط خود دولت و از طریق ایجاد مدارس خاص (تیزهوشان، نمونه دولتی و غیره) اجرا می‌شود. این مدارس، که در ابتدا با هدف شناسایی استعدادهای درخشان تأسیس شدند، در عمل به ابزار اصلی بازتولید امتیازات طبقاتی تبدیل شده‌اند. آن‌ها با جذب دانش‌آموزان مستعدتر (که اغلب از خانواده‌هایی با سرمایه‌ی فرهنگی و اقتصادی بالاتر برخاسته‌اند و کم‌تر از ۳ درصد کل جامعه‌ی دانش‌آموزی کشور را تشکیل می‌دهند) و تخصیص بهترین معلمان و امکانات، به تخلیه‌ی نظام‌مند مدارس دولتی عادی از منابع کیفی خود دامن زده و نوعی نابرابری آموزشی را نهادینه کرده‌اند. در کنکور ۱۴۰۲، بیش از ۸۰ درصد رتبه‌های زیر ۳۰۰۰ کشوری به دانش‌آموزان مدارس سمپاد، نمونه دولتی و غیرانتفاعی‌های برتر تعلق داشت، در حالی که سهم مدارس دولتی عادی، با وجود پوشش اکثریت دانش‌آموزان، بسیار ناچیز بود. (۱۰) این مدارس به «باشگاه‌های انحصاری» تبدیل شده‌اند که ورود به آن‌ها بیش از آن‌که به استعداد ذاتی وابسته باشد، به سرمایه‌گذاری بلندمدت خانواده‌ها در صنایع جانبی آموزش بستگی دارد. تحلیل نتایج کنکورهای سراسری

۱۴۰۳ و ۱۴۰۴، مهر تأییدی نهایی بر کارآمدی این «مثلث نابرابری» است. داده‌های رسمی نشان می‌دهند که سهم ترکیبی مدارس سمپاد و غیرانتفاعی‌های خاص از رتبه‌های برتر، از مرز ۹۵ درصد فراتر رفته و سهم مدارس دولتی عادی، که اکثریت جامعه‌ی دانش‌آموزی را پوشش می‌دهند، به کم‌تر از ۵ درصد سقوط کرده است. (۱۱) مهم‌تر آن‌که، سیاست افزایش تأثیر قطعی سوابق تحصیلی در کنکور ۱۴۰۴، نقش شتاب‌دهنده‌ای نهادی ایفا کرده و با ایجاد نوعی برتری ساختاری برای دانش‌آموزان برخوردار که امکان سرمایه‌گذاری بیش‌تری بر امتحانات نهایی دارند، این شکاف را عمیق‌تر ساخت، به طوری در نتایج کنکور ۱۴۰۴ سهم مدارس دولتی عادی در میان رتبه‌های برتر تقریباً صفر رسید. (۱۲) این آمارها نشان می‌دهند که نظام آموزشی نه تنها در حال بازتولید نابرابری، بلکه در حال شتاب‌بخشی به فرآیند جداسازی طبقاتی و مسدودسازی کامل مسیرهای تحرک اجتماعی برای فرودستان است.

در کنار مثلث نابرابری مبتنی بر سرمایه‌ی اقتصادی و فرهنگی (شکاف جغرافیایی، کالایی‌سازی و جداسازی مدارس)، یک منطق رانتی مبتنی بر قوانین بالادستی عمل می‌کند که حدود ۳۰ درصد از ارزشمندترین ظرفیت‌های آموزش عالی را به گروهی خاص تخصیص می‌دهد. این سیستم، با ایجاد یک حد نصاب شناور و پذیرش داوطلبانی با تفاوت نمره‌ی فاحش، نه تنها اصل شایسته‌سالاری را مخدوش می‌کند، بلکه با محدود کردن ظرفیت رقابتی برای داوطلبان آزاد، فشار را بر طبقه‌ی متوسط فاقد امتیازات اقتصادی و رانتی مضاعف می‌سازد. در نتیجه، نظام پذیرش دانشجو تبدیل به آوردگاهی شده است که در آن، موفقیت نه صرفاً محصول رقابت بر سر شایستگی، بلکه برآیند پیچیده‌ای از توانایی مالی، خاستگاه جغرافیایی و دسترسی به امتیازات رانتی است، وضعیتی که به بهترین شکل، واژگونی کارکردی نهاد آموزش را به تصویر می‌کشد.

تحلیل ارائه شده، نشان می‌دهد که طبقاتی‌سازی آموزش در ایران معاصر، پدیده‌ای تصادفی یا حاصل خطاهای جزئی مدیریتی نیست، بلکه یک برآیند ساختاری و چندوجهی است. سه سازوکار شکاف جغرافیایی، کالایی‌سازی فزاینده و جداسازی نهادینه، در یک هم‌افزایی ویرانگر، سیستمی را خلق کرده‌اند که خروج از آن برای طبقات فرودست تقریباً ناممکن است. کودکی که در منطقه‌ای محروم متولد می‌شود (ضلع اول)، از رقابت باز می‌ماند. دانش‌آموز طبقه‌ی متوسط شهری برای رقابت، باید وارد بازی پرهزینه‌ی صنعت

- ۱- دریایی، تورج، شاهنشاهی ساسانی. تهران: انتشارات ققنوس، ۱۳۹۲.
- ۲- لمبتون، آن، مالک و زارع در ایران، ترجمه منوچهر امیری، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۲.
- ۳- مکدیس، جورج، پیدایش دانشکده‌ها: نهادهای آموزشی در اسلام و غرب، ترجمه مهدی نجف‌زاده. مشهد: انتشارات آستان قدس رضوی، ۱۳۸۱.
- ۴- آبراهامیان، یرواند، ایران بین دو انقلاب، ترجمه احمد گل‌محمدی و محمدابراهیم فتاحی، تهران: نشر نی، ۱۳۹۳.
- ۵- کاتوزیان، محمدعلی همایون، اقتصاد سیاسی ایران: از مشروطیت تا پایان سلسله‌ی پهلوی. ترجمه‌ی محمدرضا نفیسی و کامبیز عزیزی. تهران: نشر مرکز، ۱۳۷۲.
- ۶- سرانه فضای آموزشی در سیستان و بلوچستان ۳ متر مربع به ازای هر دانش‌آموز، ایسنا، ۱۵ آذرماه ۱۴۰۳.
- ۷- احتمال کمبود ۱۷۶ هزار معلم در ابتدای سال تحصیلی ۱۴۰۴-۱۴۰۳، مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی، ۱۰ تیرماه ۱۴۰۳.
- ۸- بررسی روند ترک تحصیل و بازماندگی از تحصیل در آموزش و پرورش، مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی، ۱۸ دی ماه ۱۴۰۱.
- ۹- درآمد ۷۰ هزار میلیاردی مافیای کنکور؛ پای رشد قیمت‌ها و تورم به گردش مالی مافیا هم باز شد، روزنامه‌ی شرق، ۱۳ آبان ماه ۱۴۰۲.
- ۱۰- آمار تکان دهنده از کنکور، رتبه‌های برتر در انحصار خانواده‌های مرفه، بیتوته، ۳۰ مردادماه ۱۴۰۲.
- ۱۱- آمار تکان‌دهنده کنکور امسال، سهم ۹۵ درصدی ۳ درصد از دانش‌آموزان، فرارو، ۱۵ مردادماه ۱۴۰۱.
- ۱۲- مدارس دولتی باز هم در کنکور جا ماندند؛ رتبه‌های برتر در دست مدارس خاص، باشگاه خبرنگاران جوان، ۱۳ شهریورماه ۱۴۰۴.

مصلح

ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال شانزدهم، آذر ۱۴۰۴
شماره ۱۷۵

کنکور شود (ضلع دوم) و در نهایت، نظام مدارس خاص با جداسازی دانش‌آموزان، این نابرابری‌ها را رسمیت بخشیده و به آن برجسب «استعداد» و «شایستگی» می‌زند (ضلع سوم). این فرآیند، پیامدهای اجتماعی عمیق و مخربی به همراه دارد: نخست، با مسدود کردن مسیرهای تحرک اجتماعی، به فرسایش سرمایه‌ی اجتماعی و مشروعیت‌زدایی از اصل شایسته‌سالاری دامن می‌زند. دوم، با کاهش فرصت‌های تعامل میان دانش‌آموزان طبقات مختلف، همبستگی ملی را در بلندمدت تضعیف می‌کند. و سوم، با تضعیف آموزش عمومی به‌عنوان یک نهاد فراگیر، بنیان‌های قرارداد اجتماعی میان دولت و شهروندان را سست می‌نماید. در نهایت، می‌توان نتیجه گرفت که نظام آموزشی ایران، در یک فرآیند تاریخی، از کارکرد آرمانی خود فاصله گرفته و به شیوه‌ای مؤثر، به بازتولید و تعمیق نابرابری یاری می‌رساند. این بازآرایی نابرابری، چالشی بنیادین برای آینده‌ی توسعه و عدالت در ایران است و هرگونه سیاست‌گذاری برای مقابله با آن، نیازمند بازنگری ریشه‌ای در فلسفه، ساختار و اقتصاد آموزش و پرورش خواهد بود، نوعی از بازنگری که از پذیرش این واقعیت تلخ آغاز می‌شود که مدرسه‌ای که قرار بود ابزار رهایی باشد، به تأثیرگذارترین ابزار اسارت در ساختارهای نابرابر تبدیل شده است.



عکس از مهر



اجتماعی

■ مد و بازنمایی تمایز:

از سلیقه‌ی فردی تا نظام طبقاتی

صیقل

ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال شانزدهم، آذر ۱۴۰۴
شماره ۱۷۵

نعیمه دوستدار
روزنامه‌نگار



ظاهر بدن نوشته شده است. رنگ مو، فرم ابرو، نوع مانتو و حتی کیفیت آرایش، به نشانه‌هایی تبدیل شده‌اند که فرصت‌ها،

چیزی که امروز در خیابان‌ها دیده می‌شود، فقط تنوع سبک‌ها نیست، رقابت بی‌صدا و دائمی طبقات اجتماعی است که در

محدودیت‌ها و فاصله‌های اقتصادی را آشکار می‌کنند. در جامعه‌ای که تحرک طبقاتی سخت شده، ظاهر بیش از همیشه به «زبان قدرت» بدل شده است. ظاهر انسان، برخلاف تصور رایج، امری صرفاً شخصی یا زیبایی‌شناختی نیست، بلکه در بطن روابط قدرت، نابرابری اقتصادی، سرمایه‌ی فرهنگی و سازوکارهای اجتماعی قرار دارد. از تورستین وبلن، اقتصاددان و نظریه‌پرداز اجتماعی آمریکایی، تا پیر بوردیو، جامعه‌شناس برجسته‌ی فرانسوی، نشان داده‌اند که ظاهر، نوعی زبان است، زبانی که با آن افراد نه تنها خود را تعریف می‌کنند، بلکه جایگاه اجتماعی خود را نیز به نمایش می‌گذارند. این زبان در ایران، به‌ویژه با توجه به فشارهای اقتصادی، محدودیت‌های حکومتی و تغییرات نسلی، معنای تازه و شدیدی پیدا کرده است.

ریشه‌ی نظری تمایز: از مصرف تظاهری تا سرمایه‌ی فرهنگی

وبلن با طرح مفهوم «مصرف تظاهری» نشان داد که بسیاری از انتخاب‌های ظاهری ما، بخشی از یک بازی اجتماعی است، بازی‌ای که در آن مصرف بیش‌تر یا خاص‌تر، معنای منزلتی دارد. بوردیو این ایده را دگرگون کرد و نشان داد که آن‌چه ما «سلیقه» می‌نامیم، در حقیقت حاصل تربیت خانوادگی، ساختار طبقاتی و تجربه‌ی فرهنگی است. از نگاه او رنگ مو، نوع آرایش، سبک لباس و حتی طرز ایستادن بدن، حامل سرمایه‌ی فرهنگی‌اند. جامعه این نشانه‌ها را می‌شناسد و طبقات اجتماعی، خواسته یا ناخواسته، از آن‌ها برای مرزبندی استفاده می‌کنند. در ایران نیز همین سازوکارها عمل می‌کنند، اما پیچیدگی بیش‌تری دارند، زیرا علاوه بر اقتصاد و فرهنگ، با سیاست و کنترل دولتی گره خورده‌اند. تمایز طبقاتی در ایران نه تنها از طریق مصرف و سبک، بلکه از طریق «امکان مصرف» و «حق انتخاب» نیز شکل می‌گیرد.

اقتصاد زیبایی و نابرابری: ظاهر به عنوان سند طبقاتی

ظاهر انسان بیش از هر چیز تابع امکان مالی است. در ایران شکاف اقتصادی گسترده‌تر شده است و این شکاف در ظاهر به شکل بسیار آشکاری دیده می‌شود. هزینه‌ی خدمات زیبایی – از رنگ مو، براشینگ حرفه‌ای و خدمات ناخن تا مراقبت از مو، بوتاکس، تزریق ژل و لیزر – در شهرهای بزرگ ایران، عموماً معادل چند روز تا یک ماه درآمد طبقات کارگری است. به همین دلیل، دسترسی به این خدمات، نمادی از طبقه است. از سوی دیگر، کالاهای پوشیدنی باکیفیت در ایران، به دلیل تحریم‌ها، ضعف صنعت پوشاک، تورم و قاچاق، قیمت بالایی دارند. خرید یک مانتوی باکیفیت، شلوار جین اروپایی یا کفش چرمی اصل، برای بخش بزرگی از جامعه امکان‌پذیر نیست. در نتیجه کیفیت کالا و نحوه‌ی هماهنگ کردن (ست کردن) آن، تبدیل به نشانه‌ای از دسترسی اقتصادی شده است. در تهران جدید، «تناسب اندام»،

«موی سال»، «آرایش ملایم اما حرفه‌ای» و «لباس‌های ساده اما گران»، همه بازتاب منابع مالی و زمانی‌اند. در مقابل، طبقات کم‌برخوردار، معمولاً ناچار به استفاده از لباس‌های ارزان بازار، خدمات رنگ یا آرایش کم‌هزینه و مدل‌هایی هستند که دوام بیش‌تری داشته باشند. تفاوت کیفیت و استایل در نگاه جامعه، بار معنایی طبقاتی پیدا می‌کند، بار معنایی‌ای که اغلب ناعادلانه است.

زیبایی‌شناسی و قضاوت: سبک‌ها چگونه طبقه تولید می‌کنند؟

در جامعه‌ی ایرانی، همانند بسیاری از جوامع دیگر، سبک‌های زیبایی‌شناختی حامل قضاوت‌های فرهنگی‌اند. آرایش ملایم، رنگ موی سرد، مانتوهای کوتاه با خطوط ساده، کت و شلوارهای راسته و کیف‌های مینیمال، اغلب در طبقه‌ی متوسط مرفه، نشانه‌ی سلیقه‌ی مشروع و «به‌روز بودن» تلقی می‌شوند. در مقابل، آرایش غلیظ، رنگ موهای فانتزی کم‌کیفیت، مانتوهای پرزرق‌وبرق یا کیف‌های شلوغ، معمولاً با «زیبایی‌شناسی عامه‌پسند» پیوند می‌خورند. این قضاوت‌ها ریشه در فرهنگ دارند، اما در عمل شکاف طبقاتی را بازتولید می‌کنند. سبک‌هایی که برای طبقات فرودست در دسترس‌تر است، به‌طور ناعادلانه کم‌ارزش‌تر تلقی می‌شود. همین موضوع، طبقه‌ی متوسط را به سمت مینیمالیسم لوکس سوق داده، سبکی که در ظاهر ساده است، اما در عمل نیازمند سرمایه‌ی مالی و فرهنگی زیاد است. «سادگی لوکس» در ایران نشانه‌ی طبقه شده است، زیرا جنس خوب، برش دقیق، رنگ‌کاری حرفه‌ای و آرایش کمینه اما هماهنگ، همگی هزینه‌بر هستند.

بدن در ایران: میدان شدیدتر تمایز

بدن در ایران بیش از بسیاری از کشورهای دیگر، حامل معنای اجتماعی است. چند عامل این وضعیت را تشدید کرده است: نخست، محدودیت‌های حکومتی بر پوشش و بدن، توجه به ظاهر را به میدان مقاومت تبدیل کرده است. بسیاری از زنان ایرانی با وجود اجبارهای حکومتی، ظاهر خود را به زبان تمایز فرهنگی تبدیل کرده‌اند. مدل موهای خاص زیر روسری، کیفیت آرایش صورت، یا حتی نحوه‌ی پوشیدن شال، همگی حامل پیام‌های فرهنگی و طبقاتی شده‌اند. دوم، فشار اقتصادی گسترده، ارزش نمادین زیبایی را بیش‌تر کرده است. در جامعه‌ای که امکان تحرک طبقاتی کاهش یافته است، ظاهر اغلب به ابزار رقابت اجتماعی تبدیل می‌شود. بدن زیبا، موهای سالم، پوست بدون لک، وزن پایین و تناسب اندام به نشانه‌هایی از مدیریت خود، خودکنترلی و موفقیت تعبیر می‌شود، مفاهیمی که در واقع ریشه در امکانات و فرصت‌های طبقاتی دارند.

صیقل
ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال شانزدهم، آذر ۱۴۰۴
شماره ۱۷۵

سوم، فشار بر زنان بیش‌تر از مردان است. در ایران، زیبایی زنان نه تنها مسأله‌ی مصرف و سبک، بلکه مسأله‌ی امنیت، قدرت اجتماعی، امکان اشتغال و حتی حضور در فضاهای عمومی است. به همین دلیل، آراستگی برای بسیاری از زنان ایرانی به یک «ضرورت اجتماعی» و نه یک انتخاب صرفاً زیبایی‌شناختی تبدیل شده است.

شبکه‌های اجتماعی در ایران: تشدید نابرابری از طریق تصویر

اینستاگرام که در ایران تا قبل از فیلترینگ گسترده‌ترین شبکه‌ی اجتماعی تصویری بود، نقش بزرگی در شکل‌گیری تمایز ظاهری داشته است. تولیدکنندگان محتوا، مربیان ورزشی، آرایشگران، کلینیک‌های زیبایی و اینفلوئنسرها، تصویری استاندارد از زیبایی ارائه کرده‌اند که اغلب تنها برای طبقه‌ی متوسط رو به بالا دست‌یافتنی است. پوست بدون لک، بدن فیت،

آرایش هالیوودی، مدل موهای بلوند با ریشه‌ی سرد، لباس‌های اروپایی و کیف‌های برند خارجی، بخشی از این تصویر بوده‌اند. در مقابل، طبقات فرودست با فشار روانی مواجه شده‌اند، زیرا استانداردهای زیبایی فراتر از امکانات آن‌ها است. نتیجه‌ی این روند، شکل‌گیری نوع تازه‌ای از «شرم طبقاتی» و تلاش‌های پرهزینه برای نزدیک‌شدن به ظاهر طبقات بالا بوده است. برخی رفتارها مانند قسطی کردن لیزر، خرید کیف‌های تقلبی، استفاده از رنگ موهای غیراستاندارد یا آرایش‌های سنگین، همگی تلاش‌هایی برای مشارکت در «میدان زیبایی» با هزینه‌ی کم‌تر بوده‌اند. این وضعیت بیش‌تر از آن‌که فردی باشد، ساختاری است: شبکه‌های اجتماعی در ایران تمایز طبقاتی را تصویری، قابل‌مقایسه و دائماً در معرض دید کرده‌اند.

تمایز طبقاتی در سبک پوشش ایرانی

در ایران سبک پوشش، حتی بیش از بسیاری از کشورها، حامل طبقه و هویت است. در تهران، کافی است از یک محله به محله‌ی دیگر حرکت کنید تا تفاوت ظاهری مردم را به‌وضوح ببینید. در مناطقی مانند ونک، قیطریه، الهیه یا لواسان استایل‌ها عمدتاً مینیمال، رنگ‌ها خنثی و جنس لباس‌ها مرغوب است. در محله‌هایی مانند شرق یا جنوب تهران استایل‌ها متنوع‌تر، رنگ‌ها زنده‌تر و آرایش‌ها غلیظ‌تر هستند. این تفاوت صرفاً ذوق یا سلیقه نیست، بلکه بازتاب امکانات مختلف اقتصادی، فرهنگی و حتی تجربه‌های متفاوت از جهان است. قیمت بالای پوشاک باکیفیت، ممنوعیت واردات، ضعف صنعت پوشاک داخلی و قیمت غیرمنطقی برندهای خارجی، باعث شده‌اند تفاوت لباس‌ها

بسیار قابل رؤیت باشد. در همان حال، طبقه‌ی متوسط مرفه تلاش کرده است با الگوگیری از مدهای اروپایی و اسکاندیناویایی فاصله‌ی نمادین خود را حفظ کند.

حجاب و تمایز: چگونه محدودیت شکاف را عمیق‌تر کرد؟

در ایران، سیاست‌های اجباری حجاب، به‌جای حذف تمایز، آن‌را پیچیده‌تر کرده است. تا قبل از انقلاب «زن، زندگی، آزادی»، روسری، مانتو، نحوه‌ی بستن شال، رنگ مانتو، مدل آستین، میزان کوتاهی یا بلندی لباس، همه به ابزارهای تمایز تبدیل شده بودند. طبقه‌ی متوسط مرفه با مانتوهای کوتاه، رنگ‌های خنثی، شال‌های نازک و مدل موهای آشکارشونده، سبک خاصی ساخته بود. طبقات فرودست با مانتوهای ارزان، طرح‌های شلوغ یا روسری‌های پر نقش در فرهنگ عمومی برچسب می‌خوردند. تا امروز، حتی «نحوه‌ی برداشتن ابرو» یا «رنگ لاک» در ایران حامل علامت طبقاتی است. این امر نشان می‌دهد محدودیت

حکومتی نه تنها تفاوت‌ها را از میان نبرده، بلکه آن‌را به حوزه‌های پنهان‌تر، ریزتر و نمادین‌تر رانده است

بازتولید طبقاتی در ایران: چگونه ظاهر از نسلی به نسل دیگر منتقل می‌شود؟

در ایران نیز مانند بسیاری از کشورهای دیگر، خانواده نقش محوری در شکل‌گیری سلیقه دارد. کودکانی که از ابتدا لباس‌های باکیفیت می‌پوشند، در محله‌ی مرفه بزرگ می‌شوند، با سبک‌های جهانی مد آشنا هستند و امکان دسترسی به خدمات زیبایی دارند، سلیقه‌ی متفاوتی از کودکی شکل می‌دهند. مدرسه، دانشگاه و بازار کار، همه‌ی این تفاوت‌ها را تشدید می‌کنند. در بازار کار ایران، «ظاهر مناسب» اغلب به معنای زیبایی‌شناسی طبقه متوسط است، مفهومی که به‌طور ساختاری، افراد طبقات فرودست را در موقعیت ضعف قرار می‌دهد. این امر یکی از مسیرهای پنهان بازتولید نابرابری است.

ظاهر، زبان نابرابری و میدان مبارزه‌ی طبقاتی در ایران

در نهایت، مد، پوشش، آرایش و مدل مو در ایران نه عناصر سطحی، بلکه سازوکارهایی برای بازنمایی و بازتولید تمایز طبقاتی هستند. آن‌چه ما «سلیقه» می‌نامیم، عملاً محصول ساختارهای قدرت، نابرابری اقتصادی، تجربه‌ی فرهنگی و سیاست‌های کنترلی است. ایران به‌دلیل ترکیب خاصی از تحریم، تورم، کنترل اجتماعی، فشار اقتصادی و تغییرات نسلی، یکی از پرشدت‌ترین میدان‌های تمایز ظاهری را در منطقه دارد. ظاهر افراد در ایران بیش از آن‌که نشان دهد چه کسی هستند، نشان می‌دهد چه امکاناتی داشته‌اند و در کدام میدان اجتماعی زیسته‌اند

صیقل
ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال شانزدهم، آذر ۱۴۰۴
شماره ۱۷۵



عکس از شبکه‌های اجتماعی



عکس از ایرنا

اجتماعی

■ از نان تا عدالت؛

تحلیلی انتقادی از نقش سیاست‌گذاری‌ها و نابرابری اقتصادی در ناامنی غذایی ایران

صیقل
ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال شانزدهم، آذر ۱۴۰۴
شماره ۱۷۵

مینا جوانی
روزنامه‌نگار



هیچ‌گاه تا این اندازه فراگیر نبوده، استمرار گرسنگی و سوء‌تغذیه در جوامع مختلف، بیش از هر چیز، بر نابرابری در توزیع منابع و شکندگی نظام‌های رفاهی دلالت دارد. همان‌گونه که سازمان خواربار و کشاورزی ملل متحد (FAO) تأکید می‌کند، امنیت غذایی تنها در صورتی تحقق می‌یابد که افراد در تمامی زمان‌ها به غذای کافی، مغذی و پایدار از نظر اقتصادی و زیست‌محیطی دسترسی داشته باشند. در مقابل، ناامنی غذایی نه فقط فقدان نان، بلکه فقدان اطمینان از فردا است؛ بی‌ثباتی در دسترسی به آنچه بقا و سلامت انسان را تضمین می‌کند.

در ایران، این بی‌ثباتی در دهی اخیر چهره‌ای چندوجهی یافته است. از یک‌سو تورم ساختاری، تحریم‌های اقتصادی و نوسانات ارزی، سفره‌ی خانوار را کوچک‌تر کرده‌اند؛ از سوی دیگر، بحران‌های اقلیمی، خشک‌سالی‌های پی‌درپی و فرسایش منابع آبی، ظرفیت تولید داخلی را محدود ساخته‌اند. در چنین شرایطی، مفهوم «گرسنگی پنهان»، یعنی تغذیه‌ی ناکافی در کیفیت نه در کمیت، به یکی از خصلت‌های زیست روزمره‌ی طبقات متوسط و فرودست بدل شده است. بسیاری از خانوارها ممکن است هنوز از نظر کالری در وضعیت بحرانی نباشند، اما از منظر سلامت تغذیه، با کمبود شدید ویتامین‌ها، پروتئین و مواد حیاتی مواجه‌اند؛ وضعیتی که پیامدهای بلندمدت آن بر سلامت جسمی و روانی نسل‌های آینده غیرقابل انکار است.

ناامنی غذایی در ایران، افزون بر ابعاد اقتصادی، حامل بار سیاسی و فرهنگی نیز هست. سیاست‌های یارانه‌ای ناکارآمد، تمرکزگرایی در تصمیم‌گیری و بی‌ثباتی در برنامه‌ریزی کشاورزی، همگی به بازتولید چرخه‌ای از وابستگی و نابرابری دامن زده‌اند. در عین حال، تغییر الگوهای مصرف و گسترش سبک زندگی شهری، در کنار کاهش اعتماد عمومی به نهادهای حمایتی، شکلی تازه از اضطراب غذایی را پدید آورده است؛ اضطرابی که در آن، غذا دیگر نه یک نیاز اولیه، بلکه شاخصی از منزلت، قدرت خرید و هویت اجتماعی است. از این منظر، مطالعه‌ی ناامنی غذایی در ایران تلاشی است برای فهم مناسبات میان بدن، سیاست و اقتصاد؛ میان تغذیه و قدرت. آنچه در ظاهر «کمبود نان» به نظر می‌رسد، در واقع، بازتاب نظم‌ی است که در آن حق بنیادین انسان به بقا، در تقاطع بحران‌های ساختاری و تصمیمات سیاسی به تعلیق درآمده است.



ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال شانزدهم، آذر ۱۴۰۴
شماره ۱۷۵

امنیت غذایی؛ از تعریف جهانی تا واقعیت روزمره

امنیت غذایی مفهومی چندوجهی است که تنها به «وجود غذا» محدود نمی‌شود و دسترسی پایدار و کیفیت تغذیه را نیز در بر می‌گیرد. طبق تعریف سازمان خواربار و کشاورزی ملل متحد (FAO)، امنیت غذایی زمانی برقرار است که تمام افراد، در همه‌ی زمان‌ها، به غذای کافی، ایمن و مغذی دسترسی داشته باشند تا نیازهایشان برای زندگی فعال و سالم تأمین شود. اما تجربه نشان می‌دهد که دسترسی به غذا نه تنها به تولید داخلی بلکه به قدرت خرید، ثبات اقتصادی، توزیع عادلانه و مدیریت منابع طبیعی نیز وابسته است. این ابعاد درهم تنیده‌اند و هر ضعف در یکی از آن‌ها می‌تواند کل ساختار امنیت غذایی را متزلزل کند.

در سطح فردی، امنیت غذایی به معنای توانایی خانواده‌ها در خرید و مصرف مواد غذایی متنوع و باکیفیت است. حتی اگر کالاها در بازار موجود باشند، کاهش قدرت خرید و افزایش قیمت‌ها باعث می‌شود بخش قابل توجهی از جمعیت با «گرسنگی پنهان» مواجه شوند؛ یعنی کالری کافی دریافت می‌کنند، اما مواد مغذی لازم برای رشد جسمی و ذهنی و حفظ سلامت بدن را به دست نمی‌آورند. چنین وضعیتی، علاوه بر اثر مستقیم بر سلامت، ظرفیت یادگیری کودکان و بهره‌وری نیروی کار را کاهش می‌دهد و به شکل چرخه‌ای، فقر و ناامنی غذایی را بازتولید می‌کند.

سطح ملی و منطقه‌ای امنیت غذایی با پایداری منابع طبیعی و توان تولید کشاورزی مرتبط است. در ایران کاهش منابع آبی، فرسایش خاک و خشکسالی‌های متوالی، تولید داخلی را محدود کرده و به افزایش وابستگی به واردات و فشار بر بازار منجر شده است. سیاست‌های کوتاه‌مدت مانند یارانه‌های ناکارآمد یا دستوری نگه داشتن قیمت‌ها، ممکن است در ظاهر دسترسی را تسهیل کنند، اما در بلندمدت به اختلال در بازار و کاهش انگیزه‌ی تولید منجر می‌شوند. این تناقض‌ها نشان می‌دهد که امنیت غذایی، نتیجه‌ی تعامل پیچیده میان سیاست‌گذاری، اقتصاد، محیط زیست و رفتار جمعی مردم است.

همچنین امنیت غذایی شاخصی از عدالت اجتماعی و توان مدیریتی کشور است. وقتی دسترسی به منابع غذایی به‌طور نابرابر میان مناطق مختلف توزیع شود،

یا سیاست‌ها بر اساس منافع کوتاه‌مدت ذی‌نفعان تنظیم شود، بحران ناامنی غذایی تعمیق می‌یابد. به عبارت دیگر، امنیت غذایی تنها یک ضرورت زیست‌محیطی و اقتصادی نیست، بلکه بازتاب توانایی یک کشور در مدیریت منابع، تضمین عدالت اجتماعی و پاسخ به نیازهای بنیادی مردم است. بنابراین درک امنیت غذایی در سطح زندگی روزمره، به ما کمک می‌کند تا تحلیل وضعیت ایران را نه صرفاً بر اساس داده‌های آماری، بلکه بر اساس تجربه‌ی واقعی مردم و پیامدهای اقتصادی و اجتماعی آن پیش ببریم. این نگاه هم ضرورت اصلاح سیاست‌ها را روشن می‌کند و هم چارچوبی برای بررسی عوامل داخلی و خارجی بحران غذایی فراهم می‌آورد.

سیمای ناامنی غذایی در ایران

در ایران معاصر، ناامنی غذایی پدیده‌ای منفرد یا صرفاً اقتصادی نیست؛ بلکه نشانه‌ای ساختاری از بحران گسترده‌تری است که در نظم توزیعی و سیاست‌گذاری اقتصادی کشور ریشه دارد. به بیان دیگر، ناامنی غذایی را نمی‌توان تنها «پیامد» تورم، خشکسالی یا تحریم دانست؛ این پدیده محصول یک رژیم نابرابری است که به شکل نظام‌مند، امکان دسترسی برابر به منابع حیاتی را از طبقات پایین و مناطق حاشیه‌ای سلب می‌کند. در رویکردهای انتقادی، غذا نه فقط کالایی مصرفی، بلکه یک حق اجتماعی و شاخص اصلی عدالت اقتصادی تلقی می‌شود؛ شاخصی که در ایران طی سال‌های اخیر نشان می‌دهد چگونه ساختار اقتصادی ناکارآمد، هم‌زمان با تعمیق شکاف طبقاتی، در حال بازتولید فقر تغذیه‌ای است.

تورم خوراکی‌ها طی یک دهه‌ی گذشته به طور مداوم بالاتر از تورم عمومی بوده و در برخی سال‌ها حتی از مرز ۷۰ تا ۸۰ درصد نیز عبور کرده است. نتیجه‌ی این روند چیزی فراتر از کاهش قدرت خرید است؛ کالایی‌سازی غذا که باعث شده دسترسی به غذاهای باکیفیت، غنی از پروتئین و ریزمغذی به امتیازی طبقاتی تبدیل شود. در چنین وضعیتی، سبد غذایی اقشار کم‌درآمد به‌طور سیستماتیک به سمت کالاهای پرکالری اما کم‌ارزش سوق داده می‌شود، و این تغییر، بر خلاف تصور رایج، نه «سلیقه‌ی غذایی»، بلکه سازوکاری اجباری برای بقا است. این فرایند نشان می‌دهد چگونه بازار آزاد بی‌ضابطه و حذف تدریجی حمایت‌های اجتماعی، بدن طبقات محروم را

در معرض شکل‌های پنهان سوءتغذیه قرار می‌دهد؛ سوءتغذیه‌ای که در افزایش بیماری‌های مزمن، کاهش رشد کودکان و افت توان شناختی و آموزشی نمود پیدا می‌کند.

نابرابری غذایی در ایران فقط میان طبقات شهری شکل نمی‌گیرد؛ دارای بُعد جغرافیایی نیز هست. استان‌هایی مانند سیستان و بلوچستان، کردستان، هرمزگان و خوزستان نه فقط فقیرترند، بلکه از منظر زیرساخت‌های حمل‌ونقل، ذخیره‌سازی و توزیع نیز در سطحی تبعیض‌آمیز قرار دارند. در این مناطق ترکیب دو عامل، ناتوانی اقتصادی و کمبود کالایی، وضعیت ناامنی غذایی را از «یک بحران» به یک ساختار پایدار محرومیت تبدیل می‌کند. این همان نقطه‌ای است که باید از «بحران» سخن را به «بی‌عدالتی» تغییر داد.

سیاست‌های حمایتی دولت نیز در بهترین حالت نقش آرام‌بخش دارند، نه اصلاح‌گر. یارانه‌های نقدی عملاً در برابر تورم بی‌اثر شده‌اند و طرح کالابرگ نیز بیش‌تر به کنترل حداقلی سوءتغذیه کمک می‌کند تا ایجاد امنیت غذایی پایدار. از منظر انتقادی، مشکل اصلی نه ضعف در ابزارها، بلکه غیبت یک نگاه عدالت‌محور در سیاست‌گذاری است؛ رویکردی که بتواند از سطح کنترل قیمت‌ها و توزیع کالابرگ فراتر رود و به اصلاح بنیادین ساختارهای تولید، توزیع و حمایت اجتماعی بپردازد و بنابراین ناامنی غذایی در ایران را باید نشانه‌ای از بحران گسترده‌تر عدالت اجتماعی دانست؛ پدیده‌ای که در آن بدن محرومان به محل تلاقی سیاست اقتصادی، ناکارآمدی نهادی و نابرابری طبقاتی تبدیل می‌شود. این وضعیت تا زمانی که به مثابه‌ی مسئله‌ای ساختاری و نه صرفاً اقتصادی فهم نشود، امکان کاهش پایدار آن فراهم نخواهد شد.

سیاست‌گذاری و حکمرانی؛ چگونه تصمیم‌های غلط به ناامنی غذایی ساختاری انجامید؟

ناامنی غذایی در ایران را نمی‌توان صرفاً به بحران‌های اقلیمی یا شوک‌های اقتصادی فروکاست؛ این پدیده نتیجه‌ی یک سلسله تصمیم‌های سیاستی و حکمرانی است که در طول چند دهه بنیان‌های تاب‌آوری غذایی کشور را تضعیف کرده‌اند. آن‌چه وضعیت کنونی را بحرانی‌تر می‌کند، تداوم همان الگوهای سیاست‌گذاری است؛ الگوهایی که نه تنها به هشدارهای علمی توجه نکردند، بلکه در بسیاری موارد با منطق اقتصاد سیاسی کوتاه‌مدت و ملاحظات



ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال شانزدهم، آذر ۱۴۰۴
شماره ۱۷۵

گروه‌های ذی‌نفع شکل گرفته‌اند. در چنین شرایطی، ناامنی غذایی نه محصول تصادف، بلکه پیامد یک ساختار حکمرانی معیوب است.

یکی از محوری‌ترین عناصر این ساختار، بی‌ثباتی تصمیم‌گیری و فقدان چشم‌انداز بلندمدت در سیاست‌های کشاورزی و غذایی است. تغییرات مداوم در مقررات، قیمت‌گذاری دستوری بدون پشتوانه‌ی تولید و بی‌توجهی به چرخه‌ی سرمایه‌گذاری کشاورزان سبب شده که تولیدکننده‌ی ایرانی در وضعیت دائمی عدم اطمینان قرار گیرد. وقتی کشاورزی نمی‌تواند بازده قابل پیش‌بینی داشته باشد، کاهش سطح زیرکشت و افت کیفیت محصول اجتناب‌ناپذیر می‌شود. این چرخه به واردات بیش‌تر منجر شده و وابستگی غذایی کشور را افزایش داده است؛ وابستگی‌ای که در شرایط تحریم، به شکلی مستقیم بر سبد غذایی خانوارها اثر می‌گذارد.

در کنار این، تضاد منافع در ساختار تصمیم‌گیری یکی از عوامل تعیین‌کننده‌ی ناامنی غذایی در ایران است. حضور گروه‌های مختلف ذی‌نفع، از پیمانکاران بزرگ تا صنایع آب‌بر و جریان‌های سهم در یارانه‌های پنهان، به گونه‌ای سیاست‌گذاری را شکل داده که در عمل منافع عمومی قربانی شده است. نمونه‌ی روشن آن اصرار بر توسعه‌ی صنایع پرمصرف آب در مناطق مرکزی ایران، یا حمایت از کشت محصولات آب‌بر مانند برنج و چغندر در مناطق خشک است؛ تصمیم‌هایی که نه با منطق علمی سازگارند و نه با ظرفیت اکولوژیک کشور. نتیجه‌ی این روند نه فقط بحران آب، بلکه فروپاشی تدریجی امنیت غذایی است، زیرا نابودی منابع آب زیرزمینی مستقیماً تولید کشاورزی را تهدید می‌کند.

سومین محور انتقادی، فقر داده و بی‌توجهی به نظام‌های پایش و ارزیابی است. امنیت غذایی نیازمند داده‌های دقیق، نظام‌مند و قابل اتکا دربارهِ وضعیت تغذیه، تولید، توزیع و مصرف است؛ اما در ایران، فقدان شفافیت آماری و پراکندگی نهادی موجب شده تصمیم‌گیران تصویری واقعی از وضعیت نابرابری‌های غذایی نداشته باشند. وقتی دستگاه سیاست‌گذار به داده تکیه نمی‌کند، سیاست‌های مبتنی بر شواهد نیز شکل نمی‌گیرند، و در نتیجه مداخلات از پیش شکست‌خورده‌اند. مسئله‌ی دیگر، سیاست‌های حمایتی ناکارآمد و یارانه‌های معکوس است. در حالی که انتظار می‌رفت نظام یارانه‌ای کشور امنیت

غذایی طبقات پایین را تقویت کند، بخش مهمی از یارانه‌ها به‌صورت پنهان به گروه‌های با درآمد بالاتر یا فعالیت‌های غیرمولد رسیده است. حذف یا کاهش یارانه‌های کالاهای اساسی بدون طراحی شبکه حفاظتی، فشار مستقیم بر دهک‌های پایین ایجاد کرده و ناامنی غذایی را تشدید کرده است.

در مجموع، ساختار سیاست‌گذاری ایران در حوزه‌ی غذا و کشاورزی نه بر پایه‌ی تاب‌آوری، کارآمدی و عدالت، بلکه بر منطق تراز مالی کوتاه‌مدت، ملاحظات سیاسی و رضایت‌بخشی ناپایدار بنا شده است. ناامنی غذایی در چنین بستری نه یک شوک، بلکه یک روند است؛ روندی که اگر اصلاح نشود، به‌مرور خود را نه تنها در سفره‌ی مردم، بلکه در سلامت عمومی، توان یادگیری، بهره‌وری نیروی کار و نهایتاً در آینده‌ی توسعه کشور نشان خواهد داد.

مؤخره

بررسی ناامنی غذایی در ایران نشان می‌دهد که این پدیده نه یک اختلال مقطعی ناشی از بحران‌های اقتصادی یا اقلیمی، بلکه نشانه‌ای از یک وضعیت ساختاری عمیق‌تر است؛ وضعیتی که در آن سیاست‌گذاری کوتاه‌مدت، نابرابری اقتصادی و آسیب‌پذیری زیست‌محیطی به صورت هم‌زمان بر کیفیت زندگی و سلامت جمعیت اثر می‌گذارند. در چنین بستری، غذا صرفاً یک کالای مصرفی نیست، بلکه آینده‌ای است که میزان عدالت اجتماعی، کارآمدی نهادی و تاب‌آوری اقتصادی کشور را بازتاب می‌دهد. تداوم گرسنگی پنهان، کاهش کیفیت تغذیه، وابستگی فزاینده به واردات و فرسایش منابع طبیعی همگی نشان می‌دهد که سازوکارهای موجود نه تنها قادر به مهار بحران نیستند، بلکه خود به بخشی از آن تبدیل شده‌اند.

یکی از مهم‌ترین یافته‌های این تحلیل آن است که ناامنی غذایی در ایران بیش از هر چیز در تقاطع دو سطح عمل می‌کند: شکاف‌های ساختاری در سطح سیاست‌گذاری و نابرابری‌های اقتصادی در سطح زندگی روزمره. تصمیم‌های ناپایدار در حوزه‌ی کشاورزی، نبود سیاست‌های حمایتی هدفمند، نابرابری در دسترسی به زیرساخت‌ها و فقدان نظام داده‌محور، همگی مسیر حرکت کشور را به سمت بازتولید مداوم فقر و سوءتغذیه هدایت کرده‌اند. از سوی دیگر، تورم مزمن و کاهش قدرت خرید

مصحح

ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال شانزدهم، آذر ۱۴۰۴
شماره ۱۷۵

زیست محیطی کشور را نیز تهدید خواهد کرد. فهم این بحران در افق گسترده‌تر عدالت اجتماعی و حکمرانی پایدار، نخستین گام برای شکل‌دادن به راه‌حلی است که بتواند حق زیستن سالم و برخوردار از تغذیه‌ی مناسب را برای همه‌ی شهروندان تضمین کند.

پانوش‌ها:

صیقل

ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال شانزدهم، آذر ۱۴۰۴
شماره ۱۷۵

- 1- Barati, A. A., Kalantari, K., Gholabifar, J., & Zhooldideh, M. (2024). Food security among rural communities: Insights from Iran. *World*, 5(3), 737–750.
- 2- Gibson, M. (2012). Food security—A commentary: What is it and why is it so complicated? *Foods*, 1(1), 18–27.
- 3- Ghalibaf, M. B., Gholami, M., & Mohammadian, N. (2022). Stability of food security in Iran: Challenges and ways forward—A narrative review. *Iranian Journal of Public Health*, 51(12), 2654–2663.
- 4- Hussain, M. A., Li, L., Kalu, A., Wu, X., & Naumovski, N. (2025). Sustainable food security and nutritional challenges. *Sustainability*, 17(3), 874.

سبب شده است که دسترسی به غذای باکیفیت، بیش از پیش تابعی از موقعیت طبقاتی باشد و بدن‌های محرومان به میدان اصلی اثرات سیاست‌های اقتصادی ناکارآمد بدل شود.

با این حال، این بحران صرفاً بیابانگر ضعف‌ها نیست، بلکه ضرورت بازاندیشی در مسیر توسعه را نیز برجسته می‌کند. اگر امنیت غذایی را به‌عنوان یک حق بنیادین و نه یک مسئله‌ی صرفاً اقتصادی تعریف کنیم، آنگاه راه‌حل‌ها باید از سطح تثبیت قیمت و توزیع کالابرگ فراتر رفته و به اصلاحات ساختاری در مدیریت منابع، عدالت توزیعی و سیاست‌گذاری مبتنی بر شواهد متکی باشد. ایجاد نظام ارزیابی و پایش یکپارچه، سرمایه‌گذاری در کشاورزی پایدار، بازطراحی سیاست‌های حمایتی برای دهک‌های پایین و کاهش نابرابری منطقه‌ای از مهم‌ترین گام‌هایی است که می‌تواند مسیر بحران را معکوس کند.

ناامنی غذایی در ایران هشدار است درباره‌ی شکنندگی ساختارهای اجتماعی و اقتصادی موجود؛ هشدار که اگر به‌درستی شنیده نشود، پیامدهای آن تنها در سفره‌های خالی بازتاب نخواهد یافت، بلکه آینده‌ی سلامت، توسعه‌ی انسانی و پایداری





عکس از خط صلیح

اجتماعی

■ خوشبختی فروشی در شبکه‌های اجتماعی

تجمل‌نمایی و احساس نابرابری در عصر دیجیتال

خط صلیح
ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال شانزدهم، آذر ۱۴۰۴
شماره ۱۷۵

پرديس پارسا
روزنامه‌نگار



مناسبات اجتماعی آن‌ها به طور اجتناب‌ناپذیری تحت تأثیر رسانه قرار گرفته است. شبکه‌های اجتماعی،

در چند دهه‌ی اخیر، با توجه به سرعت سرسام‌آور پیشرفت و رشد تکنولوژی ارتباطات، زندگی افراد و

بودن و شکست در وجودشان ریشه می‌دواند.

مصرف تظاهری و رقابت رشک‌انگیز

این‌که «چه چیزی» ارزش نمایش دادن دارد، توسط ارزش‌های پذیرفته‌شده‌ی جامعه تعیین می‌شود. تورستین وبلن، اقتصاددان و جامعه‌شناس، در کتاب «نظریه‌ی طبقه‌ی تن‌آسا» مفهوم «مصرف تظاهری» (Conspicuous Consumption) را مطرح می‌کند.

از نظر وبلن، در جوامع مدرن که مرزهای طبقاتی مبهم است، افراد برای اثبات شایستگی و لیاقت خود و کسب اعتبار باید نشان دهند ثروتی بیش از معمول دارند، و این امر با آشکار کردن این ثروت حاصل می‌شود. امروزه این نمایش، از انحصار طبقه‌ی تن‌آسا خارج شده و به یک هنجار فراگیر اجتماعی تبدیل شده است. در این فضا، اعضای هر لایه‌ی اجتماعی می‌کوشند تا سبک زندگی، پوشش و آرایش لایه‌های بالاتر را تقلید کرده و نسخه‌ای هرچند کوچک از سبک زندگی طبقات بالا را بازسازی کنند. آن‌ها چون از عزت و احترام لایه‌های فرادست محروم‌اند، لااقل می‌کوشند خود را در ظاهر با قوانین و هنجارهای پذیرفته‌شده، هم‌نوا کنند. به همین دلیل مصرف تظاهری به تدریج به جزئی از شیوه‌ی زندگی تبدیل می‌شود.

وبلن از مفهوم «مقایسه‌ی رشک‌انگیز» (Invidious Comparison) سخن می‌گوید؛ فرایندی که در آن، انسان برای احساس رضایت، خود را دائماً با دیگران می‌سنجد. شبکه‌های اجتماعی این مقایسه را به امری دائمی تبدیل کرده‌اند. این رقابت پایانی ندارد و به ناخشنودی مزمن می‌انجامد؛ احساسی که نه لزوماً از فقر واقعی، بلکه از مشاهده‌ی پی‌درپی زندگی‌های در ظاهر بهتر برمی‌خیزد.

این فشار روانی، همگان را درگیر می‌کند. طبقات بالا برای حفظ اعتبار، ناچارند دائماً ثروت خود را به‌روز کنند (خودروی جدید، سفرهای متفاوت). در طبقات پایین‌تر، این فشار به شکل تقلید تظاهری (خرید اقساطی کالاهای گران‌قیمت یا استفاده از برندهای تقلبی) بروز می‌کند.

تمایز از طریق ذائقه

پیر بوردیو، جامعه‌شناس فرانسوی، معتقد است که رقابت اجتماعی تنها بر سر «سرمایه‌ی اقتصادی» (ثروت) نیست، بلکه بر سر «سرمایه‌ی فرهنگی» (ذائقه) نیز هست. بوردیو ذائقه را نه امری ذاتی، بلکه مقوله‌ای اجتماعی و

صیقل

ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال شانزدهم، آذر ۱۴۰۴
شماره ۱۷۵

به‌ویژه پلتفرم‌های تصویرمحور مانند اینستاگرام، که با وعده‌ی از میان بردن فاصله‌ها پا به میدان گذاشتند، در عمل به صحنه‌ی اصلی نمایش نابرابری‌های اجتماعی بدل شده‌اند. شبکه‌های اجتماعی با به اشتراک گذاشتن بی‌وقفه‌ی تصاویری از خوشبختی، رفاه و سبک زندگی مجلل، این نابرابری‌ها را به شکلی عریان به تصویر می‌کشند. هر کاربر با یک حرکت انگشت، می‌تواند به خانه‌ی لوکس فردی در بالاترین طبقه‌ی جامعه سرک بکشد. این مرئی شدن نابرابری باعث می‌شود فقر دیگر فقط «احساس نداشتن» نباشد، بلکه «احساس دیده شدن نداشتن» در برابر نمایش دائمی «داشتن» باشد.

در این جهان تصویری، ثروت نه تنها دیده می‌شود، بلکه به فضیلت و شایستگی فردی تبدیل شده است؛ و در مقابل، «نداشتن»، نوعی شکست شخصی و حاصل عدم تلاش کافی به شمار می‌رود.

این مقاله به بررسی این پدیده از منظر جامعه‌شناختی می‌پردازد و نشان می‌دهد که چگونه «نمایش زندگی مجلل» به ابزاری برای بازتولید نابرابری، تشدید اضطراب فردی و فرسایش انسجام اجتماعی تبدیل شده است.

نمایش خویشتن ایده‌آل

اروینگ گافمن، جامعه‌شناس کانادایی، زندگی اجتماعی را به یک تئاتر بزرگ تشبیه می‌کند. به عقیده‌ی او، همه‌ی ما همواره در حال مدیریت تأثیر (Impression Management) و بازی کردن نقش‌هایی هستیم که می‌خواهیم دیگران از ما ببینند. گافمن میان «جلوی صحنه» و «پشت صحنه» تمایز قائل می‌شود؛ جلوی صحنه، جایی است که ما بهترین نسخه‌ی خود را اجرا می‌کنیم؛ نسخه‌ای آراسته، موفق و بی‌نقص. پشت صحنه فضای خصوصی ماست؛ جای خستگی‌ها، اضطراب‌ها، شکست‌ها و واقعیت‌های ناخوشایند زندگی.

شبکه‌های اجتماعی مجازی، محیطی ایده‌آل برای این بازنمایی خویش‌ساخته فراهم کرده‌اند. در این فضا، پشت صحنه تقریباً به طور کامل حذف شده است. ما تنها با جلوی صحنه‌ی بی‌نقص دیگران مواجهیم؛ لبخندهای همیشگی، سفرهای لوکس، خانه‌های بی‌نقص و موفقیت‌های پی‌درپی.

نتیجه‌ی این نمایش یک‌طرفه، ایجاد یک مقایسه‌ی نابرابر است. افراد، زندگی واقعی و پشت صحنه‌ی پر از چالش خود را با زندگی ویرایش‌شده و جلوی صحنه‌ی دیگران مقایسه می‌کنند و در این فرایند، احساس ناکافی

آموختنی می‌داند که مبنای اصلی تمایز طبقاتی است. او از مفهومی به نام «عادت‌واره» (Habitus) سخن می‌گوید؛ ساختار درونی‌شده‌ای از گرایش‌ها و ترجیحات که در طول زندگی و بر اساس جایگاه اجتماعی شکل می‌گیرد. «عادت‌واره» تعیین می‌کند که چه چیزی باکلاس، زیبا یا مطلوب است. در شبکه‌های اجتماعی، این رقابت بر سر سلیقه شدت می‌یابد. طبقات بالا نه تنها دارایی، بلکه سلیقه‌ی مشروع را نیز به نمایش می‌گذارند دیگران برای کسب اعتبار در این میدان، می‌کوشند از این سلیقه تقلید کنند. این فرایند در ظاهر تقلید از سبک زندگی است، اما در باطن، بازتولید سلطه‌ی طبقاتی در سطح فرهنگی است. ثروتمندان نه تنها دارایی، بلکه سلیقه‌ی مشروع را نیز در اختیار دارند؛ و شبکه‌های اجتماعی با الگوریتم‌های خود، این سلیقه را پررنگ‌تر می‌کنند.

به این ترتیب، مصرف (مثلاً استفاده از یک برند خاص گوشی یا لباس) به ابزاری برای تمایز و مشخص کردن جایگاه فرد در نظام اجتماعی تبدیل می‌شود.

آرای آنتونی گیدنز

آنتونی گیدنز، جامعه‌شناس انگلیسی، در نظریه‌ی «مدرنیته و هویت نفس»، به بُعد روانی این ماجرا می‌پردازد. او می‌گوید انسان مدرن در جهانی زندگی می‌کند که هویتش از پیش تعیین‌شده نیست؛ هر فرد باید هویت خود را فعالانه «بسازد» و مدام آن را بازسازی کند.

این پروژه‌ی مداوم بازسازی خود، همواره با اضطراب همراه است، زیرا فرد برای اطمینان از ارزش خود، نیازمند تأیید مداوم از بیرون است. در چنین بستری، شبکه‌های اجتماعی به ابزار اصلی سنجش ارزش شخصی تبدیل شده‌اند. لایک، فالور و کامنت، همان نشانه‌های بیرونی پذیرش، احترام و تأیید هستند.

سرمایه‌داری مصرفی از این اضطراب تغذیه می‌کند. رسانه‌ها و برندها، تصویری از زندگی کامل می‌سازند و ما را تشویق می‌کنند تا با خرید و مصرف بیشتر، به آن تصویر نزدیک شویم و تأیید بیش‌تری کسب کنیم. نتیجه، چرخه‌ای بی‌پایان از مقایسه، مصرف و جستجوی تأیید است که روان انسان را فرسوده کرده و نابرابری را به امری هویتی گره می‌زند.

نظریه‌ی «مارپیچ سکوت» الیزابت نوئل‌نویمان در چنین فضایی، نظریه‌ی «مارپیچ سکوت» (Spiral

of Silence) الیزابت نوئل‌نویمان، به خوبی کارکرد رسانه‌های اجتماعی را توضیح می‌دهد. این نظریه می‌گوید که مردم معمولاً تمایلی به ابراز عقایدی ندارند که احساس می‌کنند در اقلیت است.

وقتی گفتمان غالب در شبکه‌های اجتماعی، نمایش خوشبختی، موفقیت و ثروت است، بیان تجربه‌ی فقر، شکست یا رنج، نوعی تابوشکنی و ناهنجاری محسوب می‌شود. در نتیجه، روایت‌های تلخ کم‌تر شنیده می‌شوند و افراد شکست‌خورده سکوت می‌کنند. هرچه این سکوت گسترده‌تر می‌شود، این تصور دروغین تقویت می‌شود که «همه خوشبخت‌اند و من تنها و جدا مانده‌ام».

الگوریتم‌ها نیز در این میان نقش کارگردان را ایفا می‌کنند. آن‌ها با تقویت محتوای لوکس و پُرطرفدار و پنهان کردن روایت‌های نامطلوب، این مارپیچ سکوت را تشدید کرده و به ابزاری برای تقویت گفتمان مسلط (خوشبختی فردی در جامعه‌ای نابرابر) تبدیل می‌شوند.

شبکه‌های اجتماعی، صرفاً آینه‌ای مقابل نابرابری‌های موجود نیستند، بلکه فعالانه در حال بازتعریف ارزش‌های اجتماعی‌اند. در این فرایند، ثروت و تجمل از نشانه‌های طبقاتی به شاخص‌های شایستگی فردی و فضیلت اخلاقی ارتقا می‌یابند.

خطرناک‌ترین پیامد این دگرگونی، تبدیل نابرابری سیستمی به شکست شخصی است. در جهانی که نمایش موفقیت، گفتمان غالب است، آنان که «ندارند»، نه تنها از نظر اقتصادی عقب مانده‌اند، بلکه از نظر هویتی نیز احساس ناکافی بودن می‌کنند و روایت رنج و محرومیت خود را پنهان می‌سازند.

در نتیجه جامعه به مجموعه‌ای از افراد منزوی تبدیل می‌شود که به جای همبستگی برای تغییر ساختارها، درگیر رقابتی بی‌پایان برای کسب اعتبار مجازی از طریق تقلید ذائقه‌ی طبقات فرادست هستند.

از این رو، چالش پیش‌رو صرفاً مسئله‌ی «سواد رسانه‌ای» برای تشخیص واقعیت از نمایش نیست؛ بلکه یک بحران عمیق‌تر در معنا و ارزش است. عبور از این وضعیت، مستلزم آن است که به مثابه یک جامعه، شجاعت زیر سؤال بردن این نمایش فضیلت را داشته باشیم و تعریفی انسانی‌تر و عادلانه‌تر برای مفاهیمی چون موفقیت، خوشبختی و زندگی شایسته بیابیم، پیش از آن‌که رسانه‌های دیجیتال، آخرین بقایای همبستگی اجتماعی ما را ببلعند.

صیقل

ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال شانزدهم، آذر ۱۴۰۴
شماره ۱۷۵



عکس از ایسنا

اجتماعی

■ «نفرین منابع» در جنوب ایران

ابریحان شکاف طبقاتی و سازوکارهای اقتصاد سیاسی در جنوب کشور

صیقل

ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال شانزدهم، آذر ۱۴۰۴
شماره ۱۷۵



کوروش ضیغمی
کارشناس ارشد مهندسی تکنولوژیک

نتیجه‌ی کمبود منابع طبیعی در سایر مناطق، بلکه بازتاب سازوکارهای رانت‌محور و تمرکزگرایی بودجه‌ای است که از دوره‌ی پهلوی به ارث رسیده و در جمهوری اسلامی با وزن بیشتر نهادهای شبه‌دولتی، امنیتی‌سازی فضاهای پیرامونی اقتصاد و شوک‌های خارجی مثل تحریم‌ها تشدید شده است. ادبیات «نفرین منابع» درباره‌ی ایران نشان می‌دهد که نوسان و وفور درآمدهای نفتی در نبود شفافیت مالی و رقابت سیاسی، به تقویت رفتار رانت‌جویانه، بیماری هلندی و تخصیص ناکارآمد منابع می‌انجامد، بنابراین نابرابری‌های منطقه‌ای و طبقاتی بازتولید می‌شوند. برای مثال، مطالعه‌ی کلاسیک محمدحاشم پسران، هادی صالحی اصفهانی و کامیار محدث درباره‌ی «صد سال درآمد نفت و اقتصاد ایران» دقیقاً بر همین پیامدها انگشت می‌گذارد و نشان می‌دهد که نفت، هنگامی که با نهادهای پاسخ‌گو و قواعد مالی منضبط پیوند نخورد، به بهبود پایدار رفاه منتهی نمی‌شود، بلکه به چرخه‌های تورمی و سرمایه‌گذاری ناپایدار دامن می‌زند. (۱)

در سطح تاریخ اقتصادی، این الگوی تمرکزگرایی و پروژه‌محوری در دوره‌ی پهلوی ایجاد شد. رشد سریع با تکیه بر درآمدهای صادراتی نفت، استقرار صنایع بزرگ در چند شهر مرکزی و تخصیص نامتوازن سرمایه‌ی اجتماعی، سهم استان‌های تولیدکننده‌ی ثروت از بازگشت سرمایه را محدود کرد و نابرابری‌های سرزمینی را تثبیت نمود. پس از انقلاب ۵۷ نیز این میراث به‌طور کامل گسسته نشد و منطق نابرابر استخراج رانت و توزیع متمرکز ادامه یافت. اما در دوران حکومت جمهوری اسلامی، ترکیب چند روند، به تعمیق این شکاف طبقاتی در خوزستان و سایر استان‌های جنوبی ایران دامن زده است:

نخست، تمرکز مالی و «بازگشت اندک ثروت به محل»، باعث شده است سازوکار بودجه‌ی بین‌دولتی، وابستگی استان‌ها را به انتقالات اختیاری مرکز بالا نگه دارد، به‌جای آن‌که سهمی شفاف و پایدار از ارزش افزوده‌ی نفت و گاز را به سرمایه‌گذاری اجتماعی در این استان‌ها تبدیل کند. داده‌های آنلاین بودجه‌ی این استان‌ها نشان می‌دهد که حتی شاخص‌های ساده‌ای مثل بودجه‌های سرانه‌ی استانی اختلاف‌های معنی‌دار دارند و خود گردانندگان این پایگاه‌های اطلاعاتی نیز تأکید می‌کنند که این شاخص‌ها از صندوق‌های

متمرکز ملی مستقل‌اند، بنابراین تمام تصویر نابرابری را هم نشان نمی‌دهند و احتمال کم‌برآوردی سهم واقعی استان‌های پیرامونی وجود دارد. شواهد معتبر این واقعیت را می‌توان در گزارش مجموعه‌ی «ایران اوپن دیتا» درباره‌ی بودجه‌ی سرانه‌ی استانی در ۲۰۲۴ به وضوح مشاهده کرد. (۲)

دوم، امنیتی‌سازی مرز و هویت، به‌ویژه در قبال شهروندان عرب‌زبان جنوب ایران و خصوصاً خوزستان و بوشهر، کانال‌های نمایندگی مطالبات توسعه‌ای را تنگ‌تر کرده است. سازمان‌های حقوق بشری سال‌ها نسبت به تبعیض ساختاری هشدار داده‌اند. عفو بین‌الملل در گزارش ژانویه‌ی ۲۰۱۴ ضمن استقبال مشروط از وعده‌ی حسن روحانی _ رئیس‌جمهور وقت _ برای مقابله با تبعیض، به شکلی مستند گزارش داد که اقلیت‌های قومی، از جمله عرب‌های خوزستان و بوشهر و بندرعباس، با قوانین و اعمال تبعیض‌آمیز در آموزش، اشتغال و مشارکت سیاسی مواجه‌اند. (۳) این ارزیابی ادامه‌ی همان نگرانی‌هایی است که عفو بین‌الملل در گزارش مفصل می ۲۰۰۶ درباره‌ی حقوق اقلیت‌های عرب اهوازی نیز طرح کرده بود. در ارزیابی‌های سال‌های اخیر عفو بین‌الملل نیز هم‌چنان بر تبعیض سیستماتیک در برابر اقلیت‌های قومی تأکید می‌شود. (۴)

سوم، بحران محیط‌زیست در مقیاس معیشت، از آب تا ریزگرد و فرسودگی زیرساخت‌ها، هزینه‌های نهانی را بر دوش طبقات فرودست گذاشته است. گزارش تحلیلی گروه بین‌المللی بحران، با عنوان «خوزستان ایران، تشنگی و آشوب» در آگوست ۲۰۲۳ نشان می‌دهد که چگونه ترکیب سوءمدیریت منابع آب، الگوهای کشت آب‌بر و زیرساخت‌های فرسوده، با تنش‌های سیاسی و امنیتی گره می‌خورد و به چرخه‌های نارضایتی و اعتراض می‌انجامد. در این روایت، «وفور نفت و فقر آب» دو روی یک سکه هستند، سکه‌ای که در آن هزینه‌های قطع برق و آب برای خانوارهای کم‌درآمد به از دست رفتن ساعات کار، تشدید هزینه‌های سلامت و افت سرمایه‌ی انسانی تبدیل می‌شود. (۵) شاید بشود گفت پیوند واقعی بحران آب با سیاست طبقاتی در خوزستان در تابستان ۱۴۰۰ آشکار شد. دیده‌بان حقوق بشر در جولای ۲۰۲۱ بر اساس ویدئوها و شهادت‌های میدانی، از استفاده‌ی سلاح گرم و گاز اشک‌آور علیه معترضان

صیخ

ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال شانزدهم، آذر ۱۴۰۴
شماره ۱۷۵

خوزستانی خبر داد و مرگ چند معترض را تأیید کرد، (۶) اعتراضاتی که از خوزستان آغاز شد و به سرعت به استان‌های دیگر نیز سرایت کرد و به مسئله‌ای سیاسی درباره‌ی حق حیات، حق دسترسی برابر به خدمات عمومی و حق مشارکت در سیاست‌گذاری تبدیل شد. در سطح شاخص‌های کلان توزیع درآمد نیز، تصویر به سود این روایت است. برآوردهای «پلتفرم فقر و نابرابری بانک جهانی» برای ایران نشان می‌دهد شاخص جینی و روندهای مرتبط در سال‌های شوک ارزی و تحریم بدتر شده‌اند، هرچند داده‌های خرد استانی به طور منظم در دسترس عموم نیست و باید با احتیاط تفسیر شوند، اما هم‌زمانی افزایش فشار هزینه‌های خوراک و مسکن با فشرده‌شدن طبقات کارگر و کم‌درآمد در استان‌های جنوبی، با روایت‌های میدانی نیز سازگار است.

از منظر مقایسه‌ی تاریخی، تفاوت مهم دوران پس از انقلاب با پیش از انقلاب در سه چیز است: «وزن بسیار بیش‌تر نهادهای شبه‌دولتی در مالکیت و مدیریت اقتصاد، دامنه‌ی امنیتی‌سازی فضاها و پیرامونی اقتصاد و اثر ممتد تحریم‌ها بر ظرفیت بازتوزیعی دولت». اصلاح یارانه‌های انرژی بدون شبکه‌ی ایمنی توانمند، بار تورمی را بر دوش دهک‌های پایین گذاشت و وقتی این وضعیت با تبعیض قومی و محیط‌زیستی تلاقی می‌کند، شکاف طبقاتی نه فقط ادامه می‌یابد بلکه شتاب می‌گیرد. گزارش‌های تحلیلی گروه بین‌المللی بحران در سال‌های ۲۰۲۳ تا ۲۰۲۴ که روندهای منطقه‌ای ایران را در پیوند با سیاست‌های داخلی و خارجی دنبال می‌کنند، همین پیوستگی را به صورت مستند نشان می‌دهند. (۵)

در برابر این چرخه‌ی معیوب، راه‌حل‌ها باید با منطق اقتصاد سیاسی ناسازگار با رانت‌خواری هم‌خوان باشند:

- نخست، قاعده‌ی «بازگشت ثروت به محل» باید به‌طور شفاف و قانونمند برقرار شود، سهمی مشخص از درآمدهای نفت و گاز به صندوق‌های توسعه‌ی محلی این استان‌ها اختصاص یابد، با گزارش‌دهی دوره‌ای و نظارت عمومی.

- دوم، اصلاح روندهای مالی بین‌دولتی ضروری است، فرمول‌های بودجه‌ی استانی باید سهم درآمدهای پایدار محلی را افزایش دهد و وابستگی به انتقالات اختیاری را بکاهد، داده‌های موجود از نابرابری

بودجه‌ی سرانه‌ی استان‌ها ضرورت چنین اصلاحی را تقویت می‌کند.

- سوم، توسعه تاب‌آور محیط‌زیست‌محور باید محور راهبرد باشد، توقف پروژه‌های آب‌برگردانی پریسک، احیای تالاب‌ها و جبران معیشتی برای شوک‌های اقلیمی.

- چهارم، رفع تبعیض ساختاری علیه شهروندان عرب‌زبان، از طریق سیاست‌های جبرانی در دسترسی به مشاغل رسمی صنعت نفت و بخش عمومی، تضمین حقوق زبانی و فرهنگی در آموزش و ایجاد کانال‌های مشارکت معنادار.

- پنجم، شفافیت و پاسخ‌گویی، انتشار قراردادهای نفتی، داده‌های مالی شرکت‌های شبه‌دولتی و ارزیابی‌های اثرات اجتماعی پروژه‌ها، شرط لازم برای تغییر الگوی تخصیص است. مجموعه‌ی این اصلاحات تنها زمانی کارساز خواهد بود که با انضباط مالی کلان و تقویت نهادهای نظارتی مستقل همراه شود، تا درآمدهای نفتی به سرمایه‌ی اجتماعی پایدار تبدیل گردد، نه به چرخه‌های نابرابری و اعتراض‌های دوره‌ای.

برآیند این تحلیل روشن است. شکاف طبقاتی در جنوب ایران و به‌ویژه خوزستان، نه یک «تناقض محلی»، بلکه بازتاب منطق رانتیر نفتی در بستری از تمرکزگرایی مالی، امنیتی‌سازی اقتصاد و تبعیض ساختاری است. روایت‌های دیده‌بان حقوق بشر خصوصاً در گزارش «خوزستان، تشنگی و آشوب» منتشر شده در آگوست ۲۰۲۳، (۵) و داده‌های نابرابری بانک جهانی در کنار تعبیر آکادمیک «نفرین منابع» درباره‌ی ایران، همگی به‌گونه‌ای هم‌سو نشان می‌دهند که تا زمانی که چرخه‌ی استخراج بدون توسعه و تخصیص نامتوازن ثروت ملی نشکند، وفور منابع، نه تنها به ترقی ختم نخواهد شد، بلکه فقر و نارضایتی محلی را نیز بیش‌تر تغذیه خواهد کرد.

پدیده‌ی نفرین منابع، به‌طور خلاصه به وضعیتی گفته می‌شود که وفور درآمدهای حاصل از صادرات منابع خام، به‌جای تقویت توسعه‌ی پایدار، از مسیرهای نهادی و کلان، رشد و برابری را تضعیف می‌کند. سازوکارهای اصلی این پدیده روشن‌اند، بیماری هلندی با بالا بردن ارزش حقیقی پول ملی، بخش‌های مولد غیرنفتی را تضعیف می‌کند، نوسان شدید بودجه

مصلح

ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال شانزدهم، آذر ۱۴۰۴
شماره ۱۷۵

امتداد یک منطق مشترک حرکت کرده‌اند، منطقی که وفور منابع را به‌جای سرمایه‌ی انسانی و خدمات عمومی، به رانت و نابرابری تبدیل کرده است. فهم این تداوم تاریخی مهم است، چون راه‌حل‌های امروزی شبیه آن‌چه پیش‌تر درباره‌ی آن صحبت شد، فقط زمانی کارگر می‌افتند که گسست آگاهانه‌ای از این منطق مشترک ایجاد کنند.

صالح

ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال شانزدهم، آذر ۱۴۰۴
شماره ۱۷۵

پانوشته‌ها:

- ۱- پسران، محمدحاشم، صالحی اصفهانی، هادی، و محدث، کامیار، صادرات نفت و اقتصاد ایران، نشریه‌ی پژوهش‌های پولی-بانکی، پیاپی ۱۲ (تابستان ۱۳۹۱)، صص ۱۸-۱.
- ۲- گزارش مجموعه‌ی «ایران اوپن دیتا» درباره‌ی بودجه‌ی سرانه‌ی استانی در ۲۰۲۴.
- ۳- ایران: به نقض حقوق بشر علیه اقلیت عرب اهوازی ایران پایان دهید، عفو بین‌الملل، ۱۶ ژانویه ۲۰۱۴.
- ۴- ایران: دفاع از حقوق اقلیت‌ها: عرب‌های اهوازی، عفو بین‌الملل، ۱۷ می ۲۰۰۶.
- ۵- خوزستان ایران: تشنگی و آشوب، گزارش گروه بین‌المللی بحران، گزارش خاورمیانه شماره‌ی ۲۴۱، ۲۱ آگوست ۲۰۲۳.
- ۶- ایران: سرکوب مرگبار اعتراضات خوزستان، دیده‌بان حقوق بشر، ۲۹ ژانویه ۲۰۲۱.

و هزینه‌های متمرکز دولت، برنامه‌ریزی بلندمدت را مختل می‌کند، رانت‌محوری با کم کردن اتکالی دولت به مالیات، پاسخ‌گویی و شفافیت و نمایندگی سیاسی را کاهش می‌دهد و تمرکز منابع در نهادهای شبه‌دولتی و شبکه‌های توزیع ثروت، رقابت‌پذیری و عدالت منطقه‌ای را پایین می‌آورد. در مقیاس محلی هم اقتصادهای انکلاوی شکل می‌گیرند، محیط‌زیست آسیب می‌بیند و منافع به بیرون از استان می‌رود در حالی که هزینه‌ها بر دوش جوامع پیرامونی می‌افتد. نتیجه این است که «استخراج بدون توسعه» به قاعده تبدیل می‌شود، یعنی سرمایه‌ی طبیعی به‌جای تبدیل شدن به سرمایه‌ی انسانی، زیرساخت اجتماعی و تولید فناوریانه، صرف مصرف جاری پروژه‌های کم‌بازده یا توزیع تبعیض‌آمیز ثروت می‌شود و در نهایت نابرابری‌های طبقاتی و سرزمینی را، به‌ویژه در مناطق مرزی و تولیدکننده‌ی ثروت مثل استان‌های جنوبی ایران و خصوصاً خوزستان، بازتولید می‌کند.

در کل همان‌طور که در ابتدای مقاله اشاره شد، می‌شود گفت شکاف‌های طبقاتی و منطقه‌ای در جنوب ایران در هر دو رژیم پهلوی و جمهوری اسلامی، هرچند با تفاوت‌های ایدئولوژیک و نهادی، اما در عمل در



عکس از ایستنا



عکس از شبکه‌های اجتماعی

اجتماعی

■ کودکان کار در ایران، فریاد خاموش عدالت اجتماعی

ضعف قانون، فقر ساختاری و بی‌پناهی کودکان آسیب‌پذیر

صیقل

ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال شانزدهم، آذر ۱۴۰۴
شماره ۱۷۵

حسین یزدی
روزنامه‌نگار



سیاست‌گذاری اجتماعی را بازتاب می‌دهد. این نوشتار، با تکیه بر آمار رسمی، گزارش‌های جهانی و پژوهش‌های معتبر، آشکار

پدیده‌ی کودکان کار در ایران، چون آیینه‌ای تمام‌نما، بی‌عدالتی اقتصادی، نابرابری آموزشی و ضعف‌های بنیادین در

می‌سازد که فقر نهادینه، مهاجرت اجباری و ناکارآمدی قوانین حمایتی، کودکان را به‌سوی بازار کار پنهان می‌رانند. این جریان نه تنها حقوق بنیادین کودک را پایمال می‌کند، بلکه چرخه‌ی نابرابری طبقاتی را جاودانه می‌سازد و آرامش اجتماعی را به مخاطره می‌افکند. هدف، کاوش ژرف این معضل، بررسی علل و پیامدها و پیشنهاد راه‌حل‌های عملی و پایدار برای دستیابی به عدالت اجتماعی است.

مقدمه

در کوچه‌پس‌کوچه‌های کلان‌شهرهای ایران، کودکان کار با چهره‌های خسته و دستان کوچک، نقشی تلخ از شکاف‌های ژرف اجتماعی می‌آفرینند. این کودکان، قربانیان بی‌واسطه‌ی سیاست‌های اقتصادی ناکارآمد، تورم بی‌امان و توزیع ناعادلانه‌ی فرصت‌ها هستند. هرروز که این پدیده نادیده انگاشته شود، نسلی نو در تله‌ی فقر و محرومیت اسیر می‌ماند. کودکان کار، نه تنها نجوای خاموش عدالت‌اند، بلکه زنگ بیدارباشی برای فروپاشی پیوندهای اجتماعی و اوج‌گیری تنش‌های طبقاتی به‌شمار می‌روند.

روش‌شناسی

این پژوهش بر پایه‌ی تحلیل داده‌های ثانویه بنا شده است. اطلاعات از منابع رسمی چون سازمان بهزیستی (۱) و مرکز آمار ایران (۲)، گزارش‌های بین‌المللی مانند یونیسف (۳ و ۴ و ۵) و سازمان بین‌المللی کار (۶ و ۷) و مطالعات دانشگاهی گرد آمده‌اند. شاخص‌های اصلی -از نرخ فقر و ترک تحصیل گرفته تا مهاجرت داخلی و خارجی و آمار کودکان کار- کاویده شده‌اند تا پیوند میان این عوامل و تشدید نابرابری طبقاتی روشن گردد.

علل ریشه‌ای رشد کودکان کار

الف) فقر ساختاری و بحران معیشتی

تورم فزاینده از ۴۰ درصدی در سال‌های اخیر، همراه با بیکاری فراگیر والدین، خانواده‌ها را به بهره‌کشی از نیروی کار کودکان واداشته است. این پدیده، چرخه‌ی فقر را استوارتر می‌سازد و کودک امروز را به کارگر کم‌مهارت فردا بدل می‌کند. (۲)

ب) نابرابری در دسترسی به آموزش

دسترسی نابرابر به آموزش شایسته، شکاف طبقاتی را ژرف‌تر می‌کند. کودکان خانواده‌های مرفه از امکانات آموزشی برتر برخوردارند، در حالی که فرزندان طبقات فرودست پیش از پانزده‌سالگی از تحصیل محروم می‌مانند.

ج) مهاجرت و کودکان آسیب‌پذیر

مهاجرت از روستا به شهر و ورود اتباع خارجی، به‌ویژه از افغانستان، کودکان را در برابر استثمار بی‌دفاع می‌گذارد. بیش از ۸۰ درصد کودکان کار خیابانی در تهران غیرایرانی‌اند و از

حمایت قانونی بی‌بهره‌اند. (۱)

د) خلأهای قانونی و نظارتی

ماده‌ی ۷۹ قانون کار ایران، اشتغال کودکان زیر ۱۵ سال را ممنوع اعلام کرده است، اما اجرای آن ناکافی و گزینشی است. کارگاه‌های خانوادگی و بخش غیررسمی از این قانون مستثنی‌اند و نظارت کارآمدی بر آن‌ها وجود ندارد. (۶)

آمار و واقعیات نگران‌کننده

- بر پایه‌ی گزارش سازمان بهزیستی (۱۴۰۳)، ۶۶۳/۱۲ پرونده‌ی فعال کودکان کار ثبت شده ۶۰ درصد ایرانی و ۴۰ درصد اتباع خارجی‌اند. (۱)

- در تهران، بیش از ۷۰ هزار کودک کار شناسایی شده‌اند که ۸۰ درصد غیرایرانی هستند. (۱)

- برآوردهای غیررسمی: ۱۰۶ تا ۲ میلیون کودک کار در سراسر کشور، با روند صعودی ۹۰۶ درصدی نسبت به دهه‌ی پیشین. (۷)

- نزدیک به یک میلیون کودک در سال ۱۴۰۴ از تحصیل بازمانده‌اند که بخش عمده‌ی آن به سبب الزام کار است. (۲)
این ارقام نه تنها فاجعه‌ای انسانی را نمایان می‌کنند، بلکه نوای خطری برای گسست اجتماعی به گوش می‌رسانند.

پیامدهای بلندمدت

- آسیب‌های جسمی و روانی: کودکان کار در برابر ساعات طولانی، مواد زیان‌بار، خشونت خیابانی و اختلالات روانی چون افسردگی و اضطراب بی‌پناه‌اند.

- تداوم نابرابری طبقاتی: محرومیت از آموزش، این کودکان را به مشاغل کم‌بها در بزرگسالی محکوم می‌کند و شکاف طبقاتی را سینه‌به‌سینه ژرف‌تر می‌سازد.

- فرسایش سرمایه‌ی اجتماعی: تجربه‌ی زودرس تبعیض، اعتماد همگانی را می‌فرساید و زمینه‌ساز ناآرامی‌های اجتماعی می‌گردد.

راهکارهای عملی و فوری

الف) حمایت معیشتی هدفمند: از کمک‌های موقت به پایداری اقتصادی

حمایت معیشتی هدفمند کلیدی‌ترین راهکار برای جلوگیری از ورود کودکان به بازار کار است. فقر ساختاری -ناشی از تورم بالای ۴۰ درصدی و بیکاری والدین- خانواده‌ها را وادار به بهره‌کشی از کودکان می‌کند. (۲) پیشنهاد عملی تخصیص یارانه‌های مستقیم به خانواده‌های در معرض خطر است، نه به‌صورت کمک‌های مقطعی، بلکه با پیوند به برنامه‌های اشتغال‌زایی والدین. برای مثال، مدل یونیسف در ایران (از سال ۲۰۱۹) بر «مدیریت موردی» تأکید دارد: شناسایی زود هنگام

خانواده‌ها، ثبت وضعیت اقتصادی و ارجاع به خدمات اجتماعی برای توانمندسازی. (۵) چالش اصلی فساد در توزیع یارانه‌ها و عدم پوشش کامل است (تنها ۴۰ درصد بودجه‌ی اجتماعی به خانواده‌های محروم می‌رسد). راه‌حل پیشنهادی ایجاد پایگاه داده‌ی ملی برای ردیابی خانواده‌ها با نظارت مستقل سازمان‌های مردم‌نهاد (ان.جی.او.ها) است، تا حداقل معیشت شرافتمندانه تضمین شود و کودکان از کار رهایی یابند.

ب) آموزش فراگیر و انعطاف‌پذیر: پلی به‌سوی برابری فرصت‌ها

نابرابری آموزشی کودکان طبقات پایین را بیش از ۱۵ سالگی از تحصیل محروم می‌کند و آن‌ها را به نیروی کار ارزان تبدیل می‌نماید. (۳) برنامه‌های آموزشی پاره‌وقت و مدارس شناور باید با تمرکز بر مناطق محروم (مانند حاشیه‌نشینان تهران) اجرا شوند. نمونه‌ی موفق ابتکار یونیسف در اردن (۲۰۱۹) است که کودکان اقلیت را آموزش داد و به مدارس رسمی بازگرداند. این مدل در ایران می‌تواند با ادغام آموزش فنی (مانند مهارت‌های دیجیتال) برای کودکان کار، چرخه‌ی فقر را بشکند. (۳) چالش نرخ ترک تحصیل یک میلیون کودک در ۱۴۰۴ است، (۲) عمدتاً به‌دلیل کار اجباری. پیشنهاد سرمایه‌گذاری دولتی در برنامه‌های «آموزش جایگزین» با حمایت سازمان جهانی کار (ILO)، همراه با بورسیه‌های مشروط به عدم کار کودک است. این رویکرد نه تنها محرومیت‌ها را جبران می‌کند، بلکه سرمایه‌ی انسانی را برای آینده‌ای برابر، تقویت می‌نماید.

ج) اجرای قاطع قوانین: از کاغذ به عمل

ماده‌ی ۷۹ قانون کار ایران اشتغال زیر ۱۵ سال را ممنوع کرده است، اما اجرای ضعیف آن (گزینشی و بدون نظارت) استثمار را تداوم می‌بخشد. بیش از ۱۵ سازمان (مانند وزارتخانه‌های کار، آموزش و شهرداری) درگیرند، اما عدم هماهنگی منجر به شکست طرح‌های «جمع‌آوری» (۳۲ بار اجرا شده بدون نتیجه) شده است. (۳) پیشنهاد عملی تشکیل واحدهای نظارتی مستقل با مشارکت بین‌المللی مانند (UN Committee on the Rights of the Child) و مجازات شدید کارفرمایان متخلف است. نمونه‌ی هم‌سویی با کنوانسیون حداقل سن سازمان جهانی کار (شماره‌ی ۱۳۸) برای ممنوعیت کارهای خطرناک زیر ۱۸ سال است. (۶) چالش تضاد قوانین داخلی با استانداردهای جهانی (مانند تعریف «کودک» بر اساس بلوغ شرعی) است. راه‌حل حذف شروط ایران در پیوستن به کنوانسیون حقوق کودک (۱۹۹۴) و آموزش قضات برای اجرای بی‌تعارف است، تا استثمار ریشه‌کن شود.

د) حمایت از کودکان مهاجر: همبستگی فراتر از مرزها

بیش از ۸۰ درصد کودکان کار خیابانی در تهران مهاجر (عمدتاً افغانستانی) هستند و فاقد حمایت قانونی‌اند. (۱) مهاجرت اجباری، کودکان را به بردگان مدرن بدل می‌کند و تبعیض

ملیتی دسترسی به آموزش و بهداشت را محدود می‌نماید. پیشنهاد تضمین حقوق برابر از طریق برنامه‌های یک‌پارچه، مانند مدل یونیسف برای کودکان اقلیت است. (۵) چالش بحران اقتصادی (تحریم‌ها) است که خانواده‌های مهاجر را آسیب‌پذیرتر کرده است. راه‌حل عملی همکاری با سازمان‌های بین‌المللی برای ایجاد مراکز حمایتی جنسیتی و سنی، همراه با بیمه‌ی درمانی و آموزشی است. این رویکرد نه تنها حقوق انسانی را پاس می‌دارد، بلکه همبستگی اجتماعی را تقویت می‌کند.

ه) مشارکت جامعه‌ی مدنی: نیروی محرکه‌ی تغییر

جامعه‌ی مدنی، از سازمان‌های مردم‌نهاد تا رسانه‌ها، باید در آگاهی‌بخشی و فشار بر سیاست‌گذاران پیشرو باشد. سازمان‌های غیردولتی در ایران توانسته‌اند ۳-۴ درصد کودکان را به مدرسه بازگردانند، اما محدودیت‌های دولتی مانع گسترش است. (۳) پیشنهاد تقویت اتحادیه‌های کارگری و جنبش‌های مدنی برای نظارت بر برنامه‌ها، با الهام از مدل‌های بین‌المللی، مانند پیشگیری از خشونت یونیسف است. (۴) چالش سرکوب فعالان (مانند اعتراضات کارگری) است. راه‌حل فشار بین‌المللی از طریق گزارش‌های حقوق بشر و حمایت مالی از سازمان‌های مردم‌نهاد برای برنامه‌های محلی است. این مشارکت تغییرات را از پایین به بالا هدایت می‌کند و عدالت را پایدار می‌سازد.

مؤخره

پدیده‌ی کودکان کار در ایران، زاده‌ی سیاست‌های ناکارآمد، بی‌عدالتی نهادینه و بی‌توجهی به حقوق کودک است. این معضل نه تنها بحران انسانی، بلکه تهدیدی برای صلح و پایداری اجتماعی به‌شمار می‌رود. تنها با اصلاحات بنیادین، اجرای بی‌تعارف قوانین، هماهنگی ساختاری و همیاری پویای جامعه‌ی مدنی می‌توان چرخه‌ی نابرابری را درهم شکست و آینده‌ای دادگر برای نسل‌های آینده رقم زد. زمان اقدام فرارسیده است تا صدای خاموش این کودکان، به فریادی برای عدالت اجتماعی بدل شود

پانوشته‌ها:

۱- محمد نصیری پاسخ داد: کودکان کار خیابان‌های تهران کجا رفتند؟ وبسایت سازمان بهزیستی کشور، ۴ دی ۱۴۰۳.

۲- سرشماری نیروی کار و ترک تحصیل، وبسایت مرکز آمار ایران، ۱۴۰۳.

3- Child Labour in Iran. (2024). A situational analysis.

4- Iran. (2024). *Child labor and social inequality*.

5- UNICEF. (n.d.). Case management for child protection in Iran.

6- International Labour Organization (ILO).

(1973). C138 – Minimum Age Convention, 1973 (No. 138).

7- International Labour Organization (ILO).

(2025). Global estimates of child labour.



عکس از شبکه‌های اجتماعی

اجتماعی

■ در ضرورت یک هوشیاری تاریخی در برابر موج ویرانگر نوکیسگی

نمایش ثروت، فروپاشی منزلت و بحران اخلاقی یک جامعه‌ی رانتهی

صیقل
ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال شانزدهم، آذر ۱۴۰۴
شماره ۱۷۵

مرضیه محبی
وکیل دادگستری



پله‌های ترقی و تمدن و مکنت و ثروت را به‌سرعت برق و باد
بالا رفته و اینک در زمره‌ی اشراف و اعیان افسانه‌ای درآمده‌اند

آن‌ها نمی‌دانند با پول‌های بادآورده چه کنند و چگونه همگنان
و دوستان و آشنایان و مردم کوچه و بازار را مجاب نمایند، که

گاه در مراسم عروسی و عزا جلوه‌هایی بدیع از توان مالی خود را به نمایش می‌گذارند، گاه مردم را با دیدن اتومبیل‌های عجیب و گران‌قیمت دچار بهت و شگفتی می‌کنند، گاه سلیقه و مد بنگاه‌های آمریکایی، اروپایی و ترکی را — که به‌خوبی از پول بی‌حساب و سلیقه‌ی بدوی آن‌ها خبر دارند — در خانه‌ها و باغ‌ها و ویلاها و مراسم مذهبی خرج می‌کنند و دستاوردهای هنری بشر را که به خون دل و رنج مداوم و عرق جبین پدید آمده، می‌خرند و به‌واسطه‌ی فضای مجازی، با تفاخر، به مردمی که برای سرپناه و نان و نان‌خورش معطل مانده‌اند، مزورانه، می‌فروشند. گاه بر طبیعت و محیط زیست — به مدد پول — سلطه یافته و آن‌را به‌شکل زنده‌ای عذاب می‌دهند؛ جنگل‌ها و کوه‌ها و مراتع را برای ویلاسازی ویران می‌کنند، رودخانه‌ها و چشمه‌ها را به اسارت می‌برند، ساحل دریا را تصرف می‌کنند، هوا را بی‌محبا برای سود خود، آلوده می‌کنند و در خانه‌هایشان شیر و ببر و تمساح و آثار هنری و کلکسیون اتومبیل و موتورسیکلت، نگه می‌دارند؛ از آن‌رو که اشیایی گران‌قیمت هستند، خدم و حشم به امور خود می‌گمارند اما از حقوق ابتدایی محروم‌شان می‌کنند. آنان که در عزیمت غافلگیرانه از اعماق جامعه به سطوح بالا، گیج و منگ و برهنه از کیستی و چیستی خود شده‌اند، پول را یگانه عوض ممکن برای سودا با هویت جدید می‌دانند و همه‌ی ارکان هستی خود را به‌نحو زنده‌ای با آن پیوند می‌زنند.

آن‌ها نوکیسگان‌اند؛ محصول بلافصل اقتصاد بیمار در حاکمیت اسلام سیاسی. میهمانان مقرب سفره‌ی جمهوری اسلامی که متاعشان از خرید اموال عمومی در فرایند متقلبان‌ه‌ی خصوصی‌سازی یا از محل رانت‌های دولتی و ابداعات ویژه‌ی نظام اسلامی برای بردن مال مردم، هم‌چون ارز ترجیحی، قاچاق سوخت و کالا، وام‌های کلان بلاعوض، بودجه‌های ایدئولوژیک، سهم دلالی معاملات دولتی و غیره، به‌دست آمده است، به‌عبارت دیگر در مملکتی که کولبران یخچال و ماشین لباسشویی بر پشت می‌بندند و از کوه‌های مرزی به ایران می‌آورند، که معیشت خانواده را تأمین کنند اما به تیر غیب مأموران غیور مرزی کشته می‌شوند، یا در بلوچستان پاسداران مرزبان، با شلیک گلوله به سوخت‌برانی که ناشان با مرگی فجیع پیوند خورده است، آتش‌بازی‌های هیجان‌انگیز به‌راه می‌اندازند، در جایی که امکان تحرک طبقاتی هرروز کم‌تر و رؤیاهای فرودستان برای داشتن یک زندگی معمولی، خاموش‌تر می‌شود و امید به عزیمت از حاشیه به مرکز محو می‌گردد، آقازاده‌ها، با اتومبیل‌های افسانه‌ای در خیابان‌ها مسابقه می‌دهند و وقتی رهگذران بینوا، قربانی بازی آن‌ها می‌شوند، فریاد می‌زنند:

صیقل

ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال شانزدهم، آذر ۱۴۰۴
شماره ۱۷۵

نوکیسه‌ها سرمایه‌ی اقتصادی دارند. اما سرمایه‌ی فرهنگی و ذوق و سواد و تحصیلات و سلیقه و آداب معمول تاریخی طبقات بالاتر را ندارند. همین نابرابری سرمایه‌ها باعث می‌شود سبک زندگی‌شان «نمایشی»، «اغراق‌آمیز» و فاقد ظرافت نمادین باشد. نوکیسه برای جبران این کمبود، به مصرف بیمارگونه و خرید کالاهای لوکس متوسل می‌شود تا فاصله‌ی فرهنگی را پنهان کند. اما چون «هابیتوس» یا همان عادت‌های درونی‌شده‌ی طبقات بالا را درونی نکرده است، تقلیدش همیشه ناپخته و گاه مضحک به‌نظر می‌رسد.

«کشتیم که کشتیم دیه‌اش را می‌دهیم». (۱)
در گذشته تصاحب سرمایه‌ی اقتصادی، سبب تولید نوع خاصی از سبک زندگی، فرهنگ، ادب، زیبایی‌شناسی در هیأت سرمایه‌ی نمادین می‌شد که در روندهای ساختارمند با زندگی مردم فرودست در هم می‌آمیخت. اشراف، ثروت را یک فضیلت مقدر میدانستند و ملزومات فرهنگی آن‌را به مردم تحمیل می‌کردند و با سرمایه‌ی نمادینی که می‌اندوختند، مشروعیت خود را به مردم می‌قبولاندند، اما در ادبیات نمایشی جمهوری اسلامی، ثروت‌اندوزی، اشرافیت و زیستن در رفاه و آسایش مذموم، ناپسند و مکروه است، اما حاکمان در خفا به‌شکل غیر اخلاقی بر دارایی مردم سلطه یافته و آن‌را غارت می‌کنند و بر هم می‌انبارند. زیستی تجملی و پرهزینه پیشه می‌کنند، درمانشان در کشورهای اروپایی صورت می‌گیرد، ویلاهای جواهرنشان می‌سازند و از هرچه شاه و سلطان است، در تجمل سبقت می‌گیرند، سپس در تریبون‌ها، مردم را به خوردن «اشکنه» توصیه می‌کنند. در این نقطه‌ی تاریخی است که حاکمیت دروغ و دزدی، جامعه را دچار بحران‌های اخلاقی می‌کند، زبان را آلوده، بنیان‌های ادب و هنر را خدشه‌دار و فرودستان را در معرض مخاطرات جدی فرهنگی قرار می‌دهد.

در یک روند بیمارگونه، فرزندان این حاکمان، که گمان می‌کنند ثروت بی‌حساب، قدرت بی‌حساب به بار می‌آورد، پرده‌های دروغ پدران را به یک ضربه از هم دریده، نقاب و حجاب برمی‌دارند و در برهوتی که برمی‌سازند، کم‌دی سیاه ثروتمندان بی‌فرهنگ را اجرا می‌کنند. قصه‌ی کوتاه نوکیسگی، از طریق ارجحیت‌دادن به مال‌اندوزی بر اخلاق و تبدیل ثروت به ابزاری برای نمایش برتری و نفوذ سیاسی و اجتماعی، به‌طور فعال در تخریب ارزش‌های اجتماعی و تحمیل سلطه‌ای غیر اخلاقی بر جامعه نقش دارد.

پیر بوردیو، جامعه‌شناس شهیر فرانسوی، نوکیسه‌ها را در چارچوب نظریه‌ی «سرمایه» و «تمایز» تحلیل می‌کند. (۲) بر این اساس، نوکیسه‌ها سرمایه‌ی اقتصادی دارند، اما سرمایه‌ی فرهنگی و ذوق و سواد و تحصیلات و سلیقه و آداب معمول تاریخی طبقات بالاتر را ندارند. همین نابرابری سرمایه‌ها باعث می‌شود سبک زندگی‌شان «نمایشی»، «اغراق‌آمیز» و فاقد ظرافت نمادین باشد. نوکیسه برای جبران این کمبود، به مصرف بیمارگونه و خرید کالاهای لوکس متوسل می‌شود تا فاصله‌ی فرهنگی را پنهان کند. اما چون «هابیتوس» یا همان عادت‌های درونی‌شده‌ی طبقات بالا را درونی نکرده است، تقلیدش همیشه ناپخته و گاه مضحک به‌نظر می‌رسد. بر این اساس، نوکیسه‌ها نشانه‌ای از شکاف میان پول و فرهنگ‌اند:

ثروتمند، اما بی‌ریشه در نظم نمادین طبقه‌ی بالا. گئورگ زیمل، جامعه‌شناس برجسته‌ی آلمانی در تحلیل «تازه‌به‌دوران‌رسیده‌ها» یا همان نوکیسه‌ها، معتقد است که این افراد در نقطه‌ای میان دو جهان ایستاده‌اند، از یک‌سو گذشته‌ای تهی از قدرت و منزلت دارند و از سوی دیگر ناگهان به منابع تازه‌ی ثروت، دست یافته‌اند. (۳) همین فاصله‌ی میان «هویت کهنه» و «موقعیت نو» آنان را گرفتار نوعی تقلای دائمی می‌کند. نوکیسه برای تثبیت جایگاهش می‌کوشد رفتار، زبان، ظاهر و حتی سلیقه‌ای را تقلید کند که به‌گمانش نشانه‌ی طبقات بالاتر است. اما این تقلید، چون ریشه در تجربه‌ی زیسته ندارد، اغراق‌آمیز و نمایشی می‌شود. از نگاه زیمل، نوکیسه به‌جای این‌که «بودن» را بیاموزد، درگیر «نشان‌دادن» می‌شود، زیرا منزلت تازه‌اش هنوز درونی نشده است و از بیرون باید مدام تأیید شود. به همین دلیل، نوکیسه‌ها بیش از دیگران به کالا، تجمل و نمادهای مصرفی وابسته‌اند. زیمل این رفتار را نه از سر ضعف فردی، بلکه پیامد «اقتصاد پولی» و «فرهنگ ظاهرگرا» می‌داند، فرهنگی که ارزش را در نماد می‌سنجد نه در کیفیت درونی. به‌زعم او، نوکیسه آینه‌ای است که نشان می‌دهد جامعه چگونه منزلت را از راه نمایش می‌سازد، و همین نمایش دائمی، سرنوشت او را به تناقضی پنهان گره می‌زند: داشتن بسیار، و آرامش اندک. (۴) نوکیسه‌ها در

صیقل
ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال شانزدهم، آذر ۱۴۰۴
شماره ۱۷۵

تلاشی مرگبار، کشوری را که در سایه‌ی نزدیک به پنجاه سال حکمرانی ایدئولوژیک اسلام سیاسی به تباهی کشیده شده است، از آخرین بقایای شرافت و اخلاق، اعتماد و سرمایه‌ی اجتماعی تهی می‌کنند و فرهنگ غارت‌گری، مفت‌خواری و بیکارگی و قلدری را رواج می‌دهند و اسباب سلطه و انقیاد بشر را مستقر می‌سازند.

جامعه باید راهی برای عبور از این افت فرهنگ و ادب و هنر و اخلاق و بنیان‌های همبستگی اجتماعی بیابد. شاید ایستادن بر سر پیمانی که در آبان ۱۳۹۸ یا پاییز ۱۴۰۱ به خون مردم آغشته و اسارت و دربه‌داری، بسته شد و وفاداری به آرمان‌های واقعی آن مردم و توسل به ادبیات و هنر و فرهنگ مردمی ایران، گریزگاهی از این شر مسلم رقم بزند

پانوشته‌ها:

- ۱- کشتیم که کشتیم دیه‌شو می‌دیم! / نظر شما درباره‌ی این فیلم چیست؟، جامعه‌ی خبری تحلیلی الف، ۳۰ اردیبهشت ماه ۱۳۹۸.
- 2- Bourdieu, P. (1984). *Distinction: A social critique of the judgement of taste* (R. Nice, Trans.). Harvard University Press.
- 3- Simmel, G. (2004). *The philosophy of money* (T. Bottomore & D. Frisby, Trans.). Routledge.
- 4- Simmel, G. (1957). *Fashion. American Journal of Sociology*, 62(6), 541-558.



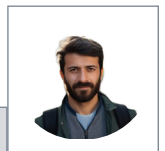
عکس از شبکه‌های اجتماعی



اجتماعی

■ شکاف تحصیلی یا سقوط مشروعیت نظام آموزشی؟ در گفتگو با علیرضا رحیمی، استاد دانشگاه و کارشناس آموزش

خط صلح
ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال شانزدهم، آذر ۱۴۰۴
شماره ۱۷۵



گفتگو از پدram تحسینی

(از ابتدایی تا دبیرستان)، مؤسسات آموزش عالی،
دانشگاه‌ها و دوره‌ها و کارگاه‌های آموزشی متعدد مشغول

«علیرضا رحیمی»، استاد دانشگاه و کارشناس آموزش
است. او که از ۱۳۶۵ تاکنون به کار تدریس در مدارس

بوده، هم‌زمان به کار پژوهش و نگارش مقالات و تألیف کتاب‌هایی در زمینه‌ی تعلیم و تربیت پرداخته است. حاصل تلاش علمی او، بیش از ۶۰ عنوان کتاب و مقاله است. رحیمی، استاد دانشگاه المصطفی، مؤسس و مدرس دانشگاه رفاه، عضو انجمن تخصصی کودک و رسانه و عضو انجمن علمی فرهنگ عمومی و تربیت است. او برخلاف بسیاری از تحلیل‌های رایج، مسئله‌ی اصلی را نه «شکاف طبقاتی» که فرسایش ارزش و کارکرد خود آموزش می‌داند؛ به تعبیر او، نظام آموزشی آن‌قدر از معنا و کارآمدی تهی شده که نه نردبان تحرک اجتماعی است و نه حتی توان بازتولید نابرابری را دارد. رحیمی از نوعی «ناامیدی آموزشی» سخن می‌گوید و معتقد است تا زمانی که کیفیت و بازدهی آموزش ترمیم نشود، بحث برابری یا نابرابری آموزشی بیش از آن که راه‌گشا باشد، گمراه‌کننده است. مشروح گفتگوی خط صلح با این کارشناس آموزش را در ادامه می‌خوانید:

■ برای شروع گفتگو، لطفاً ابتدا به‌طور مختصر درباره‌ی اختلاف و شکاف طبقاتی و این که چه معنایی دارند و چه اثری بر تحصیلات و بهره‌مندی از امکانات آموزشی می‌گذارند، توضیح بفرمایید.

اساس این بحث بیش‌تر در جامعه‌شناسی مطرح شده و نگاهش هم جامعه‌شناختی است، نه لزوماً مرتبط با اقتصاد آموزش و پرورش یا حوزه‌ی تعلیم و تربیت. به‌نظر من این حوزه‌ها را باید از هم جدا کرد. یعنی این‌گونه پرسش‌ها عمدتاً بر دیدگاه‌های جامعه‌شناسانی مثل مکس وبر و پیر بوردیو استوار است. نظریه‌ی سرمایه‌ی فرهنگی بوردیو هم مبنای اصلی این نگاه است و روی مفاهیمی مثل طبقه‌ی اجتماعی و شکاف طبقاتی تأکید دارد. اما به نظر من نگاه‌کردن به این مسئله فقط از این منظر چندان درست نیست و نوعی یک‌سونگری محسوب می‌شود.

با توجه به این که قانون اساسی از آموزش رایگان صحبت کرده، دولت‌ها باید آن را تأمین کنند، اما وضعیت امروز ما چیز دیگری است. شما الان آب دارید که مصرف کنید؟ دولت‌ها باید آب را تأمین کنند و وزارت نیرو باید آن را فراهم کند، اما وقتی در سدها آبی نباشد، اصلاً چیزی برای ارائه و توزیع عادلانه وجود ندارد. آموزش هم همین‌طور است؛ بودجه‌ی آموزش و پرورش محدود است و مشکلات خودش را دارد. باید در نظر بگیریم کسانی هستند که توانایی‌های بیش‌تری دارند و طبیعی است که باید هزینه‌ی بیش‌تری برای آن‌ها شود، چون سرمایه‌ی ارزشمندتری برای کشور خواهند بود. مسئله این است که طبق نظریاتی که عرض کردم—به‌ویژه نظریه‌ی سرمایه‌ی فرهنگی

بوردیو—ما می‌توانیم نظام آموزشی را هم در ایجاد بی‌عدالتی و هم در رفع بی‌عدالتی آموزشی مؤثر بدانیم. در این زمینه زیاد صحبت شده است: آموزش و پرورش می‌تواند در هر سه شکلی که بوردیو سرمایه‌ی فرهنگی را تعریف می‌کند تأثیرگذار باشد؛ چه در حوزه‌ی مالکیت اشیای فرهنگی، چه در حوزه‌ی مدارک تحصیلی—که باعث ارتقای افراد می‌شود—و چه در حوزه‌ی مهارت‌های نهادینه‌شده. اگر اصلاحات هدفمند در نظام آموزشی انجام شود، مانند ایجاد دسترسی گسترده به آموزش باکیفیت (که می‌دانم مورد نظر شماست)، توجه به تنوع فرهنگی و تقویت مشارکت اجتماعی، می‌توان نابرابری‌ها را کاهش داد. اما در بسیاری موارد، نظام آموزشی به‌طور ضمنی و طبیعی خودش نابرابری تولید می‌کند.

حالا این که آیا این نابرابری نتیجه‌ی وجود بخش غیردولتی در آموزش است یا نه، بحث دیگری است. مهم این است که نابرابری امروز چه چهره‌ای پیدا کرده است و نتیجه‌ی آن چیست؟ نتیجه این است که طبقات شکلی تازه پیدا می‌کنند. اما به‌نظر من اتفاق خطرناک‌تر از آن چیزی است که این‌جا مطرح شد. یعنی این‌طور نیست که آموزش فقط عده‌ای را بالا بکشد و عده‌ای را پایین. آن‌چه من در تجربه‌ی ۴۰ ساله‌ام—چه در حوزه‌ی عملی و چه پژوهشی—می‌بینم این است که متأسفانه «آموزش قیمت خودش را از دست داده است». و چون ارزشش پایین آمده، اتفاقاً کم‌تر از گذشته توان ایجاد نابرابری دارد.

به عبارتی معتقدم در حوزه‌ی اقتصاد آموزش، بازدهی عمومی و خصوصی آموزش به قدری کاهش یافته که برای نظام آموزشی به‌اصطلاح «تره هم خرد نمی‌کنند». در سوالات بعدی می‌توانم این موضوع را دقیق‌تر توضیح بدهم.

■ از منظر جامعه‌شناختی، آموزش در ایران تا چه اندازه توانسته نقش نردبان اجتماعی را ایفا کند؟ آیا هنوز آموزش می‌تواند به ارتقای منزلت طبقاتی کمک کند، یا صرفاً بازتابی از نابرابری‌های موجود است؟

این سوال شما تأکیدی است بر آن‌چه من عرض کردم. اگر آموزش بازدهی خصوصی و بازدهی عمومی—یعنی این دو اصطلاح مهمی که در اقتصاد آموزش به آن می‌پردازیم—حفظ کرده و بازدهی بالایی داشته باشد، می‌تواند به شکلی نردبان اجتماعی باشد. الان اگر در کوچه بگویید «آقای دکتر»، همه برمی‌گردند و آن عده‌ای هم که بر نمی‌گردند حتماً مهندس‌اند. یعنی وقتی که ما مدرک پراکنی می‌کنیم و دانشگاه‌مان کیفیت ندارد، وقتی که شما یک نفر دکتر

خط صلح
ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال شانزدهم، آذر ۱۴۰۴
شماره ۱۷۵

استخدام می کنید، می بینید به اندازه ی یک فرد دیپلمه تجربه و تخصص و مهارت ندارد، آرام آرام منزلت این آموزش کاهش پیدا می کند و دیگر اصلاً نمی تواند طبقه ایجاد کند. بی ارزش شدن کالاهای فرهنگی (چون کتاب)، بی اعتبار شدن مدارک تحصیلی، کاهش بازدهی عمومی و خصوصی آموزش و وجود فارغ التحصیلان ناکارآمد، همه ی این ها باعث می شود که دیگر اصلاً آن منزلت طبقاتی ایجاد نشود. یعنی انگار که ما داریم به طریقی فقر را توسعه می دهیم. انگار «هیچی» را به مردم می دهیم. وقتی شما هیچی نداری چه دکتر «هیچی» باشی چه دیپلم «هیچی» یعنی هیچ در هیچ. بنابراین همدار را باید از این منظر داد. خیلی در فکر برابری آموزش نباشیم. در فکر ارتقای وضعیت آموزش باشیم که اگر ارتقای وضعیت آموزشی نباشد، برابری آن اصلاً به درد ما نمی خورد، چون خود این ضعیف بودن نظام آموزشی، خودبه خود باعث می شود که اصولاً هیچ منفعتی حاصل نکند، که حالا کسی بخواهد با آن طبقه اش بالا برود یا پایین بیاید.

■ منظور شما این است که ارتقاء به برابری ارجح است.

مسلماً. مثلاً در فرانسه وقتی شما آموزش می بینید و از دانشگاه فارغ التحصیل می شوید، تخصصی پیدا می کنید که متقاضی دارد؛ نه مثل این که کسی دکترا می گیرد اما بیکار است. بیکاری، نه از این جهت که شغلی وجود ندارد، از این جهت که عرضه ی انجام هیچ کاری را ندارد و به درد هیچ کاری نمی خورد. مشکل این است که آموزش و پرورش و نظام دانشگاهی، آن آدمی را که واقعاً ارتقاء یافته باشد، متأسفانه تولید نمی کند. حتی شما یک لوله کش درست و حسابی هم تولید نمی کنید. لوله کش ها در ایران اصلاً تخصصی یاد نگرفته اند و کارشان را تجربی انجام می دهند؛ در واقع آن قدر این ور و آن ور لوله های مردم را تعمیر کرده اند تا چیزی یاد گرفته اند. یعنی نظام آموزشی عملاً کارایی خودش را از دست داده است. وقتی کارایی خودش را از دست بدهد، دیگر نمی تواند منزلت طبقاتی ایجاد بکند یا نکند و کلاً از بحث ما خارج می شود.

■ حرف شما درست است، اما یکی از شاخص های آموزشی ما رشد فزاینده ی مدارس غیرانتفاعی و برندهای آموزشی خاصی است که الان وجود دارند. این چه پیامی برای عدالت آموزشی دارد؟ آیا می توان گفت که آموزش در ایران به یک کالا تبدیل شده که فقط برای یک قشر خاص، یعنی قشر مرفه، قابل خرید است؟

نه. این حرف ها به نظر من شعارهای سوسیالیستی است. اگر آموزش کالا نباشد پس چیست؟ به نظر شما کالا یعنی چه؟ کالا یعنی آن چه که من برای به دست آوردنش هزینه می کنم یا پول می دهم، یا «هزینه ی فرصت» یعنی وقت می گذارم. شما در مدرسه ی دولتی هزینه ی فرصت نمی کنید؟ کالا یعنی آن چه که من تلاش می کنم تا به دستش بیاورم. خیلی خوب، اگر آموزش کالا نباشد، بی ارزش ترین چیز است.

■ پس شما لزوم وجود و حضور مدارس غیرانتفاعی و برندهای خاص آموزشی را تأیید می کنید؟

این یک بحث دیگر است. این که آموزش باید «کالا» باشد و برای آن هزینه شود، اگر نباشد به درد نمی خورد؛ چون اگر کالا نباشد، بازدهی خصوصی در آموزش معنا ندارد. مردم چرا باید پول بدهند فرزندشان درس بخواند؟ پول می دهند چون می خواهند فرزندشان «چیزی بشود» و این آموزش را ارزشمند می دانند. حالا چه اسمش کالا باشد چه خدمت، تفاوتی ندارد.

اما برویم سراغ مدارس غیردولتی. چرا درباره ی دانشگاه ها نمی گوییم؟ چرا فقط مدارس زیر سوال می روند؟ این نکته ی اول. نکته ی دوم این که مدارس غیردولتی در همه جای دنیا وجود دارد و در همه جای دنیا کیفیت مدارس دولتی معمولاً از مدارس غیردولتی بالاتر است. خب آموزش و پرورش بی عرضه، چرا کیفیت مدارس دولتی را بالا نمی بری؟ یک عده مسئولیت اجتماعی دارند، عده ای هم دنبال پول اند. مشکل خود سیستم است که اجازه می دهد هرکس دنبال پول است مدرسه تأسیس کند و هرچقدر می خواهد از مردم پول بگیرد. این ها ایرادهای نظام آموزشی ما است که توان اداره و نظارت درست ندارد.

من سال های ۱۳۶۶ و ۱۳۶۷ را به یاد دارم، زمانی که تازه قرار بود مدارس غیرانتفاعی شکل بگیرد. در اداره ی آموزش و پرورش با چند نفر از همکاران معلم نشسته بودیم و آن ها مدام شعار می دادند که اگر مدرسه ی غیرانتفاعی بیاید چه می شود و چه نمی شود. جالب است همان کسانی که آن موقع شعار می دادند، الان خودشان صاحب مدرسه ی غیرانتفاعی هستند. چه کسی مسئول این وضعیت است؟ مقصر کیست؟ یقه ی چه کسی را باید گرفت؟

من الان به این دلیل که بازدهی خصوصی آموزش را بالا می دانم، حاضر هستم پول بدهم تا فرزندم به جای رفتن سراغ کار و کاسبی، دانشگاه برود و درس بخواند. برای این هم هزینه می دهم، چون فکر می کنم این آدم بعدها بازدهی بیشتری خواهد داشت. مفهوم بازدهی خصوصی همین است: عده ای حاضرند برای ارتقاء هزینه کنند. خب بکنند؛ چه اشکالی دارد؟ بازدهی عمومی آموزش هم باید

بالا برود. اما دولت ناتوان است، سیستم حکومتی ناتوان است، دانشگاه، آموزش و پرورش، آموزش عالی و آموزش پزشکی هم ناتوانند. طرف چون از نظر خودش بازدهی خصوصی آموزش بالاست، می‌رود هزینه می‌کند. اگر شما این مسیر را ببینید، همان کسانی هم که دنبال آموزش هستند، رها می‌کنند.

■ حالا با توجه به توضیحات شما، آیا آموزش و پرورش اساساً اراده‌ی لازم برای تنظیم‌گری یا کنترل این مشکلات را دارد یا نه؟

شما گفتید «اراده» و اراده یعنی خواستن. اگر منظورتان این باشد، بله، دلش می‌خواهد. اما آیا دانش و توان و امکانش را هم دارد؟ عرضه‌اش را دارد؟ آدمش را دارد؟ دفتر اقتصاد آموزش و پرورش در وزارتخانه، در زمان آقای رئیسی یا آقای روحانی تأسیس شد. الان چه کار می‌کنند؟ این حرف‌هایی که می‌زنم—من که اقتصاددان نیستم—همین اصطلاحات ساده را که من به کار می‌برم بلدند؟ فرق بازدهی خصوصی و بازدهی عمومی آموزش را می‌فهمند یا فقط نشسته‌اند عدد و رقم جابه‌جا می‌کنند؟ اصلاً آموزش و پرورش را به عنوان یک سرمایه‌گذاری قبول دارید—چه خصوصی چه دولتی—که باید انجام شود؟ می‌خواهم عرض کنم ما یک نظام آموزشی فشلی داریم که عرضه‌ی اداره‌ی خودش را ندارد؛ قدرت کافی ندارد و نمی‌تواند به همه سرویس بدهد. بعد می‌گوییم عده‌ای آمده‌اند سرویس می‌دهند. من شکی ندارم که لابه‌لای همان‌ها—از دانشگاه آزاد و غیرانتفاعی گرفته تا جاهای دیگر—به‌خاطر سیستم‌های غلط کشور، پر از موجودات خبیث و منفعت‌طلب است. اما اصل ماجرا غلط نیست؛ اصل ماجرا درست است.

در سوالتان به نکته‌ی خیلی خوبی اشاره کردید: «تنظیم‌گری». تنظیم‌گری یعنی چه؟ یعنی بالای سر کار بایستد و مدیریتش کند. اما آموزش و پرورش هر وقت هم خواسته کاری کند، فقط چند تا بخشنامه صادر کرده؛ آن‌ها هم که—به اصطلاح—جای‌شان زباله‌دان مدارس است. بخشنامه‌ها هم علیه‌السلامی نیست؛ بعضی از آن‌ها خنده‌دار و مضحک‌اند. با بخشنامه که نمی‌شود تنظیم‌گری کرد. قصه‌ی تنظیم‌گری بحث اراده نیست، بحث توانایی است. آموزش و پرورش ما و آموزش عالی ما چقدر می‌توانند این کار را انجام دهند؟ اگر این‌ها مثل هر حوزه‌ی فنی و علمی دیگر به علومی که مربوط به آموزش و پرورش است توجه می‌کردند و از علم بهره می‌گرفتند، مطمئن باشید این وضعیتی که الان داریم پیش نمی‌آمد و تنظیم‌گری هم انجام می‌شد.

■ اشاره کردید به تفاوت کیفیت میان مدارس و این‌که حتی مدارس دولتی در اروپا خیلی با کیفیت‌تر از بخش خصوص هستند. اما واقعاً نمی‌شود منکر شد که کیفیت همین مدارس دولتی نیز در مناطق برخوردار و محروم ایران از هم متفاوت است و سال به سال هم این تفاوت عمیق‌تر هم می‌شود. از نگاه شما این شکاف و پیامدهای این شکاف برای آینده‌ی سرمایه‌ی انسانی و به خصوص انسجام اجتماعی کشور چه می‌تواند باشد؟

من هیچ وقت محرومیت را صرفاً به «بی‌پولی» محدود نکرده‌ام. مسئله فقط این نیست که مردم یک منطقه فقیرترند و مردم منطقه‌ای دیگر امکانات بیش‌تری دارند. موضوع پیچیده‌تر است و دقیقاً همان چیزی است که بورديو در نظریه‌ی سرمایه‌ی فرهنگی توضیح می‌دهد: وقتی سطح برخورداری متفاوت باشد، طبقات اجتماعی به‌طور طبیعی شکل می‌گیرند و این تفاوت‌ها بازتولید می‌شود.

بورديو سه شکل سرمایه‌ی فرهنگی را مطرح می‌کند: اشیای فرهنگی (مثل کتاب، ابزار آموزشی، محتواهای فرهنگی در خانه)، مدارک تحصیلی معتبر و دانش و مهارت‌های نهاده‌شده در افراد. در شکل سوم (دانش و مهارت) ممکن است محیط اجتماعی به فرد کمک کند تا بیش‌تر یاد بگیرد؛ اما در دو مورد اول، وقتی سطح برخورداری بالا می‌رود، دیگران از آن محروم می‌مانند.

شما ببینید: اغلب کسانی که خارج از کشور تحصیل می‌کنند و سطح علمی‌شان از دانش‌آموخته‌های داخل بالاتر است، معمولاً از خانواده‌های برخوردار می‌آیند. طبیعی هم هست، چون هزینه‌هایش بالاست. در گذشته اما بهترین‌ها را انتخاب می‌کردند و با هزینه‌ی دولت برای تحصیل اعزام می‌کردند؛ مثل دکتر حسابی، دکتر علی شریعتمداری، مهندس بازرگان، دکتر غریب و دیگران. الان چنین نظام انتخاب و اعزامی نداریم.

در نتیجه چه اتفاقی می‌افتد؟ خانواده‌ی برخوردار از جیب خودش هزینه می‌کند و فرزندش را به بهترین دانشگاه‌های جهان می‌فرستد. او هم بعد از بازگشت، اگر برگردد، عملاً به همان طبقه‌ی برخوردار خدمت می‌کند. این روند به‌طور طبیعی شکاف را عمیق‌تر می‌کند؛ چون فرصت‌هایی که باید در اختیار همه باشد، فقط در دست کسانی قرار می‌گیرد که از قبل در موقعیت اقتصادی—اجتماعی بهتری بوده‌اند.

■ پیامدهای اجتماعی این اتفاق چه می‌تواند باشد؟

البته این یک بحث جامعه‌شناختی است و من متخصص آن نیستم، اما تأثیر طبیعی‌اش بی‌توجهی و بی‌انگیزگی نسبت به مناطق محروم است. الان شما به‌سختی می‌توانید

صیقل
ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال شانزدهم، آذر ۱۴۰۴
شماره ۱۷۵

پزشکی پیدا کنید که حاضر باشد در روستا طبابت کند. دکتر غریب چنین کار بزرگی می‌کرد، اما امروز فردی که از جیب خودش هزینه کرده، زحمت کشیده و پول داده تا پزشک شود، انتظار دارد در بهترین نقطه‌ی تهران کار کند؛ طبیعی است. بگذارید یک مثال ساده بزنم: الان دامپزشک بیش‌تر پول درمی‌آورد یا یک پزشک معمولی؟ مردم در شهرها سگ دارند و ماهی صد میلیون خرجشان می‌کنند؛ بنابراین طرف می‌گوید دامپزشک شوم و «دام کوچک» بخوانم. چون «دام بزرگ» خواندن هم سخت‌تر است، هم دردسر بیش‌تری دارد و هم باید برود در روستا کار کند. در حالی که این‌جا در شهر، ناخن سگ را می‌گیرد و درآمد بهتری دارد.

■ آقای دکتر در دوران کرونا به هر حال آموزش تقریباً تعطیل شده بود و حضوری نبود. یعنی از سامانه‌های دیجیتالی و مجازی استفاده می‌کردیم. آن‌جا هم نابرابری‌های آموزشی وجود داشت، این مسئله در سیاست‌گذاری‌های آموزشی بعد از کرونا جدی گرفته نشد به نظر شما؟

رها شد، متأسفانه. به‌یاد دارم بسیاری از انجمن‌ها و خیریه‌ها شروع کردند به تهیه‌ی لپ‌تاپ، گوشی و تبلت برای بچه‌ها، اما هیچ‌کس خود آموزش دیجیتال را جدی نگرفت و آن را رها کردند. در حالی که معتقدم آموزش دیجیتال و فناوری‌های مرتبط با آن، برای ایجاد برابری در جهان امروز فوق‌العاده و بی‌نظیر است.

اجازه بدهید یک نکته‌ی شخصی بگویم. ما گروهی داریم تحت عنوان «گروه بین‌المللی حق تربیت» یا «آموزش برای همه». گروهی بین‌المللی است و در کشورهای مختلف پروژه‌هایی انجام داده‌ایم. حدود ۱۵ سال پیش، یک طرح برنامه‌ی درسی برای آموزش تاریخ به‌صورت برابر در چند کشور تدوین شد؛ مجری آن در تهران من بودم و هم‌زمان فردی در آمریکا، یکی در کامرون، یکی در هند، یکی در پرو و یکی هم در ایتالیا کار می‌کرد. امکانات خاصی نداشتیم و از اسکایپ برای ارتباط و آموزش استفاده کردیم. بهترین اتفاق آن‌جا افتاد. یعنی چه؟ یعنی ابزارهای آموزش دیجیتال ابزارهایی هستند که می‌توانند به‌شدت برابری ایجاد کنند. بهترین دوران معلمی خود من دوره‌ی کرونا بود؛ بهترین آموزش‌ها را ارائه دادم و واقعاً از کار لذت می‌بردم. آن زمان هم در مدرسه تدریس می‌کردم و هم در دانشگاه. مشکل بزرگ این بود که معلم و آموزش و پرورش برای چنین پدیده‌ای آمادگی نداشتند. اگر داشتند، می‌توانست بهترین شکل آموزش باشد.

البته من مخالف آموزش حضوری نیستم؛ آموزش حضوری

بسیار ارزشمند است. اما ای کاش آموزش و پرورش این درک را داشت که آموزش دیجیتال را به آموزش حضوری ضمیمه و پیوند بدهد و این دو را طوری تلفیق کند که بخشی از ذات آموزش شود. اگر چنین تلفیقی انجام می‌شد، بسیاری از مشکلات نابرابری آموزشی هم قابل حل بود.

■ در آزمون‌هایی مثل کنکور که اشاره هم کردید، عملاً دسترسی به منابع و کلاس و آموزش‌های خصوصی برای خانواده‌های پولدار و متمول فراهم است. این روند چگونه می‌تواند سرمایه‌ی فرهنگی طبقات مختلف را بازتولید کند؟ یعنی بازتعریفی از این طبقات داده می‌شود؟

باز هم این‌ها اصطلاحات بوردیویی است و دقیقاً مبتنی بر همان مفهوم «سرمایه‌ی فرهنگی» که می‌گوید پول می‌تواند این سرمایه را تقویت کند. اما واقعیت جامعه نشان داده که همیشه هم این‌طور نیست. خیلی وقت‌ها رتبه‌ی یک کنکور از یک شهر دورافتاده مثل نقطه‌ای در کردستان می‌آید. دانش‌آموزها روی پای خودشان می‌ایستند و این تصور را می‌شکنند.

ولی در مجموع، وقتی شما پول بیش‌تری دارید و امکانات بیش‌تری در اختیار دارید (کتاب گران، معلم خصوصی، مدرسه‌ی خاص و غیره) طبیعی است شانس بیش‌تری برای ورود به دانشگاه‌های بهتر دارید. این اتفاق همیشه بوده و خواهد هم بود.

اما نکته‌ی عجیب این است: الان ما تعداد زیادی دانشگاه داریم که صندلی‌هایشان خالی است. وزیر علوم اعلام کرده که باید بسیاری از دانشگاه‌ها ادغام یا جمع شوند چون دانشجو نداریم. پس وقتی این همه ظرفیت خالی وجود دارد، اصلاً کنکور برای چیست؟ برای این که عده‌ای از کنار آن پولدار شوند؟

یک اقتصاد عجیب و غریب و پر درآمد در اطراف کنکور شکل گرفته؛ از معلم‌های کنکوری—که بعضی‌شان شاید و برخی واقعاً متخصص‌اند—تا صنعت کتاب، نشریات و مجلاتی که هر سال حجم عظیمی کاغذ مصرف می‌کنند. همه برای این که دانشجو وارد دانشگاهی شود که اتفاقاً صندلی خالی دارد و برای پر شدنش التماس می‌کند. از یک طرف خانواده‌ها زیر بار هزینه‌ها له می‌شوند، و از طرف دیگر دانشگاه‌ها خالی‌اند. این نشان می‌دهد که یک مافیای کنکور دارد از این وضعیت سود می‌برد و به عده‌ای خیلی هم خوش می‌گذرد.

■ حالا همین موضوعی که اشاره کردید باعث هراس و ترس میان خانواده‌ها شده است. هراس از سقوط

طبقاتی باعث شده که والدین هزینه‌های گزافی برای مدارس خاص، کلاس زبان یا مهارت‌های بین‌المللی

بپردازند. آیا این نوع آموزش «طبقاتی» منجر به جداسازی فرهنگی و ذهنی کودکان از افشار دیگر نمی‌شود؟

بله همین‌طور است، اما این طبقه در کشور ما خیلی معنی ندارد. جامعه‌ی طبقاتی و این اصطلاحات —دوباره تأکید می‌کنم— سوسیالیستی است.

■ به هر حال طبقه‌ی متوسط به پایینی داریم که درگیر هستند و خیلی احساس محرومیت دارند.

بله. اما می‌خواهم بگویم این اصطلاحات طبقاتی برای ما چندان دقیق و حساب‌شده نیست. از طرف دیگر، وقتی هنوز خانواده‌ها برای آموزش پول می‌دهند، یعنی خوشحال‌اند که آموزش بازدهی خصوصی دارد؛ و این خودش نکته‌ی مثبتی است. من در ابتدای صحبت گفتم آموزش به‌طور کلی ارزش و بازدهی خودش را از دست داده است، اما این‌جا می‌بینیم که ظاهراً کاملاً هم از دست نداده، چون مردم هنوز برایش هزینه می‌کنند. و این نکته‌ی خوبی است.

■ این از ترس نیست؟ مشخص نیست که چه خروجی خواهد داشت و چقدر معتبر است.

ممکن است توهم باشد. چون من فکر می‌کنم اگر فرزندان لیسانس داشته باشد بهتر از دیپلم است، و اگر فوق‌لیسانس داشته باشد بهتر از لیسانس؛ با همین امید او را ۱۰ سال می‌فرستم درس بخواند و هزینه‌اش را هم می‌دهم. این یعنی همان بازدهی خصوصی آموزش که هنوز ذره‌ای به آن اعتقاد دارم.

اما نکته‌ی بعدی این است که اگر آدم آگاهی باشم، انتخابم را حساب‌شده انجام می‌دهم. مثلاً می‌گویم به‌جای این که مهندسی بخواند و کنکور بدهد و پدرش دربیاید و معده‌اش درد بگیرد، دانشگاه آزاد می‌گوید بیایید رشته‌هایی را بدون کنکور بخوانید؛ رشته‌ای که الان کار و کاسبی‌اش هم سکه‌تر است. الان درآمد مدیریت مالی بیشتر است یا مهندسی مکانیک؟ مسلماً مالی! تجربه نشان داده —هیچ کدام از این‌ها علمی نیست— برای مدیریت مالی اصلاً لازم نیست کنکور بدهید.

مشکل بزرگ این است که وقتی همان نظام تنظیم‌گری که شما گفتید وجود ندارد، هرکسی هر کاری دلش می‌خواهد می‌کند، و کسی که از این وضعیت نان می‌خورد، مردم را هدایت می‌کند، نه کسی که واقعاً به فکر مردم باشد. مردم باید آگاه شوند. این حرف سختی است. مردم می‌پرسند از کجا آگاه شویم؟ تلویزیون و شبکه‌ی آموزش کسانی را دعوت می‌کنند که بیرون از رسانه از مردم پول‌های کلان می‌گیرند. حالا نکند خود تلویزیون هم از آن‌ها پول می‌گیرد؟

این وضعیت مردم را به موقعیتی می‌رساند که از فاصله‌ی

طبقاتی هم خطرناک‌تر است. این قدر طبقه طبقه نکنیم؛ طبقه در ایران خیلی معنای دقیق و مشخصی ندارد.

■ حالا می‌شود نامش را نابرابری آموزشی گذاشت؟

این ناامیدی آموزشی است. الان بچه‌ی کلاس دوم دبستان می‌گوید می‌خواهم بروم استریم (۱) بشوم. دنبال چیزهایی که ربطی به آموزش ندارد، یعنی وای به حال این سیستم آموزشی که هیچ علاقه‌ای در هیچ‌کس ایجاد نکرده و نمی‌کند. بترسید از روزی که همه‌ی بچه‌ها بگویند که دیگر مدرسه هم نمی‌خواهیم برویم، حالا فرقی نمی‌کند دولتی باشد یا غیر انتفاعی. در سیستان و بلوچستان باشد یا در زعفرانیه. دیگر فرقی نمی‌کند

صالح
ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال شانزدهم، آذر ۱۴۰۴
شماره ۱۷۵

■ به نظر می‌رسد این ناامیدی هم خروجی همان نابرابری آموزشی است که اثرات بلندمدتی هم دارد. حالا به نظر شما این نابرابری آموزشی چه اثرات بلندمدتی بر ساختار جامعه، عدالت اجتماعی و حتی مشروعیت نظام آموزشی خواهد داشت؟ آیا این آثار در سیاست‌گذاری‌های کلان کشور جدی گرفته می‌شوند؟

نه‌خیر. اصلاً کسی به این موضوعات توجهی ندارد، متأسفانه. همین الان مشروعیت نظام آموزشی زیر سؤال است. یعنی بچه‌ی کلاس دوم دبستان به‌راحتی مشروعیت مدرسه را زیر سؤال می‌برد. حرفش هم کاملاً معقول است —نمی‌گویم درست است، اما قابل فهم است.

ما باید از روزی بترسیم که مشروعیت نظام آموزشی آن‌قدر زیر سؤال برود که بچه‌ها علیه مدرسه شورش کنند، یا دانشجو اصلاً پایش را به دانشگاه نگذارد. وقتی ما استاد بی‌سواد را سر کلاس دانشگاه می‌فرستیم و هرکسی اسمش می‌شود «استاد»، وقتی معلم آموزش ندیده را می‌فرستیم سر کلاس دانش‌آموز، و وقتی نمی‌دانیم وزیر آموزش و پرورش چقدر از آموزش می‌فهمد، و کتاب‌های درسی پاسخ‌گوی نیاز نسل جدید نیست، طبیعی است که نظام آموزشی مشروعیتش را از دست بدهد. به عبارت دیگر، چنین نظامی دیگر قدرتی ندارد که بتواند طبقه ایجاد کند یا حتی تأثیر جدی داشته باشد. این جاست که باید ترسید.

■ سپاسگزار شما هستیم به‌خاطر فرصتی که در اختیار خط صلح و مخاطبان‌ش قرار دادید.

پانوش:

۱- استریم (Streamer) شخصی است که محتوای خود را از طریق پخش زنده یا فیلم از پیش ضبط‌شده، به‌صورت آنلاین پخش می‌کند.



عکس از باشگاه خبرنگاران جوان

اجتماعی

■ انباشت نابرابری در ایران

شکاف طبقاتی، فرسایش رفاه عمومی و ناکارآمدی ساختاری

صیقل

ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال شانزدهم، آذر ۱۴۰۴
شماره ۱۷۵

فرشته گلی
روزنامه‌نگار



- طبقه‌ی فقیر یا حاشیه‌نشین: افرادی که بیکار هستند یا در مشاغل بسیار کم‌درآمد و ناپایدار فعالیت دارند و فاقد امنیت شغلی و اجتماعی هستند.

حال که با طبقه‌های مختلف در جامعه تا حدودی آشنا شدیم اجازه دهید تعریفی از امکانات رفاهی و رفاه عمومی داشته باشیم. امکانات رفاهی عمومی (Public Amenities) به خدماتی گفته می‌شود که دولت یا نهادهای عمومی برای همی شهروندان (بدون توجه به درآمد) فراهم می‌کنند تا کیفیت زندگی را بالا ببرند. مهم‌ترین این امکانات در کشورهای مختلف (به‌خصوص در کشورهای توسعه‌یافته مثل آمریکا، اروپا و برخی کشورهای آسیایی) عبارت‌اند از فضاهای سبز و پارک‌های عمومی (پارک‌های شهری، جنگل‌های عمومی، مسیرهای دوچرخه‌سواری و پیاده‌روی)، کتابخانه‌های عمومی (رایگان یا با هزینه‌ی بسیار کم)، مراکز تفریحی و ورزشی عمومی (استخرهای عمومی، زمین‌های ورزشی، سالن‌های بدنسازی شهرداری)، حمل‌ونقل عمومی (مترو، اتوبوس، تراموا، قطارهای حومه)، مراکز بهداشتی و درمانی عمومی (بیمارستان‌های دولتی، کلینیک‌های رایگان یا کم‌هزینه، واکسیناسیون عمومی)، مراکز فرهنگی (موزه‌های دولتی، تئاترهای عمومی، گالری‌های رایگان)، مراکز آموزشی عمومی (مدارس دولتی، دانشگاه‌های دولتی با شهریه‌ی پایین)، کودکانستان‌ها و مهدکودک‌های عمومی (در برخی کشورها مثل سوئد و فنلاند تقریباً رایگان)، مراکز عمومی نگهداری سالمندان، اینترنت رایگان عمومی (وای‌فای در پارک‌ها، ایستگاه‌ها و کتابخانه‌ها)، سرویس‌های بهداشتی عمومی، آب‌نماهای آشامیدنی، نیمکت‌ها و روشنایی خیابان‌ها و امکاناتی که معمولاً از مالیات تأمین می‌شوند و باید برای همه در دسترس باشند. با وجود این که این امکانات «عمومی» نامیده می‌شوند، در عمل اختلاف طبقاتی عمیقی در میزان دسترسی و کیفیت استفاده از آن‌ها وجود دارد. این اختلاف در کشورهای مختلف شدت متفاوتی دارد. ابتدا عوامل کلیدی ایجادکننده‌ی اختلاف را مرور خواهیم کرد:

- شکاف درآمدی و اقتصادی: نابرابری شدید در توزیع درآمد (ضریب جینی بالا) باعث شده است که قشر ثروتمند، توانایی دسترسی به بهترین خدمات را داشته باشند، در حالی که قشر کم‌درآمد تنها به خدمات پایه یا فرسوده دسترسی دارند. تورم بالا و کاهش قدرت خرید، دسترسی خانوارهای متوسط و کم‌درآمد به بسیاری از خدمات رفاهی را محدود کرده است.

- شکاف جغرافیایی (مرکز-پیرامون) مانند تمرکز امکانات در کلان‌شهرها: تهران و سایر کلان‌شهرها از نظر دسترسی به بیمارستان‌های مجهز، دانشگاه‌های برتر، فضاهای فرهنگی و حمل‌ونقل عمومی در وضعیت به مراتب بهتری نسبت به شهرهای کوچک و به‌ویژه مناطق روستایی و مرزی قرار دارند.

مجله
ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال شانزدهم، آذر ۱۴۰۴
شماره ۱۷۵

منابع (ثروت، درآمد، آموزش، شغل و قدرت) شکل می‌گیرد و بر روابط اجتماعی، فرصت‌ها و سبک زندگی افراد اثرگذار است. طبقات اجتماعی بر اساس عوامل مختلفی چون اقتصاد، فرهنگ، سیاست و روابط اجتماعی تعریف می‌شوند. این ویژگی‌ها نه تنها بر سطح زندگی افراد تأثیر می‌گذارند، بلکه بر فرصت‌های آموزشی، شغلی و حتی سلامت روانی آن‌ها نیز اثرگذار هستند. ویژگی‌های اصلی هر طبقه بر اساس مدل‌های کلاسیک جامعه‌شناسی (مانند نظریه‌ی کارل مارکس بر پایه‌ی مالکیت و ماکس وبر بر پایه‌ی چندبعدی بودن) توصیف می‌شوند. لازم به تأکید است که این تقسیم‌بندی‌ها در جوامع مدرن پویا هستند و می‌توانند متناسب با کشور و شرایط اقتصادی تغییر کنند. بنابراین طبقات اجتماعی به گروه‌بندی‌های وسیعی در یک جامعه اطلاق می‌شود که اعضای آن از نظر موقعیت اقتصادی، منزلت اجتماعی و میزان قدرت و نفوذ، شرایط مشابهی دارند. این تقسیم‌بندی معمولاً بر اساس معیارهایی مانند ثروت، درآمد، سطح تحصیلات، نوع شغل و موقعیت خانوادگی است و در دسترسی افراد به منابع مادی و فرصت‌های زندگی تعیین‌کننده است.

پیش از ورود به موضوع یادداشت و تأثیر اختلاف طبقاتی در بهره‌مندی از منابع و مراکز و امکانات رفاهی، نگاهی اجمالی به ویژگی‌های کلیدی طبقات اجتماعی می‌اندازیم. اولین ویژگی نابرابری است. به این معنی که هسته‌ی اصلی مفهوم طبقه، وجود نابرابری در توزیع منابع است. ویژگی بعدی روابط ساختاری است که طبقات را در رابطه با یکدیگر تعریف می‌کند، مثلاً طبقه‌ی سرمایه‌دار در مقابل طبقه‌ی کارگر. اما قابلیت تحرک به معنی امکان جابه‌جایی افراد بین طبقات (صعود یا سقوط) و ویژگی دیگری است که البته میزان این تحرک و قابلیت آن در جوامع مختلف متفاوت است. ویژگی دیگری که طبقه‌ی اجتماعی را بر ارزش‌ها، علایق، عادات مصرف و حتی الگوهای رفتاری و زبانی افراد تقسیم می‌کند «تأثیر بر سبک زندگی» نام دارد و در نهایت، هویت جمعی که در آن اعضای یک طبقه ممکن است احساس تعلق و هویت مشترک پیدا کنند.

هر چند مرزهای طبقاتی دقیق نیستند، اما این دسته‌بندی برای آن تعریف شده است:

- طبقه‌ی بالا: شامل سرمایه‌داران بزرگ، صاحبان صنایع، نوادگان اشراف‌زاده و افراد بسیار ثروتمند با ثروتی معمولاً موروثی است.

- طبقه‌ی متوسط: این طبقه خود به بخش‌های مختلفی تقسیم می‌شود که عبارتند از متوسط بالا (پزشکان، مهندسان ارشد، مدیران میانی، استادان دانشگاه). متوسط پایین (معلمان، کارمندان دولت، تکنسین‌ها، پیشه‌وران خویش‌فرما).

- طبقه‌ی کارگر: کارگران صنعتی، کارگران ساختمانی، رانندگان، کارگران خدماتی که عمدتاً با دستمزد روزانه یا ساعتی زندگی می‌کنند.

- محرومیت استان‌های مرزی: استان‌هایی مانند سیستان و بلوچستان، کهگیلویه و بویراحمد، کردستان و ایلام از نظر شاخص‌های توسعه انسانی و برخورداری از امکانات رفاهی اغلب در پایین‌ترین سطوح قرار دارند.

- شکاف در دسترسی به خدمات پایه، از جمله آموزش: وجود مدارس غیرانتفاعی با امکانات فوق‌العاده در کنار مدارس دولتی با امکانات محدود، شکاف آموزشی عمیقی ایجاد کرده است. دانش‌آموزان در مناطق محروم اغلب از معلمان باتجربه، آزمایشگاه‌های مجهز و فضای آموزشی استاندارد محروم هستند. کنکور به‌عنوان یک عامل تشدیدکننده، این نابرابری را نشان می‌دهد، چرا که قبولی در رشته‌های پرمقتاضی اغلب در انحصار دانش‌آموزان مناطق برخوردار است.

- بهداشت و درمان: اگرچه سیستم شبکه‌ای بهداشت روستایی در گذشته موفق عمل کرد، اما امروزه شکاف قابل توجهی بین کیفیت بیمارستان‌ها و مراکز درمانی در مراکز استان‌های بزرگ و سایر مناطق وجود دارد. دسترسی به پزشکان متخصص در شهرهای کوچک و روستاها بسیار محدود است. هزینه‌های سنگین درمانی (حتی با وجود بیمه) برای بسیاری از خانوارهای کم‌درآمد، مانع بزرگی برای دسترسی به خدمات باکیفیت است. - مسکن و حمل‌ونقل: بحران مسکن در کلان‌شهرها باعث شده است که اقشار کم‌درآمد به حاشیه‌نشینی روی آورند و از بسیاری از امکانات رفاهی شهری محروم بمانند. کیفیت و گستردگی شبکه‌ی حمل‌ونقل عمومی (مترو، بی‌آرتی) در شهرهای بزرگ بسیار بهتر از شهرهای کوچک است. مالکیت خودروی شخصی که برای بسیاری از خانواده‌های کم‌درآمد به یک کالای لوکس تبدیل شده، دسترسی آنان به مشاغل و خدمات در شهرهای بزرگ را با مشکل مواجه کرده است.

- فضاهای عمومی و فرهنگی: پارک‌های استاندارد، سالن‌های سینما و تئاتر، کتابخانه‌های مجهز و موزه‌ها، عمدتاً در مناطق ثروتمندنشین و مرکزی شهرها متمرکز شده‌اند. هزینه‌های استفاده از این فضاها (مانند بلیت سینما) برای قشر کم‌درآمد معمولاً بالا است.

این اختلاف در بهره‌مندی از امکانات رفاهی پیامدهایی هم دارد. اولین آن تداوم چرخه‌ی فقر است. کودکانی که در مناطق محروم از آموزش و بهداشت مناسب محروم هستند، شانس کم‌تری برای یافتن شغل مناسب در آینده دارند و چرخه‌ی فقر ادامه می‌یابد. کاهش انسجام اجتماعی پیامد بعدی است. احساس تبعیض و ناعادالتی می‌تواند به بی‌اعتمادی نسبت به نظام حکمرانی و کاهش سرمایه‌ی اجتماعی منجر شود. هم‌چنین بروز ناآرامی‌های اجتماعی خواهد داشت. نارضایتی از توزیع ناعادلانه‌ی امکانات می‌تواند به‌صورت اعتراضات محلی یا سراسری خود را نشان دهد. از سوی دیگر، جریان مهاجرت از مناطق محروم به کلان‌شهرها در جستجوی امکانات بهتر، باعث حاشیه‌نشینی و ایجاد مشکلات

اجتماعی و زیست‌محیطی در شهرهای بزرگ می‌شود.

اما اختلاف طبقاتی در بهره‌مندی از امکانات رفاهی عمومی در ایران، یکی از چالش‌های ساختاری جامعه است که عمدتاً از طریق شکاف‌های اقتصادی، جغرافیایی (شهری-روستایی) و درآمدی نمود پیدا می‌کند. این نابرابری‌ها نه تنها در توزیع درآمد، بلکه در دسترسی به خدمات عمومی مانند آموزش، بهداشت، مسکن، حمل‌ونقل و تسهیلات زیربنایی مانند آب و برق مشاهده می‌شود. بر اساس داده‌های آماری، ضریب جینی (شاخص نابرابری درآمدی) در مناطق روستایی بالاتر از شهری است و این امر دسترسی به رفاه را برای اقشار پایین‌تر محدودتر می‌کند. عوامل مؤثری مانند تورم بالا، تحریم‌های اقتصادی، فساد و سیاست‌های توزیع ناعادلانه‌ی یارانه‌ها، این شکاف را تشدید کرده‌اند، به‌طوری که خانوارهای فقیرتر که اغلب شامل روستایی یا حاشیه‌نشینان شهری می‌شوند، با کاهش قدرت خرید و دسترسی نابرابر روبه‌رو هستند. در حوزه‌ی آموزش، نابرابری شهری-روستایی برجسته است، مناطق شهری به مدارس مجهزتر، معلمان متخصص‌تر و فرصت‌های آموزشی بالاتر دسترسی دارند، در حالی که روستاها با کمبود امکانات، نرخ ترک تحصیل بالاتر و کیفیت پایین‌تر مواجه‌اند. این امر چرخه‌ی فقر را تداوم می‌بخشد، زیرا فرزندان طبقات پایین فرصت‌های برابر برای پیشرفت ندارند.

مطالعات نشان داده‌اند که سطح سواد و تحصیلات عالی در شهرها به مراتب بالاتر است و این نابرابری از دهه‌های پس از انقلاب تشدید شده. در بهداشت و درمان، نابرابری به نفع ثروتمندان مشهود است. هزینه‌های فاجعه‌بار سلامت در خانوارهای فقیر بیش‌تر است و دسترسی به خدمات خصوصی یا تخصصی برای طبقات بالا آسان‌تر. در مناطق روستایی، کمبود مراکز درمانی و پزشکان متخصص، منجر به مرگ‌ومیر بالاتر و تأخیر در درمان می‌شود. پرداخت‌های غیررسمی نیز نابرابری را افزایش می‌دهد، زیرا فقرا اغلب از خدمات عمومی محروم می‌مانند. مسکن و حمل‌ونقل نیز تحت تأثیر قرار دارند. در شهرهای بزرگ مانند تهران، طبقات بالا به محله‌های مجهز (شمال شهر) دسترسی دارند، در حالی که حاشیه‌نشینان و روستاییان مهاجر، با اسکان غیررسمی و کمبود حمل‌ونقل عمومی روبه‌رو هستند. پوشش تسهیلات رفاهی مانند گاز و برق در شهرها نزدیک به صد درصد است، اما در روستاها هنوز شکاف وجود دارد و مهاجرت روستاییان به شهرها را تشدید می‌کند. کاهش رفاه عمومی، به‌ویژه در دوران تورم اخیر، قدرت خرید طبقات متوسط و پایین را کاهش داده و فرصت‌های برابر را محدود کرده است. برای کاهش این نابرابری، تمرکز بر سرمایه‌گذاری متوازن در مناطق محروم، بهبود توزیع منابع و سیاست‌های ضدفقر ضروری به‌نظر می‌رسد، هرچند چالش‌های اقتصادی خارجی و داخلی مانع جدی هستند.

اجازه دهید نگاهی کوتاه نیز به نابرابری جنسیتی در رفاه عمومی و به‌خصوص در ایران داشته باشیم که ریشه در عوامل

قانونی، فرهنگی و ساختاری دارد که دسترسی زنان به خدمات اجتماعی مانند آموزش، بهداشت، تأمین اجتماعی و فضاهای عمومی را محدود می‌کند. بر اساس گزارش‌های جهانی، ایران در شاخص شکاف جنسیتی رتبه‌ی ۱۴۳ از ۱۴۶ کشور در سال ۲۰۲۴ را دارد (۱) که این امر بر بهره‌مندی برابر از رفاه عمومی تأثیرگذار است. زنان اغلب با تبعیض در بازار کار، پوشش تأمین اجتماعی و سیاست‌های حمایتی روبه‌رو هستند، در حالی که مردان دسترسی آسان‌تری به مزایای اقتصادی و اجتماعی دارند. در حوزه‌ی آموزش، پیشرفت‌هایی مشاهده می‌شود، زنان نرخ بالاتری در ثبت‌نام دانشگاهی دارند (بیش از ۵۰ درصد دانشجویان دانشگاهی)، اما این برتری به اشتغال و رفاه اقتصادی منجر نمی‌شود. شکاف جنسیتی در اشتغال جوانان و مشارکت نیروی کار زنان ۱۳.۴ درصد در مقابل ۶۷.۳ درصد مردان (۲) فرصت‌های برابر را محدود کرده و چرخه‌ی نابرابری را تشدید می‌کند.

بهداشت و درمان نیز با نابرابری روبه‌رو است. هرچند دسترسی کلی به خدمات بهداشتی بهبود یافته، اما زنان روستایی و حاشیه‌ای با کمبود مراکز تخصصی، خشونت خانگی (۱۷.۶ درصد زنان گزارش‌دهنده) و هزینه‌های بالاتر مواجه‌اند. شاخص عدالت جنسیتی در سلامت نشان‌دهنده‌ی رتبه‌ی متوسط (۰.۴۹۶) در سال ۲۰۱۲ است (۳) اما تبعیض در اولویت‌بندی خدمات برای زنان باردار یا سالمند مشهود است. در تأمین اجتماعی و رفاه، زنان کمتر تحت پوشش کامل قرار می‌گیرند، به‌ویژه در مزایایی مانند بازنشستگی، بیکاری و مرخصی استعلاجی، که قوانین تبعیض‌آمیز در برابر آن‌ها اعمال می‌شود. مشارکت پایین زنان در نیروی کار، دسترسی به یارانه‌ها و حمایت‌های دولتی را کاهش داده و آن‌ها را وابسته‌تر به خانواده می‌کند. هم‌چنین چالش‌های سیاست‌گذاری عدالت جنسیتی در حوزه‌ی رفاه، مانند توزیع نابرابر منابع، مانع دستیابی به عدالت می‌شود.

فضاهای عمومی و مسکن نیز تحت تأثیر هستند. طراحی شهری اغلب نیازهای زنان به امنیت و حریم خصوصی را نادیده می‌گیرد، که منجر به حضور کمتر زنان در پارک‌ها، حمل‌ونقل عمومی و فضاهای تفریحی می‌شود. در روستاها، زنان با دسترسی محدود به خدمات پایه مانند آب و برق روبه‌رو هستند، که رفاه کلی را کاهش می‌دهد. به‌طور کلی، نابرابری جنسیتی نه تنها رشد اقتصادی را مختل می‌کند، بلکه بهره‌مندی از رفاه عمومی را برای نیمی از جمعیت محدود می‌سازد. برای کاهش آن، نیاز به اصلاح قوانین تبعیض‌آمیز، افزایش مشارکت زنان در سیاست‌گذاری و سرمایه‌گذاری هدفمند در خدمات جنسیت‌محور است، هرچند موانع فرهنگی و اقتصادی چالش‌برانگیز باقی می‌مانند.

در پایان این یادداشت به این نکته نیز باید اشاره و تأکید شود که تحریم‌ها نیز به‌عنوان یک عامل تشدیدکننده در ایجاد شکاف طبقاتی نباید نادیده گرفته شود. با محدودکردن دسترسی به

بازارهای مالی بین‌المللی، کاهش صادرات نفت و محدودیت در تجارت، تحریم‌ها به‌طور مستقیم اقتصاد ایران را تحت تأثیر قرار داده‌اند. این عوامل منجر به کاهش درآمدهای ملی، کاهش ارزش پول ملی (ریال) و تورم شدید شده‌اند. تورم و کاهش قدرت خرید، به‌طور نامتناسبی بر اقشار کم‌درآمد و متوسط جامعه تأثیر گذاشته و فقر را تشدید کرده است. البته تحریم‌ها تنها عامل نیستند، بلکه سیاست‌های اقتصادی داخلی، مدیریت منابع، فساد ساختاری و توزیع ناعادلانه‌ی ثروت نیز سهم به‌سزایی در عمق بخشیدن به شکاف طبقاتی داشته‌اند. اقتصاد متکی به نفت، نوسانات درآمدی را برای کشور به همراه دارد و برنامه‌ریزی بلندمدت را دشوار می‌کند. تحریم‌ها باعث کاهش رشد اقتصادی شدید شده‌اند. وقتی اقتصاد رشد نمی‌کند، فرصت‌های شغلی جدید ایجاد نمی‌شود و درآمد سرانه کاهش می‌یابد. تورم بالا و کاهش ارزش ریال، قیمت کالاهای اساسی وارداتی و مواد اولیه را به‌سرعت افزایش داده است. این امر زندگی را برای مردم عادی بسیار پرهزینه کرده است. بسیاری از افرادی که قبلاً در رده‌ی متوسط جامعه بودند، به‌دلیل از دست دادن شغل، کاهش قدرت خرید و پس‌اندازهایشان، به قشرهای کم‌درآمد سقوط کرده‌اند. در مقابل، برخی افراد یا نهادهای خاص که به منابع ارزی دسترسی داشته‌اند یا در موقعیت‌های انحصاری فعالیت می‌کنند، حتی توانسته‌اند از این شرایط بحرانی سود ببرند و بر ثروت خود بیفزایند. این امر شکاف طبقاتی را به وضوح افزایش داده است. در واقع می‌توان گفت که تحریم‌ها یک «عامل شتاب‌دهنده و تشدیدکننده»ی بسیار قدرتمند بوده‌اند که هم رفاه عمومی را به‌شدت کاهش داده و هم شکاف طبقاتی را عمیق‌تر کرده است. اما این تأثیر در خلأ رخ نداده، بلکه بر بستر مشکلات ساختاری اقتصاد ایران سوار شده است. واقعیت این است که اگر ساختار اقتصادی مقاوم‌تر و شفاف‌تری وجود داشت، احتمالاً اقتصاد و جامعه می‌توانست آسیب کم‌تری از تحریم‌ها ببیند.

پانویس‌ها:

1- World Economic Forum. (2024). Global Gender Gap Report 2024. Geneva: World Economic Forum.

۲- نرخ مشارکت اقتصادی زنان به کم‌ترین میزان در ۳ سال گذشته رسید، سیر نزولی مشارکت زنان، دنیای اقتصاد، ۲۱ تیرماه ۱۴۰۴.

3- Hajnasiri, H., Ghanei Gheshlagh, R., Sayehmiri, K., Moafi, F., & Farajzadeh, M. (2016).

Domestic violence against women in Iran: A systematic review and meta-analysis. *BMC Public Health*, 16(1), 752.

مجله
ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال شانزدهم، آذر ۱۴۰۴
شماره ۱۷۵



عکس از شبکه‌های اجتماعی

زنان

■ فقر زنان در کانون درهم‌تنیدگی شکاف‌های جنسیتی و طبقاتی

صیقل
ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال شانزدهم، آذر ۱۴۰۴
شماره ۱۷۵

الهه امانی
کنشگر کمیسیون زنان سازمان ملل



عنوان «مقابله با اپیدمی نابرابری: یک قرارداد اجتماعی جدید برای عصر جدید»، انتقاد تندی از سیاستمداران و

۶۵

آنتونیو گوترش، دبیرکل سازمان ملل، در سخنرانی سال ۲۰۲۰ خود در «اجلاس سالانه‌ی نلسون ماندلا» با

نظریه پردازان نئولیبرال مطرح کرده؛ کسانی که در اوج دوران کووید با شعار «همه‌ی ما در یک قایق هستیم» (ترجمه‌ی تحت‌اللفظی) - مدعی بودند ما همه در وضعیت مشابهی هستیم و همه‌گیری کووید را بحرانی مشترک توصیف می‌کردند. او این ادعا را «افسانه» نامید و گفت: «در حالی که همگی روی یک دریا شناوریم، برخی در کشتی‌های تفریحی مجلل‌اند و برخی دیگر تنها به تکه‌چوب‌هایی چسبیده‌اند». گوترش ادامه داد: «گاهی گفته می‌شود موج رشد اقتصادی همه‌ی قایق‌ها را بالا می‌برد، اما در واقعیت، افزایش نابرابری همه‌ی قایق‌ها را غرق می‌کند. نابرابری شدید با بی‌ثباتی اقتصادی، فساد، بحران‌های مالی، جرم و پیامدهای جسمی و روانی همراه است. تبعیض، سوءاستفاده و نبود عدالت برای بسیاری، تعریف نابرابری است». (۱)

او این همبستگی تصنعی را رد کرده و تأکید می‌کند: «دروغ است اگر بگوییم بازار آزاد می‌تواند مراقبت بهداشتی را برای همه فراهم کند، خیال‌پردازی است اگر کار مراقبتی بی‌دستمزد را کار ندانیم، و توهم است اگر ادعا کنیم در جهانی پسانژادی زندگی می‌کنیم. همه‌گیری کووید افسانه‌ی همه در یک قایق بودن را رسوا کرد». گوترش در ادامه چشم‌انداز سازمان ملل را چنین تشریح کرد: «غذا، مراقبت‌های بهداشتی، آب و بهداشت، آموزش، کار شایسته و امنیت اجتماعی نباید کالاهایی باشند که تنها توانمندان قادر به خریدشان هستند، این‌ها حقوق انسانی همگان‌اند. ما نیازمند یک قرارداد اجتماعی جدید و توافقی جهانی هستیم که فرصت‌های برابر را برای همه تضمین کند». (۱)

او در سخنرانی دیگری با عنوان «شکست پارادایم نئولیبرالی» در نشست ۷۸ مجمع عمومی سازمان ملل (سپتامبر ۲۰۲۳) هشدار می‌دهد: «سرنوشت هر کودکی، گویی همان زمان که هنوز در رحم مادر است تعیین می‌شود، این‌که در کدام بخش جهان متولد می‌شود و خانواده‌اش متعلق به کدام طبقه‌ی اجتماعی است، تعیین می‌کند که چه فرصت‌هایی در زندگی خواهد داشت». به باور او، میراث نئولیبرالیسم «انبوهی از انسان‌های محروم و به حاشیه رانده‌شده» است و سیاست‌های نئولیبرالی یکی از عوامل مهم تشدید نابرابری‌ها در جهان امروز محسوب می‌شوند. (۲)

نابرابری‌ها اکنون در مرکز بسیاری از بحران‌های جهانی قرار دارند و تقاطع آن‌ها وضعیتی را می‌سازد که «پولیکرایسیس» (Polycrisis) نام گرفته است: وضعیتی که در آن چند بحران به هم پیوسته، هم‌زمان رخ می‌دهند و با اثرگذاری متقابل، پیامدی شدیدتر از مجموع بحران‌ها ایجاد می‌کنند.

(۳) در جهان امروز، بحران محیط‌زیست، جنگ اوکراین، تورم و هزینه‌های سنگین زندگی، جنگ فلسطین، تغییرات اقلیمی، نابرابری جنسیتی، بی‌ثباتی اقتصادی جهانی و افزایش بحران‌های انسانی ناشی از فقر، درگیری و ناامنی غذایی، همگی به‌شکلی درهم‌تنیده واقعیت پولیکرایسیس کنونی را شکل می‌دهند.

ریشه‌ی بسیاری از نابرابری‌های اقتصادی -چه در توزیع درآمد و چه ثروت- در فرایند جهانی‌شدن سرمایه و ساختارهای نئولیبرالی نهفته است؛ ساختارهایی که با قدرت‌یابی شرکت‌های چندملیتی و منافع کلان آن‌ها تشدید شده‌اند. نمودهای ملموس این نابرابری‌ها را می‌توان در آمارهای جهانی مشاهده کرد. امروز ۸۳ درصد کشورها دارای نابرابری درآمدی بسیار بالا هستند و این کشورها ۹۰ درصد جمعیت جهان را دربرمی‌گیرند. نابرابری ثروت حتی شدیدتر است، از سال ۲۰۰۰ تا ۲۰۲۴، یک درصد ثروتمندترین افراد جهان ۴۱ درصد کل ثروت جدید را تصاحب کرده‌اند، در حالی که نیمی از فقیرترین مردم تنها یک درصد آن‌را دریافت کرده‌اند. در این دوره، دارایی یک فرد متعلق به یک درصد ثروتمند، به‌طور متوسط ۱۰۳ میلیون دلار افزایش یافته، اما دارایی یک فرد از فقیرترین جمعیت جهان فقط ۵۸۵ دلار رشد داشته است. (۴)

در سطح اجتماعی نیز شکاف‌ها به‌شدت رو به افزایش است، یک نفر از هر چهار نفر در جهان -معادل ۲۰۳ میلیارد نفر- با ناامنی غذایی مواجه است. (۵) شکاف درآمد میان کشورهای شمال و جنوب از ۱۴ هزار دلار در سال ۱۹۶۰ به حدود ۵۲ هزار دلار در سال ۲۰۲۳ رسیده است. نابرابری درآمدی درون کشورها نیز در بسیاری مناطق هم‌چنان بالا یا حتی در حال افزایش است؛ پدیده‌ای که با رشد اقتصادی کندتر، قطبی‌سازی سیاسی، کاهش تحرک اجتماعی و افزایش تنش‌های اجتماعی همراه است. هم‌چنین حدود ۸۰۰ میلیون تا ۱۰۱ میلیارد نفر در سال ۲۰۲۵ در فقر شدید یا فقر چندبعدی زندگی می‌کنند، اکثریت آن‌ها در کشورهای جنوب صحرای آفریقا و شمار قابل‌توجهی در خاورمیانه، شمال آفریقا و جنوب آسیا هستند. (۶)

در جهانی که نابرابری اقتصادی هر روز گسترده‌تر می‌شود، انتظار صلح، رفاه و برابری جنسیتی و اقتصادی دشوار است. تمرکز ثروت و درآمد در بالاترین سطوح به تمرکز قدرت اقتصادی و سیاسی منجر شده است و این امر پیامدهای زیان‌باری برای انسجام اجتماعی دارد. از آمریکا تا ایران، از بنگلادش تا سودان، شکنندگی زندگی بسیاری از مردم حس عمیقی از بی‌عدالتی ایجاد کرده، اعتماد عمومی به نهادها را کاهش داده و نارضایتی و ناامیدی را افزایش داده است. جامعه‌های امروز با لایه‌های متعددی از نابرابری

مواجهاند، در فرصت‌ها، آموزش، سلامت، دسترسی به عدالت و کیفیت زیست اجتماعی. طبقه‌ی اجتماعی، جنسیت، کاست، نژاد، موقعیت جغرافیایی و وضعیت قومی، همگی لایه‌های جدیدی از شکاف‌های درهم‌تنیده ایجاد می‌کنند. این نابرابری‌ها نه تنها بین کشورها، بلکه در درون آن‌ها نیز ادامه دارد و به‌طور ساختاری بازتولید می‌شود. نابرابری اقتصادی در عین حال که محرک بسیاری از نابرابری‌های دیگر است، خود نیز پیامد آن‌ها به‌شمار می‌رود. شکاف‌های اقتصادی زیربنای تفاوت‌ها در آموزش، سلامت، قدرت سیاسی و تحرک اجتماعی‌اند و با نابرابری‌های جنسیتی، نژادی و قومی تلاقی پیدا می‌کنند. این روابط چندسویه، تحت تأثیر سیاست‌ها، تاریخ و ساختارهای اجتماعی بوده و باعث می‌شود نابرابری اقتصادی هم ایجادکننده و هم تقویت‌کننده‌ی سایر نابرابری‌ها باشد. نابرابری اقتصادی به نتایج ضعیف آموزشی و بهداشتی، کاهش تحرک اجتماعی و طرد سیاسی گروه‌های کم‌درآمد می‌انجامد و محرومیت‌های زنان، اقلیت‌های نژادی و جنسیتی و گروه‌های به‌حاشیه‌رانده‌شده را تثبیت می‌کند. از سوی دیگر، بسیاری از نابرابری‌های اقتصادی خود محصول نابرابری‌های جنسیتی، نژادی و ساختاری‌اند. تبعیض در بازار کار، تفاوت دستمزد، محدودیت در ارتقای شغلی، تبعیض در مسکن و وام‌دهی، و سیاست‌های اقتصادی نا عادلانه، همگی به شکاف‌های گسترده‌تر منجر می‌شوند. ساختارهای اجتماعی، سیاسی و اقتصادی نیز با بازتولید فرصت‌ها و محرومیت‌ها در نسل‌های مختلف، این چرخه را پایدار می‌کنند. در این میان، سیاست‌هایی مانند بهبود عدالت آموزشی می‌تواند شکاف‌های اقتصادی و اجتماعی را کاهش دهد، اما عوامل فرهنگی و تبعیض‌های ساختاری —در جوامع با نابرابری کم‌تر— هم‌چنان می‌توانند پایدار بمانند. در مجموع، نابرابری اقتصادی بخشی جدایی‌ناپذیر از نظام‌های پیچیده‌ی اجتماعی و سیاسی است. کاهش آن نیازمند بازنگری اساسی در سیاست‌ها، ساختارها و روایت‌هایی است که نابرابری را طبیعی، اجتناب‌ناپذیر یا حتی مطلوب جلوه می‌دهند. فهم این ساختارهای درهم‌تنیده نخستین گام برای ساختن جهانی عادلانه‌تر است.

اقتصاد سیاسی و جنسیت: چگونه شکاف طبقاتی جنسیت‌مند می‌شود؟

شکاف طبقاتی در جوامع معاصر تنها یک مسئله‌ی اقتصادی نیست، بلکه پدیده‌ای عمیقاً جنسیتی است که در تقاطع ساختارهای بازار، دولت و روابط اجتماعی بازتولید می‌شود. تحلیل اقتصاد سیاسی با لنز جنسیتی نشان می‌دهد که نابرابری طبقاتی بدون توجه به جنسیت قابل درک

نیست، زیرا زنان نه تنها از نظر درآمد و دسترسی به منابع در موقعیتی نامناسب‌تر قرار دارند، بلکه در شبکه‌ای از تبعیض‌ها و مناسبات قدرت گرفتارند که فقر را برای آنان پایدارتر و چندلایه‌تر می‌سازد. از این منظر، شکاف طبقاتی و شکاف جنسیتی در رابطه‌ای دیالکتیکی قرار دارند، به گونه‌ای که هر یک دیگری را تقویت و بازتولید می‌کند. نظریه‌پردازانی چون نانسی فریزر و سیلویا فدریچی نشان داده‌اند که سیاست‌های نتولیرال از طریق خصوصی‌سازی، کاهش خدمات عمومی و انعطاف‌زدایی نیروی کار، زنان را در موقعیت‌های آسیب‌پذیرتر قرار می‌دهد. زنان — به‌ویژه زنان طبقه‌ی کارگر و اقلیت‌های قومی — نخستین گروه‌هایی هستند که از کاهش بودجه‌ی اجتماعی آسیب می‌بینند و آخرین گروه‌هایی هستند که از رشد اقتصادی بهره‌مند می‌شوند. در بازار کار نیز شکاف طبقاتی به‌شدت با تقسیم جنسیتی کار پیوند خورده است، تمرکز زنان در مشاغل کم‌درآمد و غیررسمی، نابرابری مزدی، قراردادهای ناپایدار بدون حمایت اتحادیه‌ای و تبعیض آشکار و پنهان در ارتقای شغلی، همگی ساختارهایی هستند که ثروت و قدرت را به نفع طبقات بالاتر و به زیان زنان طبقات فرودست بازتولید می‌کنند. (۷)

زنانه‌شدن فقر: پدیده‌ای ساختاری نه فردی

اصطلاح «زنانه‌شدن فقر» صرفاً به افزایش احتمال فقر در میان زنان اشاره ندارد، بلکه ماهیت ساختاری این پدیده را برجسته می‌کند. فقر زنان محصول تصمیمات فردی نیست، بلکه نتیجه‌ی مستقیم سیاست‌های اقتصادی مردسالارانه، تبعیض‌های حقوقی، تقسیم نابرابر کار مراقبتی و فقدان شبکه‌های حمایتی دولتی و اجتماعی است. در ایران، زنان سرپرست خانوار، زنان روستایی، زنان حاشیه‌نشین و زنان مهاجر افغان از جمله گروه‌هایی هستند که به‌طور مضاعف در معرض فقر ساختاری قرار دارند.

کار مراقبتی - اقتصاد پنهان و شکاف طبقاتی

— دوگانه‌ی تولید/بازتولید: اقتصاد رسمی صرفاً بر تولید کالا و خدمات تمرکز دارد، اما کنشگران برابری جنسیتی یادآور می‌شوند که بدون بازتولید اجتماعی —از نگهداری کودکان و سالمندان گرفته تا مراقبت از بیماران و مدیریت خانه— بازار کار اساساً امکان فعالیت ندارد. بخش عمده‌ی این کار، که زیربنای عملکرد کل اقتصاد است، توسط زنان به‌صورت رایگان، نامرئی و بدون هیچ‌گونه حمایت قانونی انجام می‌شود.

— پیامد طبقاتی: زمانی که دولت خدمات مراقبتی کافی ارائه نمی‌کند، بار این کار بر دوش زنان طبقات پایین‌تر

قرار می‌گیرد. زنان طبقات متوسط و بالا قادرند بخشی از کار مراقبتی را به دیگران بسپارند، اما این «برون‌سپاری» معمولاً به زنان کارگر با دستمزدهای پایین محول می‌شود. به این ترتیب، شکاف طبقاتی نه تنها میان زنان و مردان، بلکه درون خود زنان نیز بازتولید می‌شود.

تقاطع‌مندی: چندلایه شدن ستم و نابرابری

بر اساس نظریه‌ی تقاطع‌مندی کیمبرلی کرنشاو، استاد دانشگاه یو.سی.ا.ای «UCLA»، تجربه‌ی نابرابری برای تمامی زنان یکسان نیست. زنان ممکن است هم‌زمان با محورهای چون طبقه‌ی اجتماعی، قومیت، مهاجرت، سن، مذهب، هویت جنسیتی یا حاشیه‌نشینی شهری مواجه شوند و همین امر موجب می‌شود که فقر و نابرابری برای برخی زنان چندلایه‌تر و عمیق‌تر شود. برای مثال، زن کارگر بلوچ یا زن مهاجر افغان در ایران فقر را نه فقط به عنوان نابرابری اقتصادی، بلکه هم‌چون تجربه‌ای هم‌زمان جنسیتی-قومی-طبقاتی تجربه می‌کنند. (۸)

شکاف طبقاتی، مردسالاری و خشونت ساختاری

خشونت جنسیتی را نمی‌توان جدا از ساختار طبقاتی تحلیل کرد. پژوهش‌ها نشان می‌دهد که فقر و نابرابری، وابستگی مالی زنان به مردان را افزایش می‌دهد، این وابستگی احتمال تحمل خشونت خانگی را بالا می‌برد و زنان فقیر نیز کم‌ترین دسترسی به خدمات قانونی، حمایتی و پناهگاهی دارند. به این ترتیب شکاف طبقاتی، خشونت‌های جنسیتی را نه تنها بازتولید می‌کند، بلکه آن‌را «نهاده‌مند» و پایدار می‌سازد.

چرا عدالت طبقاتی بدون عدالت جنسیتی ممکن نیست؟ بستن شکاف نابرابری‌های اقتصادی بدون تغییر در ساختارهای جنسیتی ناممکن است. سیاست‌های کلیدی در این زمینه می‌تواند شامل بودجه‌ریزی جنسیتی، گسترش خدمات عمومی مراقبتی، اصلاح قوانین مالکیت و ارث، تضمین حقوق کارگران زن، به رسمیت شناختن کار مراقبتی در نظام‌های تأمین اجتماعی و تقویت اتحادیه‌ها و تشکلهای زنان باشد. در نهایت، شکاف طبقاتی و شکاف جنسیتی دو پدیده‌ی مستقل نیستند، بلکه در یک رابطه‌ی تاریخی و ساختاری به هم گره خورده‌اند. زنان - به‌ویژه زنان طبقات فرودست - در نقطه‌ی تلاقی این دو شکل از نابرابری قرار دارند. از این‌رو هر پروژه‌ی عدالت اجتماعی، چه در سطح ملی و چه جهانی، بدون تحلیل و سیاست‌گذاری جنسیت‌محور نه تنها ناکارآمد خواهد بود، بلکه به تعبیر معروف، «کوبیدن آب در هاون است».

شکاف جنسیتی و طبقاتی در ایران

بحران فقر و نابرابری طبقاتی در ایران در سال‌های اخیر وارد مرحله‌ای ساختاری و چندبعدی شده است؛ مرحله‌ای که در آن نیروهای اقتصادی، سیاسی و چالش‌های قوانین بسته‌ی جنسیتی در هم تنیده‌اند و بیش‌ترین فشار را بر زنان، به‌ویژه زنان طبقات فرودست وارد می‌کنند. شکاف طبقاتی در ایران نه تنها ناشی از تورم، رکود و کاهش رشد اقتصادی است، بلکه نتیجه‌ی روندهایی چون گسترش بخش غیررسمی، ضعف سیاست‌های حمایتی، تبعیض جنسیتی در بازار کار و ناکارآمدی نظام بازتوزیع است. پیامدهای این بحران برای زنان، به دلیل موقعیت نابرابر آنان در ساختار خانواده، بازار و دولت، بسیار شدیدتر و چندلایه‌تر است. ساختار مالی کشور، خود یکی از بسترهای بازتولید این نابرابری اقتصادی و شکاف طبقاتی است. وجود بیش از هزاران مؤسسه مالی، که بیش از نیمی از آن‌ها بدون مجوز فعالیت می‌کنند، فضای اقتصادی را به سمت فعالیت‌های پرخطر و غیررسمی سوق داده است. زنان به‌طور تاریخی دسترسی کم‌تری به وام‌های رسمی، اعتبار بانکی و شبکه‌های حمایتی دارند، ناگزیر آسیب‌پذیری آن‌ها افزایش می‌یابد.

وضعیت بازار کار نیز رویکرد مشابهی را نشان می‌دهد. کاهش نرخ بیکاری به ۷.۶ درصد در سال ۱۴۰۳ ظاهری امیدوارکننده دارد، اما در واقعیت، عمدتاً نتیجه‌ی خروج گسترده‌ی افراد از بازار کار است. در حالی که جمعیت بالای ۱۵ سال بیش از ۸۰۰ هزار نفر افزایش یافته، تنها ۳۰۰ هزار شغل ایجاد شده است و بیش از ۷۵ درصد افراد تازه وارد به بازار کار، نه شاغل شده‌اند و نه حتی به دنبال شغل رفته‌اند. این وضعیت، به‌ویژه برای زنان و جوانان، نشان‌دهنده‌ی ناامیدی عمیق نسبت به یافتن شغل مناسب است. نرخ مشارکت اقتصادی زنان هم‌چنان تنها حدود یک-پنجم مشارکت اقتصادی مردان باقی مانده است، در حالی که زنان نیمی از جمعیت در سن کار را تشکیل می‌دهند. یکی از مهم‌ترین ابعاد جنسیتی این بحران، تمرکز گسترده‌ی زنان در بخش غیررسمی است. از حدود ۳.۶ میلیون زن شاغل در کشور، بیش از ۲ میلیون نفر - یعنی نزدیک به ۵۷ درصد - در مشاغل غیررسمی کار می‌کنند. بخش غیررسمی فاقد حداقل دستمزد، استانداردهای محیط کار، بیمه‌ی اجباری و حمایت‌هایی مانند مرخصی و عیدی است. زنان در این فضا بیش از مردان در معرض استثمار و ناامنی قرار می‌گیرند، زیرا حتی در فضای رسمی کار نیز با تبعیض‌های ساختاری روبه‌رو هستند. نبود پژوهش کافی درباره‌ی وضعیت زنان در اقتصاد غیررسمی خود یک چالش جدی در زمینه‌ی ابعاد آن است. پژوهش سال

مصلح

ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال شانزدهم، آذر ۱۴۰۴
شماره ۱۷۵

۱۴۰۳ زینب مرادی‌نژاد یکی از معدود مطالعاتی است که وضعیت زیست و تجربه‌ی زنان شاغل در بخش غیررسمی را مستند کرده و نشان داده است که چگونه این «ارتش نامرئی» بدون چتر حمایتی و در مسیری فرساینده حرکت می‌کند. (۱۰)

در سطح شغل‌های رسمی نیز نابرابری به‌شکلی عمیق ادامه دارد. با وجود این که ۴۵ درصد زنان دارای تحصیلات تخصصی هستند، تنها ۴ درصد آنان در رده‌های مدیریتی حضور دارند و در مجموع تنها ۱۶ درصد مدیران کشور زن هستند. (۱۱) عوامل اصلی این نابرابری شامل بار گران مراقبت خانگی، مسئولیت‌های خانوادگی و ترجیحات و تبعیضات جنسیتی کارفرمایان است، به‌ویژه در بخش خصوصی که در شرایط برابر، اغلب مردان را بر زنان ترجیح می‌دهد. این روند در دوره‌های بحران اقتصادی، تحریم‌ها یا شوک‌های جهانی مانند کرونا تشدید می‌شود و زنان بیش‌تر به مشاغل بی‌کیفیت یا غیررسمی رانده می‌شوند. در حال حاضر ۸۳ درصد بنگاه‌های کوچک زیر ۱۰ نفر نیروی کار زن دارند و اغلب این اشتغال‌ها غیررسمی و فاقد هرگونه حمایت است. (۱۲) شکنندگی اشتغال زنان به‌خوبی در آمارهای بیمه نیز قابل مشاهده است. گرچه ۷۵ درصد زنان در بخش خصوصی شاغل‌اند، تنها ۲۷ درصد آنان تحت پوشش بیمه‌ی رسمی هستند. (۱۲) همین آسیب‌پذیری موجب شد در تابستان ۱۴۰۴ و در پی جنگ ۱۲ روزه، اشتغال زنان به‌طور ناگهانی و گسترده سقوط کند. این سقوط نشان می‌دهد که بازار کار زنان، به‌شدت به تکانه‌های اقتصادی حساس و فاقد هرگونه مکانیسم حفاظتی است.

ابعاد طبقاتی این بحران و شکاف طبقاتی نیز قابل چشم‌پوشی نیست. بر اساس گزارش مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی، نرخ فقر در سال‌های ۱۳۹۷ تا ۱۴۰۳، در حدود ۳۰ درصد تثبیت شده و این مسئله بدان معنا است که ۲۵ تا ۲۶ میلیون نفر از مردم ایران، زیر خط فقر قرار دارند (۱۳) و با توجه به تورم، رکود مزمن و کاهش قدرت خرید، این عدد احتمالاً بیش‌تر است. هم‌زمان، بیش از ۹۵ درصد قراردادهای کاری موقت هستند (۱۴) به این معنا که اکثریت کارگران -به‌ویژه زنان کارگر- از امنیت شغلی، بیمه‌ی پایدار و امکان برنامه‌ریزی بلندمدت محروم‌اند. در کنار این وضعیت، بحران مسکن و هزینه‌های فزاینده‌ی آموزش و درمان، حتی بازتولید اجتماعی نیروی کار را دشوار کرده است. این بحران برای زنان سرپرست خانوار، زنان حاشیه‌نشین، زنان روستایی و زنان مهاجر افغان چند برابر سنگین‌تر است، زیرا آن‌ها در تقاطع تبعیض طبقاتی، جنسیتی، قومی

و مهاجرتی قرار دارند.

ترکیب این عوامل نشان می‌دهد که بحران فقر در ایران بیش از هر چیز زنانه است. نابرابری اقتصادی و تبعیض جنسیتی در یک چرخه‌ی بازتولیدکننده، یکدیگر را تقویت می‌کنند. زنان طبقات پایین در خط مقدم تحمل این بحران‌اند، اما کم‌ترین سهم را در سیاست‌گذاری دارند و کم‌ترین حمایت را دریافت می‌کنند. تا زمانی که سیاست‌های اقتصادی و اجتماعی با رویکرد جنسیت‌محور طراحی نشود، هیچ برنامه‌ای برای کاهش فقر، افزایش عدالت طبقاتی یا توسعه‌ی انسانی به نتیجه نخواهد رسید.

صیقل
ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال شانزدهم، آذر ۱۴۰۴
شماره ۱۷۵

پانوش‌ها:

- 1- United Nations. (2020). *Tackling the inequality pandemic: A new social contract for a new era*.
- 2- Guterres, A. (2023, September). *Address to the seventy-eighth session of the United Nations General Assembly*. United Nations.
- 3- World Economic Forum. (2023, March). *Polycrisis: Adam Tooze explains the historian's perspective*.
- 4- Oxfam International. (2024, January). *Inequality Inc*. Oxfam. & Oxfam International. (2023, January). *Survival of the richest*. Oxfam.
- 5- Food and Agriculture Organization of the United Nations, International Fund for Agricultural Development, UNICEF, World Food Programme, & World Health Organization. (2023). *The state of food security and nutrition in the world 2023*. FAO.
- 6- United Nations Conference on Trade and Development. (2023). *Trade and development report 2023*. United Nations.
- 7- Fraser, N. (2022). *Cannibal capitalism: How our way of life is swallowing itself*. Verso.
- 8- Crenshaw, K. (1989). Demarginalizing the intersection of race and sex: A Black feminist critique. *University of Chicago Legal Forum*, 1989(1), Article 8.

- ۹- کاهش نرخ بیکاری به ۷.۶ درصد در سال ۱۴۰۳، تجارت نیوز، ۱۴ خردادماه ۱۴۰۴.
- ۱۰- مدل پارادایمی روایت زنان کارآفرین برتر از سازه‌های اثربخش بر موفقیت خود، زینب مرادی‌نژاد، رحیم سرهنگی، پژوهشنامه زنان، دوره‌ی ۱۵، شماره‌ی ۴۷، بهار ۱۴۰۳.
- ۱۱- تحقق عدالت جنسیتی در نظام اداری و حضور زنان در ساختار قدرت، ایرنا، ۲۱ اسفندماه ۱۴۰۲.
- ۱۲- اشتغال زنان یک پنجم مردان است، ۷۵ درصد فعالیت زنان در بخش خصوصی، خبرگزاری مهر، ۲۵ آبان ۱۴۰۴.
- ۱۳- ۲۵ میلیون ایرانی زیر «خط فقر»، روزنامه‌ی آرمان امروز، ۱۶ خردادماه ۱۴۰۴.
- ۱۴- بیش از ۹۵ درصد قراردادهای کار، موقت هستند، تجارت نیوز، ۸ اردیبهشت‌ماه ۱۴۰۳.



عکس از ایرنا

اجتماعی

■ هدررفت یک دستاورد

وقتی پیش شرط‌های دموکراسی کافی نیستند

صیقل

ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال شانزدهم، آذر ۱۴۰۴
شماره ۱۷۵

مجید شیعه‌علی
فعال مدنی



دموکراسی‌سازی و غیره مطالعه می‌کنند در این خصوص که چه نوع انقلاب‌هایی می‌تواند به دموکراسی منجر شود

۷۰

بسیاری از پژوهشگران سیاسی که بر روی تحولات سیاسی، نظام‌های تطبیقی و موضوعاتی مانند انقلاب‌ها،

اجماع نظری نسبی دارند. آن‌ها مؤلفه‌هایی مانند تحولات سیاسی جهان در بازه‌های مختلف، سطح صنعتی شدن و توسعه‌یافتگی جامعه، نوع عملکرد کنشگران از جمله خشونت‌پرهیزی و غلبه‌ی میانه‌روها و بسیاری مؤلفه‌های دیگر را در دموکراسی‌سازی مؤثر می‌دانند. بر همین اساس اگر به سراغ عموم این پژوهشگران برویم و از ایشان بخواهیم نتیجه‌ی یک انقلاب خیالی را با این صفات تحلیل کنند احتمالاً یک جواب نسبتاً یکسان خواهیم گرفت.

نخست بگوییم انقلاب در بازه‌ی طلایی ۱۹۷۴ تا ۲۰۰۶ یعنی موج سوم دموکراسی اتفاق افتاده است. باید توجه کرد در این بازه، فضای جهانی آن‌چنان برای دموکراسی‌سازی مناسب بوده که برای نخستین بار در تاریخ بشر اکثریت مردم جهان تحت دموکراسی زندگی می‌کردند و اکثریت کشورهای دنیا نیز با سیستم دمکراتیک اداره شدند. دوم، سرانه‌ی تولید ناخالص داخلی در زمان انقلاب در دهه‌ی ۷۰ میلادی بالاتر از ۲۰۰۰ دلار در سال بوده در حالی که صرفاً بازه‌ی ۱۰۰۰ تا ۳۰۰۰ دلار تولید ناخالص دریاچه‌ی دموکراسی‌سازی در آن دوران محسوب می‌شده است. سوم، این انقلاب در اکثریت کمپین‌های خود خشونت‌پرهیز بوده و انقلاب بیش از هر چیز با اعتصابات و راهپیمایی‌های میلیونی و غیره به موفقیت می‌رسد و رهبر کاریزماتیک آن بر همبستگی ارتش و ملت به دفعات تأکید می‌کند و این مؤلفه نیز خود از ضروریات برای انقلابی است که دموکراسی می‌سازد. چهارم، مدیریت این انقلاب در دست یک شورای رهبری است که تمام انقلابیون مارکسیست تندرو را کنار گذاشته و صرفاً در آن، چهره‌های لیبرال ملی‌گرا و مذهبی حضور دارند که احتمالاً چند سال پیش از آن اکثریت این افراد حتی موافق تحول انقلابی نبودند و عملکرد حاکمیت اقتدارگرا کار را به این نقطه کشانده است. باز هم غلبه‌ی میانه‌روهای مخالف بر تندروها یکی از مؤلفه‌های اساسی برای دموکراسی‌سازی است.

بنابراین می‌توان حدس زد تمامی این پژوهشگرانی که مخاطب سؤال ما قرار می‌گیرند پاسخ مثبتی به احتمال بالای دموکراسی‌سازی در اثر این انقلاب خیالی بدهند. اما تجربه‌ی انقلاب ۵۷ در کمال تعجب نتایجی به کلی متفاوت با مقدمات آن ایجاد کرد. مسیر انقلاب ۵۷ تا لحظه‌ی پیروزی مشابه سایر انقلاب‌های سیاسی شهری خشونت‌پرهیزی بود که توانسته بودند دموکراسی را مستقر کنند. اما از همان شب‌های اول در پشت‌بام مدرسه‌ی رفاه با اعدام‌ها روند تغییر آغاز شد و با حذف مخالفین داخلی حتی اعضای شورای انقلاب اولیه و جریان‌های میانه‌رو، تجربه‌ی جنگ داخلی و خارجی و اعدام‌های گسترده بیشتر تجربه‌ای مشابه انقلاب‌های خشونت‌آمیز مارکسیستی را

تکرار کرد. اما چرا خروجی، چنین تحول عمیقی یافت؟ پاسخ رایج‌تر این است که بر نقش سنت‌گرایانه‌ی روحانیت در انقلاب تأکید شود. اما چنین پاسخی احتمالاً حاصل در نظر نگرفتن سایر تجربه‌های جهانی است. چرا که کلیسای کاتولیک به عنوان شاید سازمان‌یافته‌ترین، گسترده‌ترین و ثروتمندترین سازمان دینی واحد جهان با کارنامه‌ی پر از سرکوب در موج سوم دموکراسی نقش بسیار مثبتی را در تمامی مناطق اعم از آمریکای لاتین، اروپای شرقی، جنوب شرق آسیا و غیره بازی کرد و بسیاری از رهبران منطقه‌ای انقلاب‌هایی که در این کشورها به دموکراسی ختم شد چهره‌های مذهبی و روحانی بودند. در حقیقت رهبر انقلاب ۵۷ نیز تا پیش از انقلاب تکرار گاندی بود، اما پس از انقلاب ترجیح داد الگوهای دین‌ناباوری مانند مائو و کاسترو را ملاک قرار دهد.

شاید پاسخ رایج دیگر که قابل تأمل است این باشد که غلبه‌ی نگاه‌های مارکسیستی نه صرفاً در میان جریان‌های چپ بلکه حتی در میان نیروهای مذهبی به عنوان پایگاه سنت منجر به چنین تحولی پس انقلاب شد. به طور مثال رهبران انقلابی روحانی پیش از انقلاب مانند طالقانی، بهشتی و مطهری بیش از آزادی بر برابری اقتصادی و تغییر نظام تولید تأکید می‌کردند. در گام بعدی علت چنین تحولی محل سؤال قرار می‌گیرد. پاسخ‌های رایج به این مسئله نیز باز بدون نگاه به تحولات جهانی بیان می‌شود. به طور مثال بیان می‌شود در دهه‌ی ۶۰ و ۷۰ گفتمان غالب جهانی با ایده‌های مارکسیستی بوده است. یا حداقل مخالفین در کشورهای وابسته به غرب تحت تأثیر چنین ایده‌هایی قرار می‌گرفته‌اند. در صورت پذیرش این ایده، باید انتظار داشت تحولات سیاسی دیگری که در طول موج سوم در کشورهای وابسته به غرب مانند فیلیپین، شیلی، اسپانیا، پرتغال و غیره نیز اتفاق افتاد منجر به دموکراسی‌سازی نشود و اقتدارگرایی مانند کوبا و چین را تجربه کنند. پس چه چیز شرایط کشور ما را متفاوت از سایرین رقم زد؟

شاید شرایط اقتصادی دوران پهلوی دوم: تحلیل وضعیت اقتصادی دوران پهلوی دوم بیش از آن‌که تحت تأثیر اقدامات حکومتی قابل تحلیل باشد بنابر روندهای جهانی و فشارهای خارجی قابل بررسی است. سلطنت محمدرضا با اشغال ایران و قحطی حاصل از آن آغاز شد و برنامه‌های توسعه ابتدایی به خاطر کمبود بودجه خیلی کامروا نمی‌شدند و خیلی زود برای جبران توسعه‌نیافتگی ایران، مسئله‌ی نفت و درگیری با بریتانیا محور اساسی شد. به مرور در دهه‌ی ۳۰ شمسی پس از پایان مسئله‌ی ملی شدن صنعت نفت با امضای قرارداد کنسرسیوم، درآمد نفتی ایران

افزایش چشم‌گیری یافت و دولت مرکزی برای نخستین بار در تاریخ ایران از قدرتی بی‌نظیر برخوردار گردید. حال دیگر دولت مرکزی از چنان درآمدی برخوردار شده بود که هم می‌توانست بودجه‌ی نظامی را چندین برابر کند و هم می‌توانست دستگاه امنیت گسترده‌ای مانند ساواک را تأسیس کند و هم به بروکراسی دولتی عمق ببخشد و هم به توزیع رانت مشغول گردد. با این وجود اقتصاد ایران در این بازه نیز هم‌چنان با بحران‌هایی درگیر است. به طور مثال در اردیبهشت‌ماه سال ۱۳۴۰ با وجود فضای ارباب پس از دوران ملی شدن نفت، معلمان که وضع معیشت کار را به استخوانشان رسانده بود در مقابل مجلس تجمع می‌کنند و با گلوله‌ی نیروهای مسلح یکی از معلمان کشته می‌شود. اما آنچه به عنوان سابقه‌ی تاریخی اقتصادی دوران پهلوی در اذهان است و بر انقلاب ۵۷ بیشترین اثر

را گذاشته شرایطی است که در دهه‌ی ۴۰ و ۵۰ شمسی رقم می‌خورد و سه محور اساسی دارد. یکم، شکوفایی صنعتی دهه‌ی ۶۰ میلادی است. در این دوران با رشد تکنولوژی، افزایش صلح و تجارت و غیره فرصت مناسبی برای رشد اقتصادی کشورهای در حال توسعه فراهم شد و بسیاری از کشورها در مناطق مختلف جهان

از جمله جنوب شرق آسیا و آمریکای لاتین برای تغییر جایگاه خود در اقتصاد جهانی بهره بردند و این تغییرات باعث شد دهه‌ی ۶۰ به عنوان دهه‌ی توسعه نام بگیرد. این روند جهانی به دو جهت بر اقتصاد ایران تأثیر گذاشت. نخست آن‌که با سر کار آمدن نیروهای جوان تکنوکرات در دولت‌های منصور و در ادامه‌ی او، هویدا فرصت همسویی با این توسعه جهانی فراهم گردید. هم‌چنین با صنعتی‌تر شدن جوامع نیاز به انرژی در بازار جهانی نیز افزایش یافت و این مؤلفه به رشد اقتصادی کشورهای دارای انرژی مانند ایران کمک رساند و اضافه شدن سود حاصل از آن منجر به رشد اقتصادی دو چندان در کشور ما شد. اما منافع حاصل از این رشد بنابر اقتصاد سیاسی دوران، بیشتر در اختیار صاحبان رانت وابسته به دربار قرار می‌گرفت و منجر به افزایش شکاف اقتصادی می‌شد.

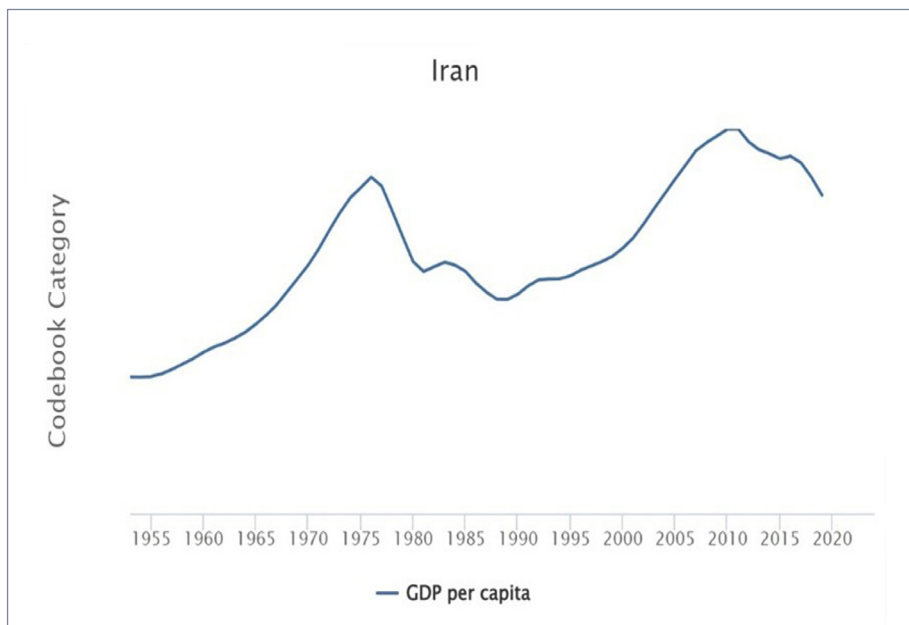
دوم، اصلاحات ارضی: مدرن شدن و صنعتی شدن جوامع در سراسر جهان با تخریب نظم کهن همراه بوده است و مدرن شدن گذری از نظم فئودالی و ارباب و رعیتی کهن به شهرنشینی و اشتغال در صنایع جدید است. این تحول در جوامع مختلف به صورت‌های مختلفی روی داده است. در انگلستان قرن پانزدهم، پدیده‌ی حصارکشی آغاز می‌شود. این روند که زمینه‌های انقلاب شکوهمند ۱۶۸۸ را فراهم می‌کند و تا اوایل قرن ۱۸ ادامه دارد نظم کهن را به تدریج در هم می‌شکند. در فرانسه پس از انقلاب ۱۷۸۹ است که روند تغییر نظم کهن آغاز می‌شود. اما در بسیاری از جوامع که این روند به طور طبیعی شکل نگرفته است اصلاحات ارضی به عنوان یک پروژه‌ی حکومتی در راستای مدرنیزاسیون به پیش می‌رود.

این مسیر در کشور ما نیز در چند موج به پیش رفت. رضاشاه با سرکوب خوانین محلی کار را آغاز کرد. محمدرضا شاه با اصلاحات ارضی یک گام بزرگ به جلو گذاشت و جمهوری اسلامی در دهه‌ی ۶۰ شمسی در فضای پس از انقلاب کار را تمام کرد. اصلاحات ارضی محمدرضا پهلوی حاصل تصمیم‌گیری او نبود. بلکه برآمده از دو نیروی جداگانه بود. یکم، ضرورت اصلاحات

ارضی از مدت‌های پیش احساس می‌شد و در طول دهه‌ی ۲۰ و ۳۰ شمسی دولت‌های مختلفی که بر سر کار می‌آمدند چنین تحولی را در دستور کار خود قرار می‌دادند. در آخرین گام نیز علی‌امینی تلاش کرد این اقدام دوران‌ساز را در کارنامه‌ی خود ثبت کند اما او نیز مانند اسلاف خویش موفق نبود. دوم، ایالات متحده به عنوان قدرت جهانی حامی حکومت پهلوی که ترجیح می‌داد با مدرن شدن ایران و بهبود شرایط زندگی، از احتمال سقوط این کشور به دامن شوروی جلوگیری کند اصلاحات گسترده از جمله اصلاحات ارضی را توصیه می‌کرد.

در نتیجه ضرورت داخلی و فشار خارجی روند اصلاحات ارضی آغاز شد. این روند مانند سایر تجربیات جهانی بدون خسارت و خشونت طی نمی‌شود و کشور ما نیز از این قاعده مستثنی نبود. اصلاحات ارضی و توسعه اقتصادی

صالح
ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال شانزدهم، آذر ۱۴۰۴
شماره ۱۷۵



در دهه‌ی ۴۰ شمسی به طور هم‌زمان منجر به شکل‌گیری حلی‌آبادی‌ها و حاشیه‌نشینی گسترده و افزایش شدید شکاف طبقاتی گردید. هر چند انگلستان قرن ۱۶ میلادی برای نخستین بار با هجوم رعایا به شهرها و آسیب‌های ناشی از آن مواجه شده بود اما ملکه الیزابت مدبرتر از آن بود که نسبت به این بی‌سامانی‌ها دقت نظر نداشته باشد و سعی در فراهم کردن کمک‌های معیشتی برای فرودستان داشت. اما حکومت پهلوی نتوانست اقدام مؤثری در جلوگیری از تأثیرات شوم این تصمیمات داشته باشد.

سوم، نوسان قیمت نفت در دهه‌ی ۷۰ میلادی: توانمند شدن اوپک و امکان محدودسازی فروش نفت توسط این سازمان از یک‌سو و جنگ اعراب و اسرائیل و تحریم این کشور توسط ایشان از سوی دیگر منجر به افزایش جهانی قیمت نفت و افزایش سود فروش از آن در ایران

گردید. هر چند در گام نخست این تغییر یک بحران اقتصادی را به کشورهای غیرنفتی تحمیل کرد و این کشورها متحمل رکود توری شدند. اما این به معنای مصون ماندن کشورهای نفتی از بحران نبود. برخلاف انتظار این بومرنگ، بازگشت و بحران را بیش از دیگران به ایشان تحمیل کرد. این پدیده

که در اقتصاد به «بیماری هلندی» مشهور است حاصل تأثیرات جانبی نوسانات قیمت منابع طبیعی بر اقتصاد کشور صادرکننده است. هر چند راه حل ساده‌ی پیشگیری از این بحران وارد نکردن سود جهش یافته‌ی حاصل افزایش قیمت به اقتصاد است و توصیه می‌شود این سود در صندوق‌های ذخیره‌ی ارزی باقی بماند. اما محمدرضا شاه در دهه‌ی ۵۰ گوشی برای شنیدن توصیه‌های اقتصادی نداشت و افزایش قیمت نفت را نه به عنوان یک تهدید بلکه به عنوان یک فرصت مهم برای رسیدن به تمدن بزرگ می‌دید. به همین جهت، بحران اقتصادی حاصل وارد کردن سود افزایش قیمت نفت در دهه‌ی ۷۰ میلادی منجر به بزرگ‌ترین بحران اقتصادی پس از جنگ جهانی دوم در ایران شد. سرعت افول سرانه‌ی تولید ناخالص داخلی نیز نه پیش از آن و نه پس از آن تکرار نشده است و بحران

اقتصادی یک دهه‌ی اخیر ایران پس از تحریم‌های گذشته نیز چنین سرعت افولی را نشان نمی‌دهد. می‌شود انتظار داشت که این سریع‌ترین تجربه‌ی کوچک شدن سفره‌ی مردم در اثر رکود تورمی، بیشتر بر روی معیشت دهک‌های پایینی اقتصادی تأثیر گذاشته باشد.

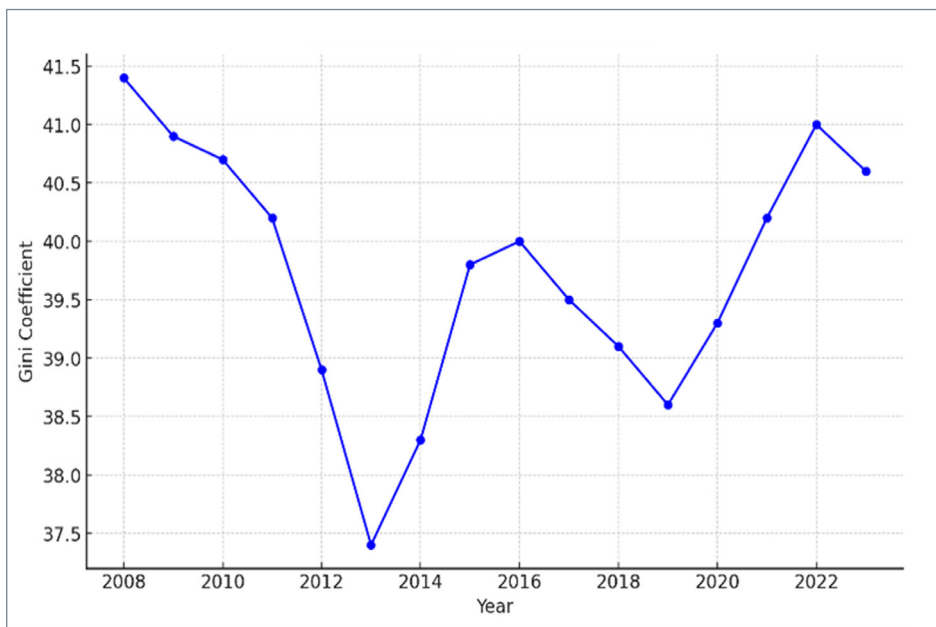
هر چند مراجع بین‌المللی بی‌طرفی مانند بانک جهانی و غیره میزان ضریب جینی اقتصاد ایران را در پیش از انقلاب ارائه نمی‌دهند، اما با تجمیع هر سه‌ی این روندها می‌توان تخمین زد که در طول دهه‌ی ۴۰ و ۵۰ شمسی شکاف اقتصادی با سرعت بالایی افزایش یافته باشد. برخی برآوردهای مستقل نیز مؤید چنین تحولی است. بنابراین می‌توان انتظار داشت رشد ایده‌های مارکسیستی در فضای سیاسی مخالفان حکومت ایران حاصل مدیریت اقتصادی نامطلوب سیستم رانت‌محور حکومت پهلوی باشد.

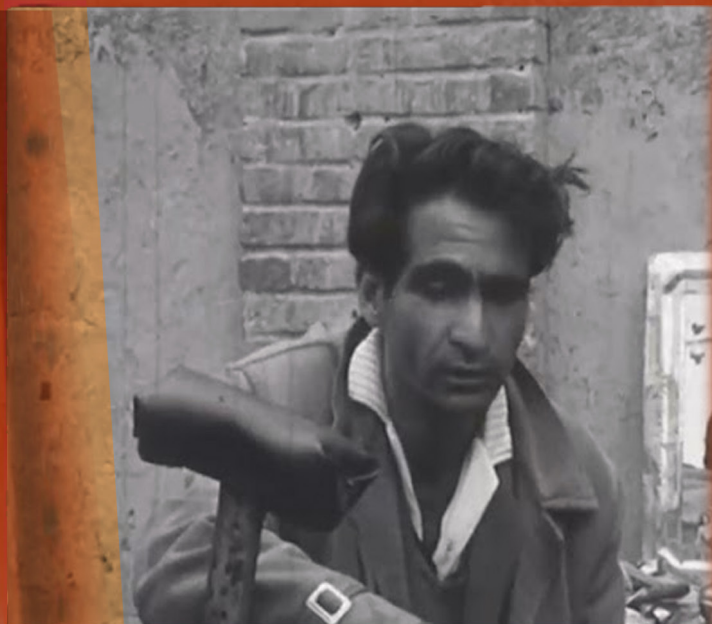
اگر این فرض را بپذیریم که وجود یک شکاف طبقاتی گسترده و ضریب جینی بالا که حاصل روندهای جهانی و تصمیمات سیاسی حکومت پهلوی است منجر به تغییر نتایج مورد انتظار انقلاب از دموکراسی به اقتدارگرایی شده است باید توجهی به سایر نتایج برآمده از آن نیز نمود. حاکمیت برآمده از انقلاب ۵۷

با سیاست‌گذاری بنابر آرمان‌های برابری‌طلبانه و هم‌چنین در مسیر ایجاد یک پایگاه اجتماعی در میان دهک‌های پایین اقتصادی، برنامه‌هایی را در دستور قرار داد که میزان شکاف اقتصادی را از دهه‌ی ۶۰ تا اواخر دهه‌ی ۸۰ شمسی با بیش از ۱۰ واحد کاهش دهد.

این بهبود نسبی اندک که در عین حفظ سیستم رانتیر و بحران‌های اقتصادی و بیماری تورم دائمی پس از انقلاب حاصل شد، به نوعی با هزینه‌ی گزاف از دست دادن فرصت عمده‌ی دموکراسی‌سازی و از دست دادن فرصت‌های توسعه و غیره همراه بود. ولی در طی بحران اقتصادی حاصل از تحریم‌ها از سال ۱۳۹۱ تاکنون همین دستاورد اندک نیز در حال تهدید است و در صورت ادامه‌ی بحران‌ها و ناتوانی از رفع آن این احتمال می‌رود که نابرابری موجود حتی بیش از پیش و با سرعت بیش‌تری تشدید گردد.

صیقل
ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال شانزدهم، آذر ۱۴۰۴
شماره ۱۷۵





اجتماعی

■ اختلاف طبقاتی حتی در آرایشگاه

یادبودی برای «ناصر تقوایی»

صیقل
ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال شانزدهم، آذر ۱۴۰۴
شماره ۱۷۵

علیرضا گودرزی
دکترای حقوق بین‌الملل



متعهدانه به جامعه ساخته می‌شد و جزئیات خیره‌کننده‌ی
فیلم‌هایش از قاب سینما و تلویزیون بیرون می‌پاشید.

ماه گذشته ناصر تقوایی درگذشت. تقوایی برای هم‌نسلان
ما کارگردانی بود که تمام فیلم‌هایش با نگاهی دقیق و

دهه هاست که بعضی تکیه کلام‌های سریال دایی جان ناپلئون او هم چنان میان مردم به کار برده می‌شود. اگر شاهکار ایرج پزشک‌زاد جلوی دوربین تقوایی نمی‌رفت، شاید وارد خاطره‌ی جمعی ایرانیان نمی‌شد. یاد هر دو گرامی.

تقوایی در مستندسازی هم دستی داشت و با همان دقت در جزئیات به سراغ موضوعاتی می‌رفت که خاص خودش بود. در همه‌ی آن‌ها هم ریزنگری در مناسبات جامعه بسیار بود. از آن جمله فیلم کوتاهی بود به نام آرایشگاه آفتاب. واقعاً هم فیلم کوتاهی است، کم‌تر از ده دقیقه، موجز، قابل لمس برای همه و بدون صحنه‌ای یا کلمه‌ای که بشود به آن افزود یا از آن کاست.

اختلاف طبقاتی را شاید بر حسب عادت از محله و خانه، خودرو، لباس و غذا می‌فهمیم. نمودهای اختلاف طبقاتی اما بیش از این‌هاست. شاید کسی به‌خوبی تقوایی نمی‌توانست سراغ نمودی برود که معمولاً به آن فکر نمی‌کنیم. آغاز فیلم همراه است با آواز بیات تهران که موقعیت را دقیقاً نشان دهد. تصاویری از آرایشگاه‌هایی که افراد در آن‌ها خدمات لوکس می‌گیرند بدون هیچ توضیحی می‌گذرد و می‌رسد به آرایشگاه‌های کنار خیابانی.

شاید اولین چیزی که به نظر بیننده‌ی امروزی می‌رسد فقدان بهداشت باشد. جایی زیر سقف آسمان، زیر آفتاب مستقیم، با ابتدایی‌ترین لوازم، که در آن کسی با پوشش محقر سر و صورت کس دیگری با پوشش محقر را می‌تراشد. نه خبری از سشوار است و نه مجله‌ای با تصویر زن روی جلد آن. آدم‌ها چانه می‌زنند و به بهایی کم سر و صورتشان را صفا می‌دهند.

اما اختلاف طبقاتی یا حاشیه و متن یا هر چه اسمش را بگذاریم به همین جا ختم نمی‌شود. تقوایی با اساتید سلمانی که همه از شهرهای دیگری برای کاسبی به تهران آمده‌اند چند مصاحبه‌ی کوتاه هم می‌کند. می‌گویند که همین آرایشگاه خیابانی هم در شهر خودشان نیست و در تهران می‌توانند کار کنند. برای نان بخور و نمیری که یکی از آن‌ها توضیح می‌دهد جلای وطن کرده‌اند و زیر تیغ آفتاب کار می‌کنند. اما هیچ صدایی از آرایشگاه‌های گران‌قیمت به گوش نمی‌رسد. تقوایی به هر دو گروه شانس برابر برای گفت‌وگو نمی‌دهد، چه که این دو گروه اساساً شانس برابری در زندگی ندارند. تصمیم تقوایی بر این است که شانس حرف‌زدن را به کسانی بدهد که از شانس‌های جامعه بهره‌ی کم‌تری داشته‌اند.

با توجه به فقدان آمارهای دقیق در سال ۱۳۴۶ (یعنی زمان ساخت این فیلم)، مشکل بتوان به شاخصی قابل

اعتماد برای نابرابری در آن زمان ایران دست یافت. به نظر می‌رسد در چند دهه‌ی بعدی نابرابری قدری کم‌تر شده، اما نمی‌توان انکار کرد که هم‌چنان وجود دارد و در جامعه می‌تازد. از طرف دیگر، در این دهه‌ها هم ناصر تقوایی کم‌تر کار کرد و دوربینش دیگر فقر و غنا، تفاوت‌های میان آرایشگر و مشتری در دو طبقه‌ی مختلف و تفاوت «شازده اسدالله» با «شیرعلی قصاب» را نشان نداد.

دیگر آثار مستند تقوایی نیز نشان‌دهنده‌ی تیزبینی او و حساسیت به زندگی انسان‌هاست. گذشته از آثار مشهورتر او که کمابیش برای همه شناخته شده است، آثار مستند او دربردارنده‌ی جزئیاتی تحسین‌برانگیز از زندگی ساده و روزمره‌ی افراد است. شاید اوج هنرنمایی او را بتوان در مستندسازی از نواحی جنوبی مشاهده کرد. مستند پنجشنبه بازار میناب که تصاویری بدیع از میناب و زیست سنتی مردم آن منطقه را ارائه می‌دهد، حساسیت یک فیلم‌ساز است به پدیده‌ای که در روزگار مدرنیزاسیون ایران، جز معدودی به چشم کسی نمی‌آمد. برای ما که در دورانی کاملاً متفاوت به میناب می‌رویم، تصاویر محیط و خصوصاً مردمان آن روزگار یادگاری است که دوربین تقوایی به جا گذاشته است، آن هم از پدیده‌ای بسیار قدیمی که با گذشت زمان دستخوش تغییرات زیادی شده است (اگر علاقه داشتید، به پادکست مگون، قسمت‌های مربوط به میناب و پنجشنبه بازارش گوش دهید).

هم‌چنین مستند باد جن، محصول ۱۳۴۸ را می‌توان در کنار تک‌نگاری غلامحسین ساعدی از بادها و زارها، یعنی کتاب اهل هوا، بهترین منبع برای شناخت این پدیده در بافت سنتی خودش دانست. چنین مستندهایی مغتنم هستند، خصوصاً در زمانه‌ی ما که پیش از ثبت تصویری، چنین مراسمی در کشور رو به فراموشی یا تغییرات گسترده می‌رود. انسان و زندگی انسانی فارغ از خاستگاه و زادگاه برای او به هر حال جالب بود و دوربینش سلمانی رشتی در تهران، خرسوار در میناب و خلاصه جلوه‌هایی هرچند ساده از زندگی را به‌خوبی می‌دید. اختلاف طبقاتی را هم با دقت می‌دید و نشان می‌داد، برخلاف بسیاری از فیلم‌سازان هم‌دوره‌اش که ترجیح می‌دادند طبقه‌ای خاص را نشان دهند که اتومبیل داشت و مرفه بود، یا فقر را در پوشش باصفا بودن و لوطی‌گری زیبا جلوه دهند.

این مختصر با بهانه‌ی اختلاف طبقاتی، یادبودی بود برای ناصر تقوایی. خواهش می‌کنم فیلم کوتاهش را ببینید و دیدن آن را به دیگران هم پیشنهاد کنید.

صیقل
ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال شانزدهم، آذر ۱۴۰۴
شماره ۱۷۵

خطِ صلح

ماہنامہ حقوقِ اجتماعِ خطِ صلح
شمارہ ۱۷۵ - آخر ۱۴۰۲ - سال شانزدهم



ISBN 978-1-7332858-1-0
90000>

